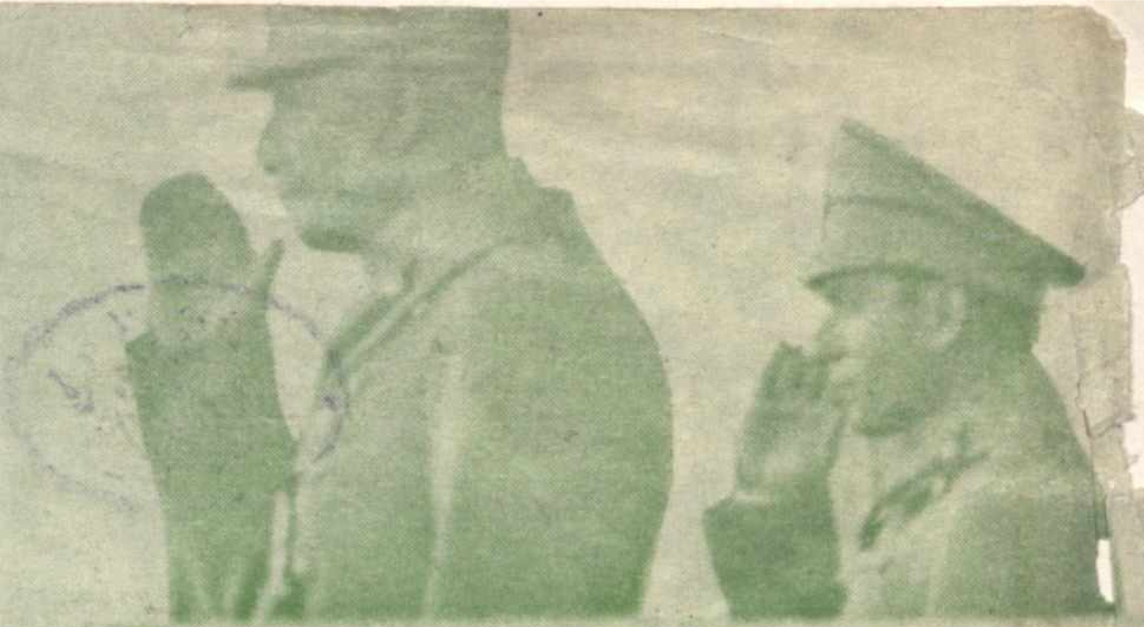


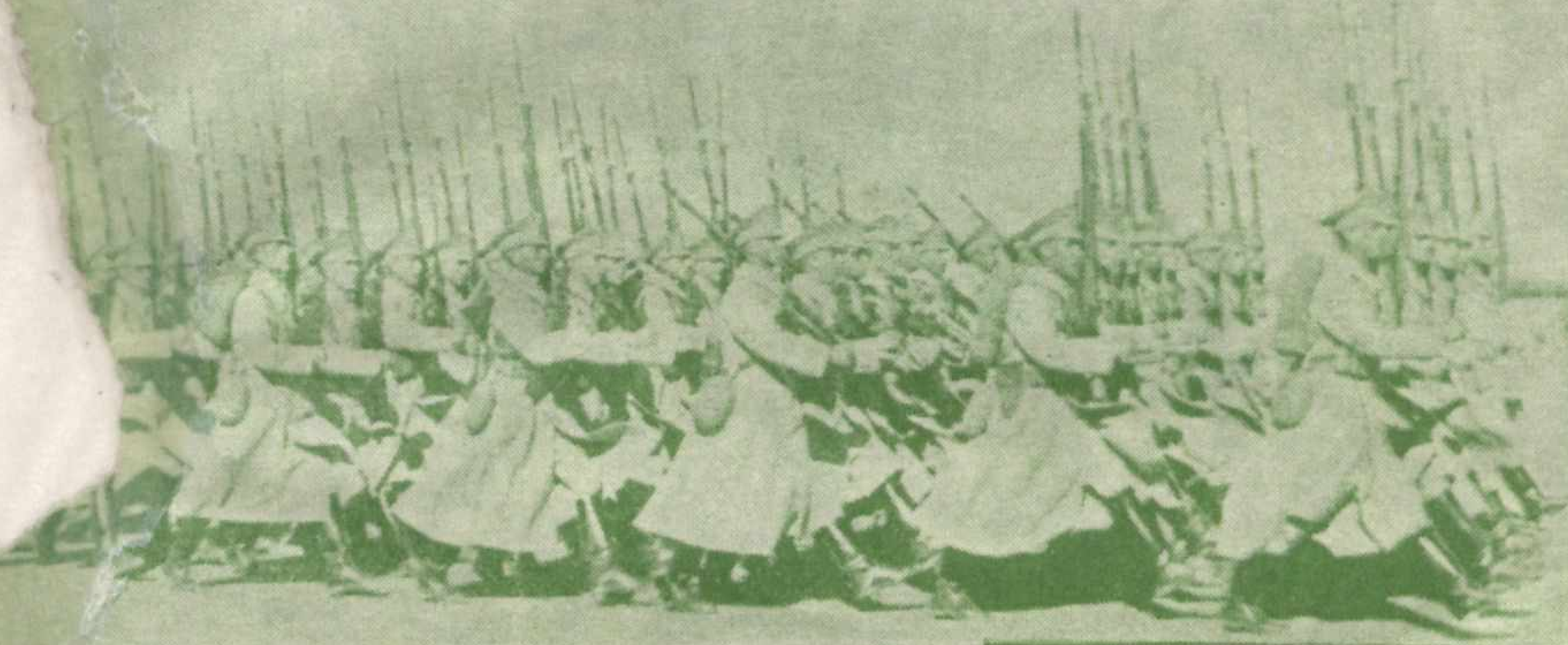


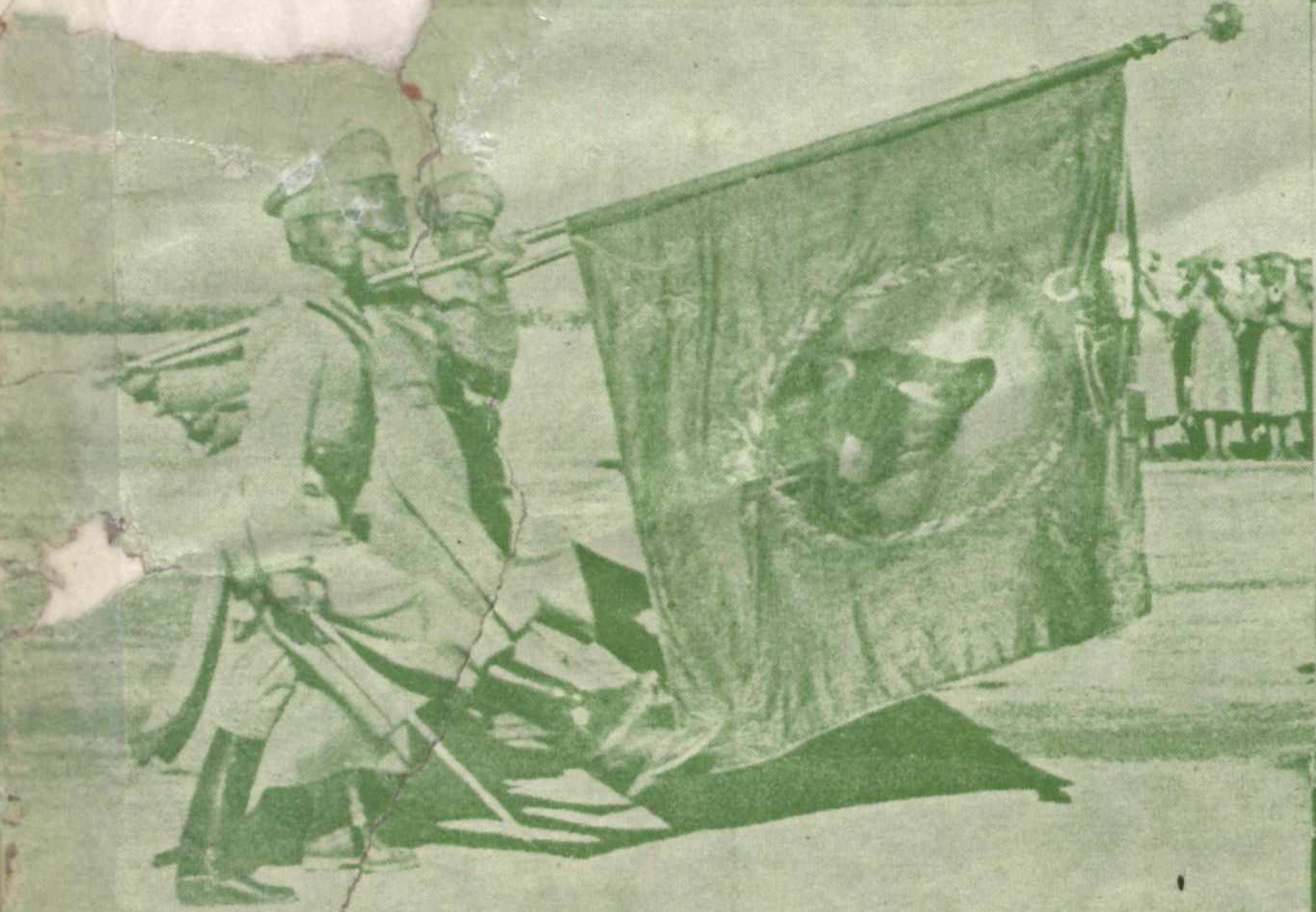
نوروز ۳۲۰

شماره ۱۴ - اول فروردین









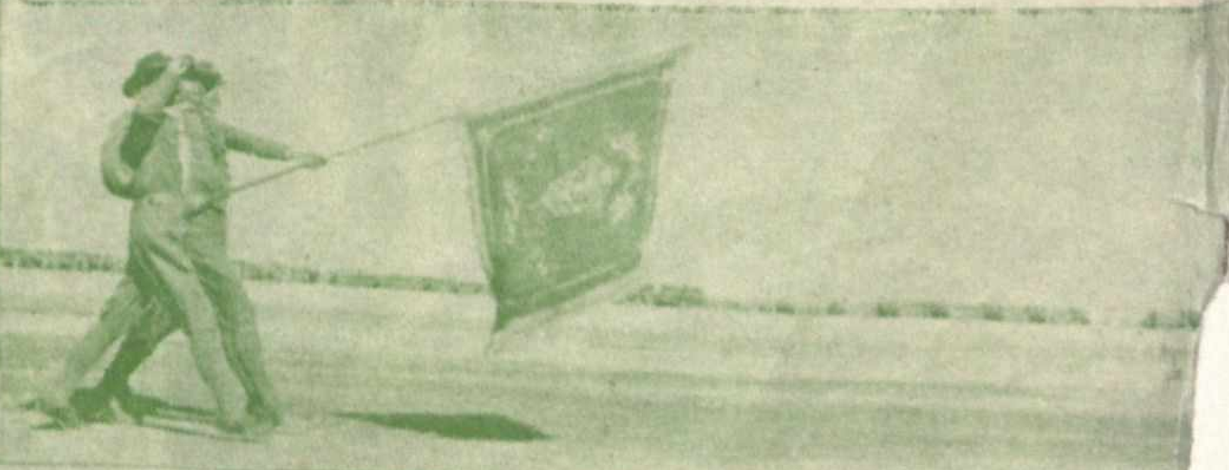


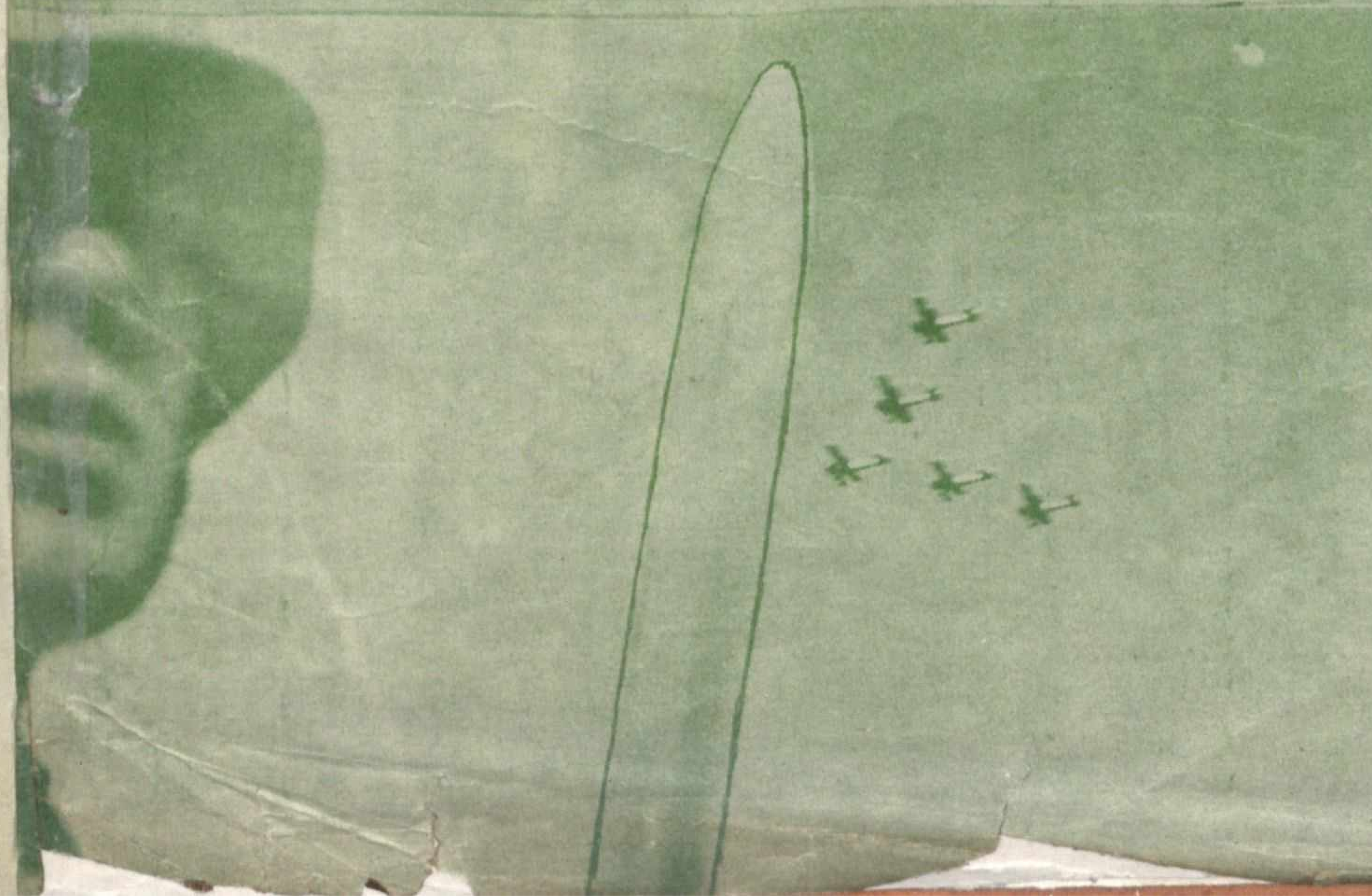














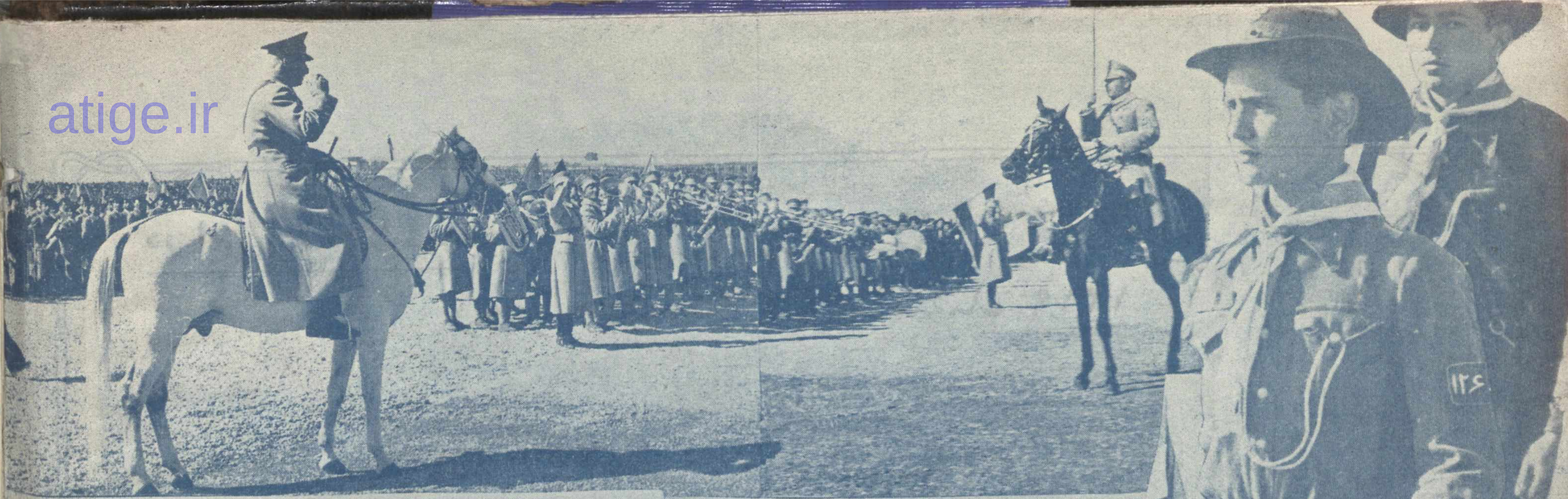


دراسپریس جلالیه

روز خجسته سوم اسفند ۱۳۱۹



مراسم اعطای پرچم به هنگها







شمارهٔ ۱

اول فروردین ۱۳۲۰

بهای تك شماره در تهران و شهرستانها

۲ ریال

بهای اشتراك : در تهران و شهرستانها : سالیانه ۹۰ ریال ششماهه ۵۰ ریال

زباغ ای باغبان مارا همی بوی بهار آید
کلید باغ مارا ده که فردامان بکار آید

کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
تو لختی صبر کن چندان که قمری بر چنار آید

چو اندر باغ تو بلبل بدیدار بهار آید
ترا مهمان ناخوانده بروزی صدهزار آید

کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید
چنان دانی که هر کس را همی زو بوی یار آید

بهار امسال پنداری همی خوشتر ز پار آید

سال نورا

بهمهٔ خوانندگان عزیز

شاد باش

میگوئیم

نخستین شماره اطلاعات هفتگی هنگامی بدست خوانندگان گرامی خواهد رسید که ازشاخ گل تاسنك بیابان همه زندگانی تازه خودرا جشن گرفته‌اند وجنب و جوش نوروزی خاطر ایشان را از نو شدن سال و سرسبزی باغ و راغ وشگفتن گل، شاد و مسرور ساخته است . در چنین روزی بدوستان شاد باش گفتن سیرتی‌است که از دیر زمانی برای ما از نیاکان بزرگمان بیادگار مانده است . لیکن از آنجائیکه تنها با شاد باش گفتن کام دوستان شیرین نمیشود ، باید ارمغان وتحفه‌ای نیز هرچند ناقابل باشد برایشان نثار کرد .

اینك کارکنان روزنامهٔ اطلاعات نیز به پیروی از این شیوه وروش پسندیده ، ناچیز تحفه ای درطبق اخلاص نهاده و همراه کاروان بهاری بحرکت درآورده و بدوستاران دانش و فرهنك تقدیم میدارند .

گرچه از ناقابل بودن هدیه و ارمغان خویش آگاهیم ، لیکن لطف دوستان و علاقمندان باین نامه مارا گستاخی داده است که بی‌پروا آنچه را سالها آرزوی انجامش راداشتیم هم اکنون بدینصورت عرضه‌داریم وبهمین جهت تنها امید واتکای‌ما در ادامه این خدمت تازه ای که بعهده گرفته ایم ، تشویق وپشتیبانی خوانندگان گرامی‌است یقیناً اگر چنین امیدی نداشتیم ، هرگز بچنین کار دشواری دست نمیبازیدیم و بانتشار نامه‌ای که ازهرجهت در مطبوعات ایران بیسابقه است آغاز نمیکردیم .

نامه اطلاعات هفتگی که اکنون نمونه‌ای از آن دردست خوانندگان گرامی است نخستین مجله ایست که باین سبك و روش آنهم هفته ای یکبار منتشر میشود . ماکوشش کرده ایم آنچه ممکن است مورد پسند و علاقه خوانندگان قرار گیرد دراین نامه گردآوریم وچقدر جای مسرت و خوشوقتی برای ما خواهد بود اگر روزی آگاه شویم که نتیجهٔ زحمات و کوشش بی پایان ما مقبول‌طبع خوانندگان واقع شده است .

امید واریم همچنانکه همواره مرام وروش خدمتگزاری‌ما بوده‌است روز بروز بر نفاست وسودمند بودن نامه جوان‌خویش بیفزائیم و نقائصی را که اینك مشاهده میگردد بکمك دوستان و علاقمندان نامه خویش رفته‌رفته مرتفع سازیم وازهمه جهت وسائل رضای خاطرشان را فراهم آوریم .

بهار آمد . . . .
فصل نشاط وطرب در رسید . . . .
جهان از نو جوان شد و زیبائیهای طبیعت ببهترین وجهی جلوه‌گری آغاز نمود .
نوروز باستانی ، شادی و سرور بهمراه‌آورد و در دل و روان آدمیان شور و نشاط تازه برانگیخت .
جشن‌گل آغاز گشت ودشت و دمن از پرده‌ای زمردین پوشیده شد .
اینها همه مظاهر تجدید حیات واز سرگرفتن زندگی است واگر خوب گوش شنوا داشته باشیم ، این اندرز بزرك وگرانبها را از زبان‌گل‌وگیاه، سبزه وچمن ، بلبل وقمری میشنویم :
از این جنبش وانقلاب طبیعت سرمشق بگیر و مانند همه موجودات جهان ، جوانی آغاز کن و نشاط خود افزون ساز ، از وزش ، از بوی خوش گلها ، از صفای جویبار ها ، ازچهچه بلبل جان تازه پیداکن وبرجد وجهد خویش بیفزا . کاری‌کن‌که نه تنها سستی‌گذشته‌ات را تلافی‌کنی ، بلکه نقشه آینده را طوری بریز که دیگر محتاج نباشی باز درسال بعد چند گاهی بترمیم گذشته پردازی .
سر خوشبختی همین است . اگر حال صرف اصلاح گذشته نشود ، آینده درخشانی درپیش خواهیم داشت . . .

ایران در هفته گذشته

خلاصه خبرهای هفته

آقای نخست وزیر در پشت میز خطابه

روز پانزدهم اسفند ماه در هشتاد وسومین جلسه مجلس شورای ملی بودجه سال ۱۳۲۰ کشور باتفاق آراء بتصویب رسید.
آقای نخست وزیر در پایان جلسه بیانات زیررا ایراد نمودند:

بیانات آقای نخست وزیر

از توجهی که آقایان نمایندگان محترم درمورد تصویب بودجه فرمودند بنام دولت تشکر میکنم. از بیانات آقایان نمایندگان بخوبی وحدت نظر وهمفکری آنها بادولت برای اجرای اصلاحات مشهود است. خوشبختانه همه دریافته‌ایم که باید با اتکای بوسایل ومنابع ثروت وقوای خودمان راه ترقی و تعالی را بپیمائیم (صحیح است) بطوریکه ملاحظه میفرمائید بودجه کشور که اساس برنامه اصلاحات است متکی بهمین موضوع است یعنی اساس وشالوده عملیات دولت که برنامه خود قرار داده است همان سعی و عمل است که باید بدینوسیله از منابع ثروت کشور استفاده کرد وبمصرف اصلاحات رسانید (صحیح است).

اقلام بودجه را که آقایان با دقت ملاحظه فرمودند خوب تشریح فرمودند و ملتفت شدند که هریك ازاین اقلام بجای خود ممدبنیه اقتصادی وازدیاد ثروت است (صحیح است).

بهمین جهت است که بودجه ما حقاً و طبیعتاً باید هرسال در افزایش و بزرگی باشد (صحیح است) زیرا که خود این بودجه تولید بنیه اقتصادی و گشایش در امور مالی میکند اصل محکم و اساس استواری که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای دولت و افراد جامعه ایرانی مقرر فرموده اند وبرنامه همگانی است همین اصل سعی وعمل است (صحیح است) که باید بااتکای بنفس وزحمت و کوشش نیروی‌کار سعادتمند وخوشبخت شد وخود را مستغنی‌ساخت.

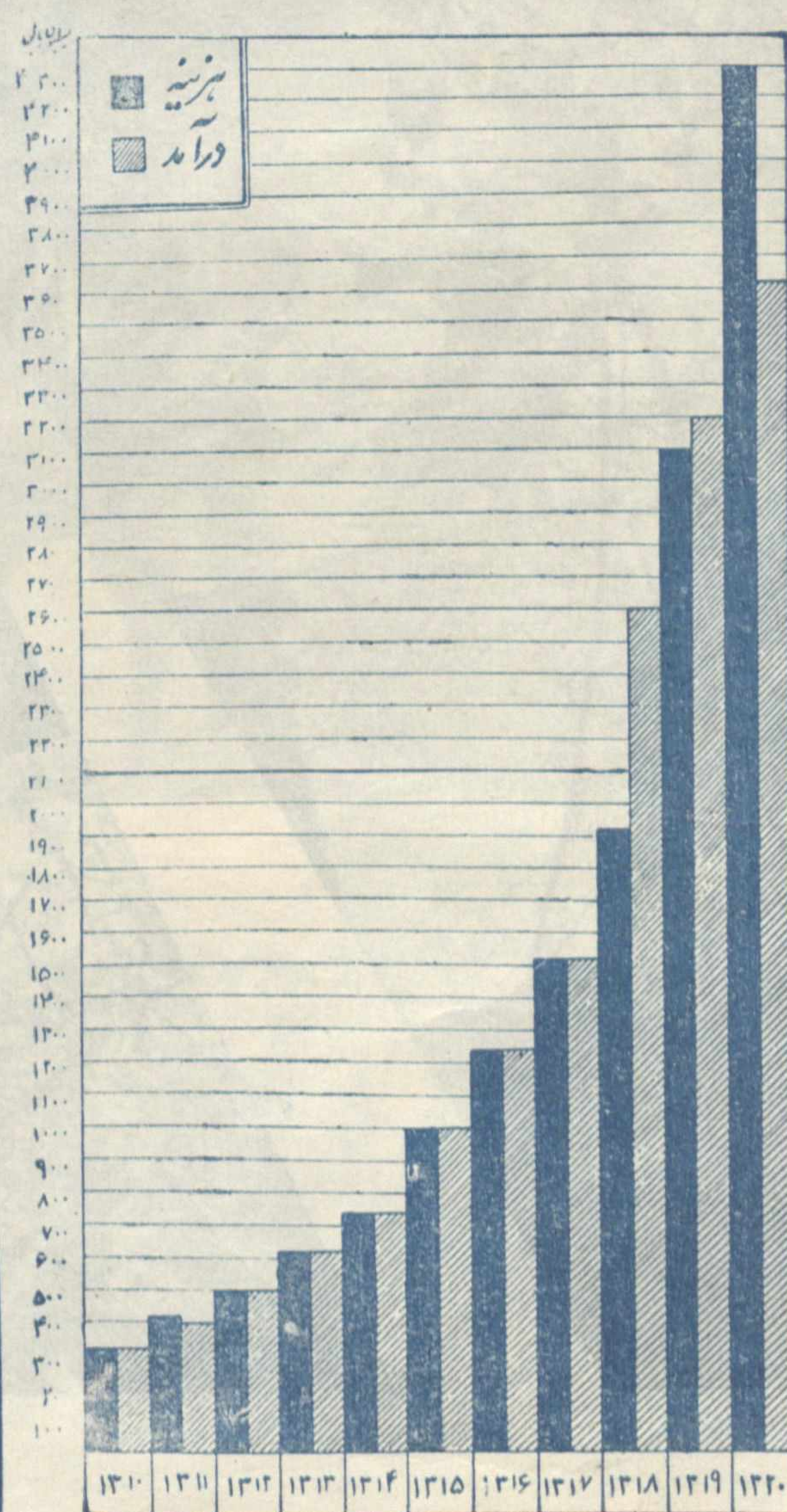
با اجرای مواد بودجه خوشبختانه ما سال بسال بیشترخودرا مستغنی میکنیم یعنی چیزهائی که لازم داریم تولید میکنیم و ازاینراه بی‌نیاز میشویم.

امیدوارم با توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بکلی بتوانیم بر طبق نیات مقدسه ملوکانه و راهنمائی‌های بزرگوارانه ایشان عمل کنیم و باهمکاری و همفکری و مساعی مشترك این شالوده اصلاحات را بپایان برسانیم و سال‌بسال بیشتر دراین راه پیشرفت کنیم (انشاءالله)

بودجه ۱۳۲۰

لایحه بودجه سال ۱۳۲۰ کشور که در قسمت درآمد برابر ۳،۶۱۳،۷۶۸،۷۱۸ ریال و در قسمت هزینه ۴۳۲۳۹۱۱۶۷۶ ریال پیش بینی شده در هشتاد و یکمین جلسه مجلس شورای‌ملی ازطرف آقای وزیردارائی تقدیم مجلس شورای ملی گردید.

یك نظر اجمالی بنمودار بودجه کشور در دهساله اخیر بخوبی نشان میدهد که افزایش بودجه با پیشرفت اصلاحات توأم بوده و پیوسته با هم نسبت مستقیم داشته اند وحتی این اصلاحات چه از لحاظ کمیت و چه از نظر کیفیت در هر سال به‌تناسب افزایش‌بودجه انسال نیز بیشتر بوده است. بطوریکه اگر بودجه سال ۱۳۲۰ را باده سال پیش(۱۳۱۰) بسنجیم می بینیم که در ظرف ۱۰ سال دوازده برابر و در ظرف ۱۷ سال(۱۳۲۰-۱۳۰۳) نوزده برابر شده و حال آنکه همه میدانیم و می بینیم پیشرفتهائی که تاآغاز سال ۱۳۲۰ نصیب کشور شده نسبت شان بمراتب ازتناسب افزایش بودجه بیشتر است و این کیفیت بخوبی نشان میدهد که پرورش اجتماعی وطرز کار وپیدایش روح‌سعی وعمل باسرعت شگرفی پیشرفت کرده ومراحل مهمی را پیموده است.

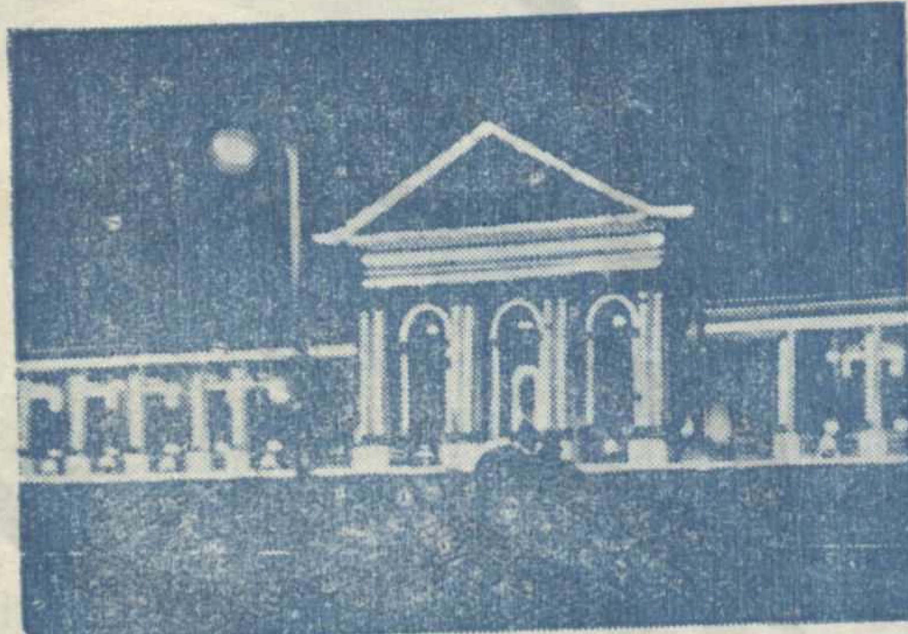


نمودار بودجه دهساله کشور

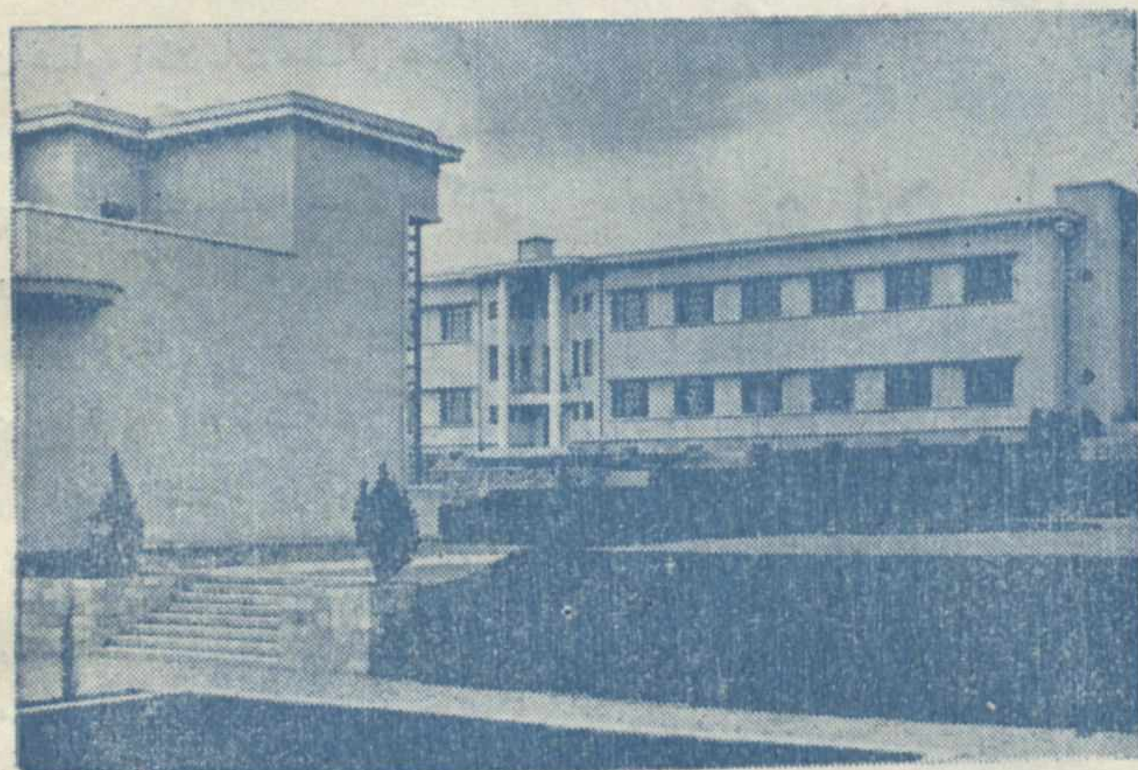
برای‌مثال تنها مسئله راه رادر نظر میگیریم: تابیست سال پیش ازراه‌شوسه بمعنی امروز در کشور نامی بیش نبود اکنون هزارها کیلو متر راه شوسه و راه آهن دایر است و روز بروز دامنه آنها رو بتوسعه میرود بطوریکه بودجه سال ۱۳۲۰ وزارت راه به [illegible]۱۰۹۲۱ ریال - بالغ میگردد.

همینطور در قسمتهای کشاورزی، پیشه و هنر، فرهنگ و غیره ترقیات و پیشرفتهای محسوسی که حاصل‌شده بهترین گواه نسبت‌افزونی اصلاحات بنسبت‌ترقی بودجه محسوب میشود.

جشن میلاد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی



بمناسبت روز فرخنده ۲۴ اسفند دوشب و دوروز تهران غرق در سرور و شادمانی شده بود. تمام خیابانها ومغازه ها و بازار وسر دربنگاهها و ادارات با چراغهای رنگارنك و پرچم تزئین گردیده بود.
دراین‌عکس یك نمونه از چراغانیهای میدان سپه دیده میشود.



گشایش بنای جدید دانشکده حقوق

دوساعت ونیم بعد از ظهر روزشنبه ۲۴ اسفند آئین گشایش بنای جدید دانشکده حقوق در محل دانشگاه تهران انجام شد. نخستین سنك بنای دانشگاه در پانزده بهمن ۱۳۱۳ بدست مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نصب گردید. ساختمان دانشکده پزشکی درسال ۱۳۱۶ بپایان رسید و دانشکده مزبور در آن تاریخ بمحل فعلی دانشگاه منتقل شد.

ساختمان دانشکده حقوق درسال ۱۳۱۷ شروع و۳۳۴۰متر زیر بنا دارد ودر قسمت‌جنوبی سه‌اشکوبه ودرقسمتهای دیگر دواشکوبه میباشد. این بنا دارای ۹ کلاس ویك تالاراجتماع است و بعلاوه دو تالار جهت مطالعه استادان ویك مخزن جهت کتابخانه دارد. علاوه براینها دارای ۱۶ اطاق برای کارهای اداری ودواطاق برای رسیدگی رساله های دانشجویان است.



جشن درختکاری

پیش ازظهر روز۲۴اسفند آئین‌جشن‌درختکاری بوسیله رسد های پیشاهنگی تهران در زمین دانشگاه انجام گردید. عکس مقابل چند نفر از پیشاهنگان را هنگام کشتن درخت نشان میدهد.

خبرهای هفتگی ایران درسی سال پیش

«درهرشماره خبرهای هفتگی‌سی‌سال پیش‌که درهمین هفته رخ‌داده است ازروزنامه های وقت نقل و برای مقایسه اوضاع امروز با گذشته دراینجا منتشر میکنیم.»

سی سال پیش

فرمان حکومت

شاهزاده فرمانفرما بحکومت ولایات کرمانشاه و کردستان - همدان - اسد آباد - ملایر - تویسرکان - نهاوند منصوب وبااستعداد کافی مرکب ازقزاق وسوار قزوینی وسوار اسدآبادی واربایك عراده توپ ماکزیم ودوعراده اطریشی ودوعراده شنید رصحرائی یوم شنبه ۱۷ شهرحال دوساعت بغروب مانده ازتهران حرکت نمودند وفوج فدوی که درهمدان است‌مقرر گردید ملتزم اردوی ایشان باشند.

اخطار ازطرف اداره نظمیه تهران

بعموم خبازهای شهر اخطارمیشود که ازاین تاریخ که یوم ۲۴ شهرربیع‌الثانی است نان دوآتشه از قرار یکدانه ۸ سیر باید فروخته شود در صورتیکه راپرت برسد کمتر از ۸ سیر فروخته شده از هرسیری که کم داده شده باشد از صاحب دکان یك‌مثقال طلا جریمه گرفته میشود وبعلاوه‌تنبیه سخت‌هم خواهد شد.

راپرت کاشان

دیروز اردوی قزاق ازاقبالیه که یك‌فرسخی شهر است شروع بشلیك توپ وتفنك نموده متمردین پیاده ازشهرخارج شده ودرنیم فرسنگی شهر باقزاقها مشغول جنك میشوند تقریباً تاغروب لاینقطع صدای توپ وتفنك بلند بود بالاخره متمردین شکشت خورده عقب نشتسند وداخل شهرشدند. چند سنگر معتبرآنها را خراب وتصرف نمودند از قرار معلوم چند نفرازاشرار مقتول شده ولی‌ازقزاقها کسی تیرنخورده وچون اشرارتاب مقاومت نداشته دوساعت ازشب گذشته شهررا تخلیه نموده فرار کردند و معلوم نیست کدام‌طرف رفته‌اند. الان که دوساعت از روز بالا آمده قزاقها باکمال آراستگی بطور نظام وارد شهر شدند وعموم اهالی باوجد وشعف آنها را استقبال کردند.

«نقل از روزنامه رسمی دولت ایران شماره های ۷۷و۷۹ سال دوم»

دنیا در هفته گذشته

«برای اطلاع کامل خوانندگان گرامی از جریان وقایع سیاسی و جنگی»
«جهان، هر هفته بطور خلاصه مهمترین خبرهای خارجی را بشکلی که برای همه کس قابل»
«استفاده باشد، در این صفحه گردی آوریم. در واقع این گزارشهای هفتگی که از»
«خبرگزاریهای مختلف میرسد باذکر مآخذ آن صورت جامعی از وقایع هر هفته را»
داشته وطوری خواهد بود که پس از مطالعهٔ آن خوانندگان بطور کامل از جریان»
«حوادث جهان آگاه خواهند شد و درضمن میتوان باجمع آوری مطالبی که در»
«این صفحه نقل میشود، تاریخ مرتبی از وقایع عصر حاضر بدست آورد.»

«ما در هر شماره در این گزارش ازوقایعی که از روز سه شنبه هفته پیش»
«تاروز سه‌شنبه همان‌هفته اتفاق افتاده سخن میگوئیم و برای روشن‌شدن مطلب،»
«مقاله‌های خودرا ببخشهائی چند تقسیم نموده‌وهر بخش‌را بخلاصه کردن شمه‌ای»
«از وقایع هفته گذشته اختصاص میدهیم.»

* * *

گذشته از نبردهائی که در هوا و دریا بین دو طرف متخاصم وجود دارد، میدانهای جنك زمینی را در افریقا و اروپا به پنج جبهه مختلف میتوان تقسیم کرد: نخست جبهه جنك در آلبانی بین ایتالیا و یونان که البته نیروی هوائی انگلیس نیز در آن دخالت مینماید. دوم جبهه جنك در افریقای شمالی یعنی در لیبی. سوم جنك در اریتره. چهارم درحبشه وپنجم در سومالی.

در تمام این پنج جبهه نیروی زمینی ایتالیا مشغول‌جنك میباشد، لیکن بطوریکه از خبرهای خارجی برمیآید، در آلبانی نیروی زمینی انگلیس شرکت ندارد؛ اما در چهار جبهه دیگری که در افریقا وجود دارد هماورد نیروی ایتالیا، نیروی مستعمراتی انگلستان میباشد. نیروی زمینی آلمان نیز بطوریکه ازخبرهای اخیرمعلوم می‌شود بلیبی راه یافته ومقداری تانك وزره پوش آلمانی‌درجبهه شمال افریقا خود نمائی کرده‌است.

درهوا نیروی انگلستان همه جا داخل کار زار است و نیروی هوائی آلمان نیز درشمال افریقا و دریای مدیترانه مشغول فعالیت میباشد. نیروی دریائی انگلیس نیز دردریای مدیترانه هرچندی یکبار با نیروی دریائی ایتالیا بنبرد میپردازد.

بدین ترتیب تقریباً وضع جنگهای افریقا واروپا تااندازه‌ای روشن‌شد. اینك بشرح هریك ازجبهه‌های‌جنك پرداخته ومواضعی‌را که اکنون نبرددرآنجاها ادامه‌دارد، شرح‌میدهیم:

۱- جبهه آلبانی



جنك ایتالیا ویونان که از بیست‌وهشتم اکتوبرسال گذشته آغاز شد، اینك با شدت هرچه تمامتر درخاك آلبانی ادامه‌دارد وباآنکه نخست ایتالیائیها و سپس یونانیها به پیشرفتهائی در خاك یکدیگرموفق آمدند، لیکن چندیست وضع جبهه صورت ثابتی پیدا کرده وتغییر زیادی درآن حاصل نشده است. یونانیها که باسرعت‌میخواستند باگرفتن «کلیسورا» و«تپلنی» ببندر «والونا» نزدیك شوند، ناگهان دراین جبهه‌متوقف ماندند و هرچه کوشیدند بموفقیتی نائل نیامدند. پس از آنکه مدتی وضع بحال ثابتی برقرار بود ناگهان حمله های سخت نیروی ایتالیا تحت فرمان «کاوالرو» آغاز گشت وحتی یکی دو بار بعضی ازمواضع یونانیها هم بدست ایتالیائیها افتاد؛ اما بطور کلی درعرض ده روز اخیر تغییر محسوسی دروضع میدان جنك آلبانی رخ نداده و تقریباً جنك بصورت نبردهای موضعی در آمده است. بهمین جهت به نیروی دوطرف تلفات زیادی وارد میآید و از راه هوا نیز حمله‌های شدیدی صورت میگیرد. دراین حمله های هوائی بیشتربین هواپیما های ایتالیائی و انگلیسی برخوردهائی حاصل میشود ومیدان عملیات نیروی هوائی بیشترمنحصر بهمان جبهه جنگ میباشد بدین‌جهت نه‌زیادنیروی‌هوائی ایتالیا بسایر نقاط یونان حمله ور میشود ونه نیروی‌هوائی انگلستان شهر های ایتالیا را بمباران میکند

۲- جبهه افریقای شمالی

نیروی زمینی انگلستان بکمك نیروی هوائی ودریائی، درطی نبردهای شدیدی «سیرنائیك» را متصرف شد، لیکن پس‌ازرسیدن به «بن‌غازی»، «ژنرال ویول» فرمانده نیروی‌انگلیس بلشگریان خود امربتوقف ومستحکم ساختن مواضع تسخیرشده داد وبهمین جهت در جبهه افریقای شمالی یعنی درلیبی اینك بطورکلی وقایع وحوادث مهمی روی‌نمیدهد فقط گاهی نیروی هوائی‌آلمان بندرگاهها ومواضع متصرفی انگلیس را بمباران مینماید و هواپیما های انگلیسی نیز بعضی اوقات بطرابلس که پایتخت لیبی است حمله ور میشوند

۳- جبهه اریتره

در اینجا نیز وضع نبرد، شباهت تامی با جبهه‌آلبانی دارد. نیروی انگلیس که از «کاسالا» واقع در مرز سودان و اریتره گذشته، پس از تصرف «آگوردات» اینك چندیست به «قرن» رسیده است. ایتالیائیها که در اینجا پادگان مهمی داشتند جلوی پیشرفت نیروی انگلیس راگرفته وآنها را مانع ازرسیدن بکرانه دریای سرخ شده‌اند، بقسمی که‌اکنون‌جنگ سختی‌دراین‌بخش‌بین نیروی‌دوطرف‌جریان داردوهیچیك به‌پیشرفت مهمی نائل نگشته‌اند. فقط هواپیماهای انگلیسی گاهی برمواضع «آسمارا» و «ماسائوا» یابجاده‌بین «ماسائوا» وآسمارا بقرن‌حمله میکنند وبدین ترتیب میخواهند مواضع‌عقب‌جبهه نیروی‌ایتالیارا سست نمایند.

۴- جبهه حبشه



قسمت دیگری از نیروی مستعمراتی انگلستان در افریقا ازمرز سودان گذشته و داخل خاك حبشه شده اند. بنا بر اعلامیه های دولت انگلیس عده ای از حبشیهائی هم که باتسلط ایتالیا بر کشورشان ناراضی هستند جنبش‌های کوچکی نموده و بر بعضی نقاط‌دست یافته‌اند. آخرین نقطه‌ای که بتصرف نیروی انگلیس‌در آمده «آزوزا» میباشد که تقریباً در شمال غربی «آدیس‌آبابا» قرار دارد. از طرف دیگر نیروی افریقای جنوبی هم پس ازتصرف قسمتی از خاك سومالی ایتالیا از مرز حبشه وسومالی گذشته واینك ازراه «نقلی» بسوی آدیس‌آبابا حرکت کرده اند.

۵- جبهه سومالی

دراینجا نیروی افریقای جنوبی پیشرفت بیشتری کرده و تقریباً قسمت اعظم سومالی ایتالیا اینك در دست انگلیس میباشد. شهرهای «مکادیشیو» و «کیسمایو» که ازمهمترین شهرها وبندرهای سومالی بشمار میآمدند هردو بدست نیروی افریقای جنوبی افتاده است.

جنك آلمان و انگلیس

از حمله ها و بمبارانهای این هفته چنین معلوم میشود که هوای شمال اروپا تااندازه ای مساعد برای اینگونه حمله ها شده است، زیرا آلمان پس از چندی که بحمله های هوائی کوچك برگزار میکرد در طی این هفته باز بحمله های بزرك خود آغاز نموده ویکشب بر «مرزی ساید» و یکشب بر «کلایدساید» حمله ور گشته است. از بین این دو حمله مهمتروشدیدتر همان حمله برفراز «گلاسکو» بندر بزرك انگلیس‌دراسکاتلند بوده که شدت‌آن ازتلفات نیروی مهاجم بخوبی معلوم میگردد.

نیروی هوائی انگلستان نیز در مقابل این دوحمله بزرك، پس از هشتاد ودو روز که ببرلین حمله‌ای نکرده بود، برای سی وهفتمین بار ازآغاز جنك پایتخت آلمان را مورد بمباران قرارداد ودوشب پیاپی‌بر«هامبورك» نیز حمله برد. البته این‌دو حمله بغیرازحمله‌های معمولی‌بوده است که برنقاط متصرفی‌وبخش‌غربی‌آلمان صورت میگرفته

دردریا رویهمرفته نبردهای زیادی بوقوع نه پیوسته وزیردریائیها وهواپیماها حمله‌های‌سختی بر کشتیها نبرده‌اند.

در ضمن برای مزید اطلاع خوانندگان ازآمار تازه ای که در عرض هفته اخیر داده شده است ذکری بمیان میآوریم: وزارت دریاداری انگلیس خبر داده است که در عرض هفته ای که در نیمه شب سوم مارس پایان پذیرفته بیست کشتی انگلیسی بظرفیت ۱۲۰،۸۷۱ تن و۸ کشتی متفقین بظرفیت ۴۱،۹۷۰ تن و یك کشتی بیطرف بظرفیت ۳،۱۹۷ تن دراثر حمله‌های دریائی وهوائی آلمان غرق شده‌است ولی‌آلمانها وایتالیائیها این پیکره‌را به ۴۳۲،۵۰۰ تن میرسانند

* * *

مهمترین‌وقایع سیاسی‌هفته گذشته، بتصویب رسیدن‌قانون وام و اجاره واعطای اختیار تام بروزولت‌رئیس‌جمهوری کشورهای‌متحدامریکامیباشد. این‌قانون که چندی‌پیش بتصویب مجلس شورای ملی امریکا رسیده بود، در مجلس سنا با اصلاحات پیشنهادی باکثریت ۳۱۷ رأی درمقابل ۷۱ رأی تصویب شد وپس از امضاء نخستین فقره مواد جنگی نیروی زمینی ودریائی امریکائی بصوب انگلستان فرستاده شد.

روزولت ازمجلس امریکا هفت میلیارد دلار اعتباربرای انگلیس درخواست کرده ونطقی نیز ایراد نموده که مقصود آن فقط خاطر نشان ساختن این قضیه بوده که «امریکا زرادخانه کشورهای دموکراسی میباشد».

دیگر ازوقایع مهم سیاسی هفته گذشته رفع اختلاف سیام و هندوچین و قبول میانجیگری ژاپن دراین اختلاف میباشد. بموجب این پیمان مقدار شصت و نه هزار و چهارصد وبیست کیلومتر مربع ازاراضی هندوچین بسیام واگذار شد.

واقعه سیاسی دیگری‌را که میتوان دراینجا نام برد مسافرت «ماتسو ئوکا» وزیر خارجه ژاپن باروپا میباشد. ماتسوئوکا دومین وزیر خارجه‌ایست که ژاپن برای گفتگوی بازمامداران کشورهای دیگر بخارج میفرستد. وی از راه هوا بمنچو کوئو رفته واز آنجا خود را بمرز سیبریه رسانیده قرار است بوسیله راه آهن سرتاسری باروپا برود و از پیشوای آلمان و ایتالیا دیدن کند.

در بالکان نیز جز گفتگو در باره انعقاد پیمان اقتصادی و عدم تجاوز بین آلمان و یوگوسلاوی، از چیز دیگری بحث نمیشود وهنوز پاسخ دولت ترکیه به پیام پیشوای آلمان معلوم نشده است.

توپهای ضدهوائی



توپهای ضدهوائی برای جلوگیری از حمله هواپیما های دشمن بکار میرود و این اسلحه در حقیقت یك اسلحه دفاعی است که مانع از عملیات اکتشافی و فرو ریختن بمب هواپیما های دشمن میگردد. توپخانه ضد هوائی دارای توپهای سنگین با برد زیاد و توپهای سبك با برد کم بوده و میتوانند با سرعت زیاد در اندك مدتی گلوله بسیاری رها سازند. هواپیماها روی سه بعد حرکت میکنند وسرعت آنها میان ۳۰۰ تا ۵۰۰ کیلومتر در ساعت میباشد یعنی بطور متوسط در هر ثانیه ۸۰ تا ۱۲۰ متر راپیمایند واز آن گذشته میتوانند درهر جهت وهر ارتفاعی که بخواهند حرکت کنند. بنابراین درمقابل آتشبارهای ضدهوائی فوراً جهت وارتفاع و حتی سرعت خودرا تغییرداده تیراندازی توپخانه‌را دشوار میسازند. ولی نکته ای که‌قابل توجه میباشد این‌است که هواپیماها هم‌موقعی میتوانند بمب‌های خود را بهدف بریزند که‌لوله دوربین‌نشانه‌رویشان بانهایت دقت‌تنظیم‌شده‌باشد و برای‌این‌منظور مجبورند بفاصله‌معینی در جهت‌مستقیم بطرف‌هدف پرواز نمایند. ولی توپخانه‌ضدهوائی ازپرواز مستقیم آنها استفاده نموده بوسیله آتش سریعی که گرد هواپیما میگسترانند مانع ازریختن بمب میگردد. واگر هنگام شب باشد نورافکنها چشم خلبان را خیره مینماید و در نتیجه دید و نشانه روی بهدف، بکلی غیر ممکن میگردد... بدیهی است در این موقع هواپیما مستقیماً درمیان آتش قرار گرفته وهر آن ممکن است سقوط نماید ولی خلبانان برای رهائی از سقوط باگردش سریع، هواپیما را ببالا وپائین پروازداده وخودرا از آتش نجات میدهند اما همین فرار خلبانان بنفع توپهای‌ضدهوائی میباشد، زیراهواپیماها ازدنبال کردن جهتی که ممکن بود بمب ایشان بهدف اصابت کند منحرف میشوند و در نتیجه از مقصود دور میافتند. ولی اصولا وظیفه توپهای ضد هوائی این نیست، بلکه باید وسیله شوند که هواپیماها بمب بریزند منتهی بهدف نخورد.

چگونگی عمل ـ توپهای ضد هوائی چگونه هوا پیماهای متحرك را هدف قرار میدهند ؟

توپهای ضدهوائی بوسیله آلت فرمان یعنی دستگاهی که بوسیلهٔ آن مسافت و فاصله وسایر جزئیات لازم این نشانه روی محاسبه میشود این کاررا انجام میدهند.

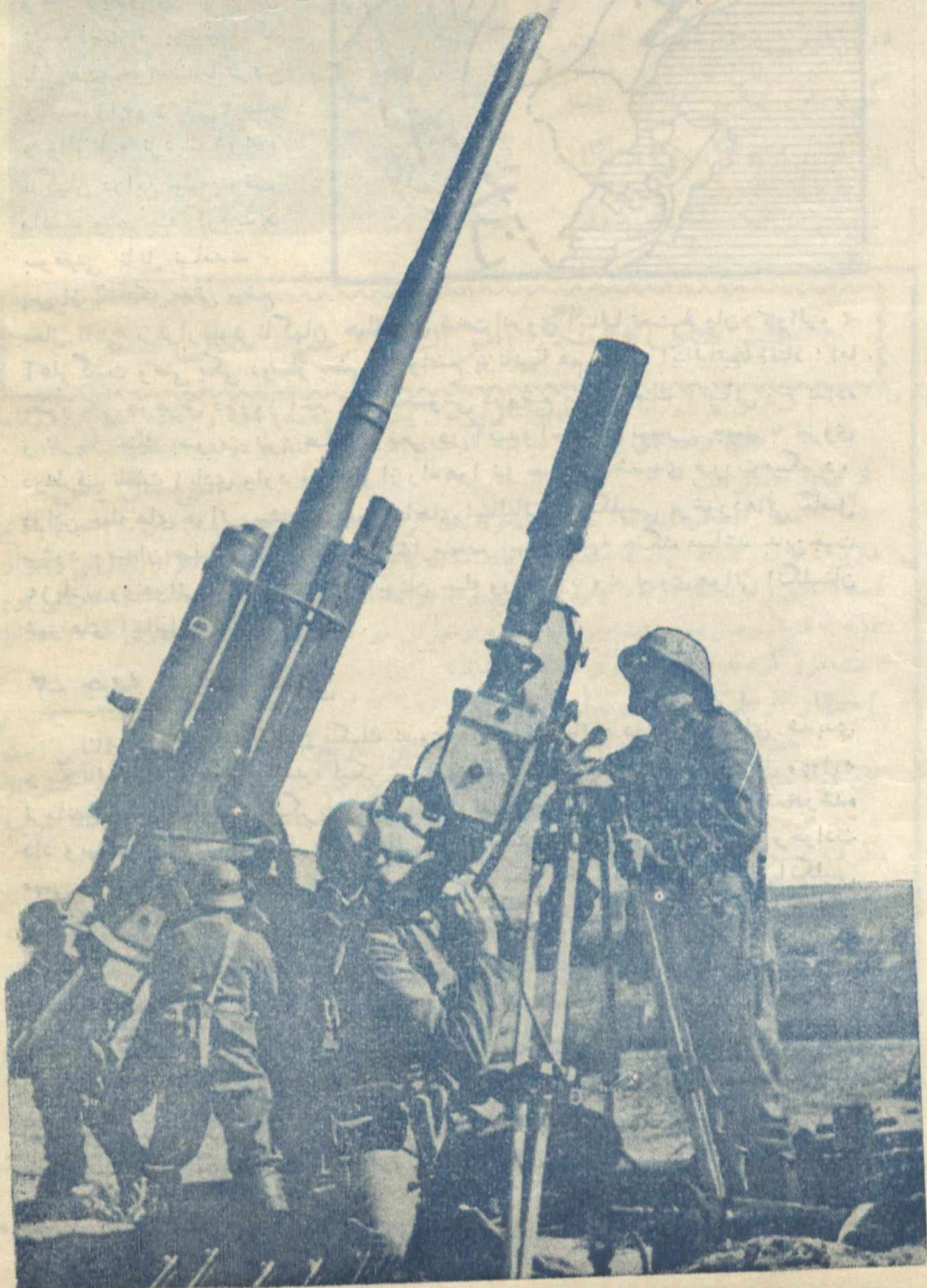
این است که بسیار دقیق و حساس میباشند. تمام محاسبات را بطور خود کار انجام داده و نتیجه را به تیرانداز ارائه میدهد و بدینطریق سرعت و جهت هواپیما و در عین حال فاصله آتشبار از هواپیما بطور دقیق معلوم میشود و بمحض اینکه این سه عامل مشخص گردید، فرمان آتش داده میشود.

ولی این نکته‌را باید در نظر داشت که هدف یعنی هواپیما بسرعت درحرکت است. ازاینرو ازلحظه ای که‌موقعیت هواپیما محاسبه‌میشودتا زمانی که فرمان آتش داده میشود، دست کم هدف بیش ازده متر پیش رفته است. بنا براین باید این مسافت را درموقع تیراندازی رعایت کرد ولو اینکه‌بهیچوجه معلوم نیست که هواپیما سرعت و جهت حرکت خود را یکنواخت دنبال کند.

بدینجهت ازیك‌یادو توپ‌ضد هوائی کاری ساخته نیست بلکه احتیاج بتوپهای متعدد است. ولی این‌نقیصه‌را پیش‌بینی کرده و برای هر آتشبار ضدهوائی چهار توپ ساخته‌اند که تحت‌فرمان واحدی‌تیراندازی میکنند و از گذشته موقعیت هواپیما پی‌درپی محاسبه شده و بجای یك گلوله سه گلوله های پی‌درپی ازدهانه توپها خارج میشود

چگونه تیر اندازی میکنند

اغلب دیده شده‌است اشخاصی که ناظر تیراندازی توپها بوده اند مصرف زیاد گلوله را حمل براسراف کرده اند ولی چنانکه ملاحظه‌میشود زیاده روی در کار نیست، بلکه اصولا برای رسیدن بمقصود، توپخانه ضد هوائی ناگزیر از بکار بردن مهمات زیاد است. وظیفه توپخانه ضد هوائی چنانکه تشریح شد در روز بسیار دشوار ولی در شب‌تاریك وپرمه بمراتب مشگلتر میباشد. اگر چه در شبهای صاف نور افکنها میتوانند تاحدی کار توپخانه را آسان سازند ولی در شبهای تیره وتار وپر مه ازتأثیر نور افکنها کاسته‌شده‌بی‌نهایت کار توپخانه دشوار میگردد. از اینرو در این هنگام از اسبابهای شنونده استمداد میشود ولی گاه اتفاق میافتد که بوسطه نامساعد بودن هوا ازهیچیك ازاین اسبابها کاری ساخته نیست. در این موقع توپهای ضد هوائی مجبورمیشوند که‌پرده‌ای از آتش‌درجلوی‌هدف بگسترانند ولی‌چون نمیتوان تمام فضارا از آتش مسدود نمود گاهی ممکن است که هوا پیمای دشمن، خودرا از میان آتش بدر برده وبمقصد برساند



توپهای ضد هوائی در جنگ گذشته



نخستین سازمان توپخانه ضد هوائی، در جنگ عالمگیر گذشته تشکیل گردید. در آغاز جنگ هیچکس باین خیال نبود که ممکن است بوسیله توپ از حمله هوا پیماها جلوگیری کرد و اولین توپی که برای دفاع از هوا پیما بکار رفت، یکی از توپهای صحرائی بود که موقتاً برروی محور قابل دورانی نصب شده بود.

در اتریش هنگری هنگام بروز جنگ اثری از توپخانه ضد هوائی نبود. نخست در سال ۱۹۱۶ توپهای ۷/۶ سانتیمتری که این کشور در طی جنگ بدست آورده بود، تبدیل بتوپهای ضد هوائی گردید.

امابعد در سال ۱۸-۱۹۱۷ توپخانه صحرائی ۸ سانتیمتری متعلق بخود این کشور نیز تغییر یافته و بصورت توپهای ضد هوائی در آمد، بطوریکه در سال ۱۹۱۸ اتریش هنگری دارای ٦٦ آتشبار متحرك ضد هوائی ۸ سانتیمتری بود که هریك از این آتشبارها از ٤ توپ تشکیل شده بود. آتشبارهای غیرمتحرك این کشور نیز در اواخر جنگ دارای ٤٠٠ توپ بود.

رویهمرفته در طی جنگ بین الملل متحدین ۳۲۰۰ و متفقین ۸٤٠٠ هواپیما ازدست دادند. از ۸٤٠٠ هواپیمائی که متفقین ازدست دادند ٦۸۱٠ عدد آن در جنگهای هوائی و بوسیله خلبانان از بین رفت و ۱۵۲٠ عدد دیگر بوسیله آتشبارهای ضد هوائی سرنگون شد.

بدین ترتیب نسبت هوا پیماهائی که در جنگهای هوائی سقوط کردند بهوا پیماهائی که براثر آتشبارهای ضدهوائی سرنگون شدند بنسبت ٤ بر ۱ بود در سایر کشور ها نیز مانند اتریش هنگری نیروی ضد هوائی در طی جنگ تکمیل گشت. برای محافظت از خطر حمله هوائی از آغاز جنگ در نقاطی که از لحاظ لشگر کشی اهمیت داشتند مانند پلهای رود خانه ها وغیره توپهای ضد بالون نصب کرده بودند که نیروی مقاومت آنها بعداً با بکار بردن هوا پیمای جنگی یکنفره زیادتر شد. در سال ۱۷-۱۹۱٦ برای نخستین بار سازمان دفاع ضد هوائی تشکیل گردید و در این موقع مرزها بوسیله توپهای ضد هوائی بیشتری تقویت گردید و حتی در بامهای کارخانه های اسلحه سازی مهم نیز مسلسل های ضد هوائی نصب شد.

وحتی پیرامون نواحی صنعتی دره سار ولو کزامبورك از سال ۱۹۱۷ ببعد با بالون‌های مسدود کننده که در ارتفاع ۳٠٠٠ متر آویخته شده بودند محافظت گردید.

برای جلو گیری از خطر هوا پیماها، باین بالونها سیم‌های زیادی آویخته بودند که عبور از آنها برای هوا پیماها بی نهایت خطرناك بود.

در عقب خطوط سدهای بالون تا مسافت ۱۵٠ کیلومتر شبها از استعمال روشنائی خودداری میشد. بعلاوه در سرتاسر مرز دستگاه های گیرنده خبر و پستهای دیده بانی و خبر گزاری تعبیه شده بود و دائماً در این نواحی برای عادت دادن اهالی بنظم و ترتیب اعلام خطر هوائی تمرین میشد. این سازمان محافظت خطر از حمله هوائی در اواخر بقدری ترقی نموده و کامل شده بود که از خطر حمله های ناگهانی و آثار وحشت انگیز بمباران هوائی بطور محسوسی کاسته شده بود.



باران گلوله از زمین رو بآسمان

تیررس و منطقه عمل توپهای ضد هوائی در جنگهای کنونی بقدری وسیع ودقیق است که هوا پیماها درمیان شبکه ای از آتش قرارگرفته وبزحمت میتوانند ازآن درامان باشند

عکس بالا توپهای ضد هوائی را درحین تیر اندازی هنگام شب نشان میدهد

مهمانداری

گرمی مهمانیها بیشتر بسته بطرز پذیرائی بانوی خانه است



شك نیست که رونق مهمانیها بسته بحسن سلیقه و طرز پذیرائی بانوی خانه است و اگر خانمها نکاتی را که ما در طی اینمقاله خاطر نشان میسازیم مراعات کنند، میتوانند مطمئن باشند که مهمانان همیشه از منزل آنها خوشحال و راضی خواهند رفت وپیوسته آرزو خواهند کرد که یکبار دیگر باینگونه مجالس دعوت شوند.

شاید برخی ازخوانندگان گرامی تصور کنند که هر کس بیشتر پول خرج کند مجلس مهمانیش گرمتر خواهد بود؛ ولی این عقیده درست نیست، چون همه ما مکرر بمجالسی رفته ایم که از هر گونه نوشابه و غذا های کمیاب و گرانبها در آنجا حاضر بوده ولی چون بانوی خانه ازطرزپذیرائی اطلاع نداشته، بما بسیار بد گذشته است.

پس چه باید کرد که مجالس پذیرائی شیرین و گرم بشود؟ بدیهی است که بیش از هر چیز بانوی میزبان باید شخصاً بمهمانی خود دلبستگی و نظر خوب داشته باشد و بهمنشینی و صحبت اشخاصی که دعوت کرده، قلباً متمایل باشد.

بسیار اتفاق میافتد که چون زن وشوهر از مجلسی بیرون میآیند، خانم رو به آقا کرده میگوید: « باز غمی برغمهای دیگر اضافه شد. بمیزبان امشب هم یك مهمانی بدهکار شدیم. باید هر طور هست این دین را ادا کرد. چطور است اورا هم با جمعی که بایشان از چندی پیش مهمانی مقروضیم، دعوت کنیم و همه را یکجا ازسر خود باز نمائیم. چه کنیم که باهم جور ومناسب نیستند. یکساعت می نشینند ومیروند! »

حال بعقیده شما نام این کار را مهمانی باید گذاشت یا معامله؟ گویا معامله مناسبتر باشد. باین خانم حق و حساب دان که نمیخواهد یك مهمانی را هم بی جواب بگذارد، باید گفت: خانم عزیز، مگر کسی شما را مجبور کرده است مهمانی بدهید و اسباب زحمت و عذاب خودتان و دیگران را فراهم سازید؟ کسی که مجلس مهمانی ترتیب میدهد، نخست باید خود بآن مجلس دلبستگی داشته باشد وقیافه او نشان بدهد که از پذیرائی درمنزل خود لذت میبرد وهیچ تفریحی را با آن برابر نمیداند. دیگر آنکه باید مهمانان خود را طوری انتخاب کند که همه باهم آشنا و دوست باشند، یا دست کم اطمینان داشته باشد که از آشنائی باهم مسرور خواهند شد. هرگز نباید دو نفری را که طرز فکرشان از هر حیث باهم فرق دارد و از حضور یکدیگر کسل میشوند، دریك جا جمع کرد.

موضوع دیگر طرز تزیین خانه است. در روزهای مهمانی باید تا ممکنست بخانه صورت سرورانگیز وخندانی داد وباین مقصود دوچیز بیشتر ازهمه کمك میکند یکی گل و دیگری روشنائی.

چند شاخه گل که با سلیقه و ظرافت روی میزها گذاشته شود خرمی و نشاط و روح مخصوصی باطاق میدهد بویژه روی میز خوراکی گل و سبزه زیاد باید گذاشت چون منظره سبزه و گل، شادی‌آور واشتها انگیز است.

در روشنائی اطاق باید زیاد دقت کرد تا نه چنان قوی باشد که چشم را خیره کند و نه چنان ضعیف که همه خوابشان بگیرد. خانم باسلیقه همیشه چند دقیقه پیش از ورود مهمانان باید خود را در اطاق پذیرائی در آینه نگاه کند و بفهمد که آیا نور این‌اطاق قیافه را زیبا ومطلوب نشان میدهد یاخیر، چون‌ممکن است درغیر این صورت خانمهائی که بزیبائی‌خود علاقه زیاد دارند ناراحت شوند.

طرز چیدن مبل وصندلی هم اهمیت بسیار دارد. نه باید آنقدر جای نشستن کم باشد که اگر کسی بسیار خسته هم بود جا پیدا نکند و نه آنقدر زیاد که سالون، صورت سینما و تماشاخانه بخود بگیرد. صندلی ها را باید طوری قسمت کرد که اشخاص پهلوی هم قرار بگیرند و بآسانی دسته دسته باهم صحبت کنند ولی البته نه بحدی که راه عبور بسته شود.

باید مراقب بود که میز و جای سیگار در دسترس همه باشد تا هیچیك از مهمانان سیگار بدست مستأصل نمانند.

بعضی معتقدند که تا مهمانی بمنزلشان میآید هزار جور غذا فراهم سازند و پول معروف میز را هر طوری هست پر کنند، درصورتیکه اگر بجای پر کردن میز و خرج زیاد، چند جور خوراکی مطبوع و لذیذ تهیه کنند خیلی بهتر است ولی البته اگر زیاد هم میز خالی باشد ممکن‌است بمهمان بربخورد وآنرا حمل بربی‌اعتنائی نماید

حال چند کلمه راجع بطرز آرایش خانم صاحبخانه بگوئیم: چون این امر در خوبی وبدی مجلس دخالت زیاد دارد، همیشه باید ده دقیقه پیش‌ازوقت، خانم خانه آرایش خودرا تمام کند تاوقت یك سر کشی‌عمومی باطاقها داشته باشد؛ ولی‌این نکته را هم باید گفت که خانم میزبان نباید خود را طوری بسازد که از همه مهمانان بیشتر جلوه کند، بلکه باید برعکس خود را ساده تر آرایش دهد تا مهمانها زیبا تر از او جلوه کنند و دلربائی خود را برای مجالس مهمانی آنان بگذارد. بجای لباس فاخر و جواهر گرانبها نیز بهتر است خود را با شادی و خوشروئی زینت دهد.

نباید برای مجلس آرائی و صحبت، منتظر آمدن همه مهمانان شد. مهمتر از همه پذیرائی از مهمان اول است. باید از ساعت اول در مجلس روح شادی و سرور ایجاد کرد و طوری بصحبت و خنده پرداخت که هر مهمانی وارد میشود دنباله آنرا بگیرد و بهمین طریق تا آخر مجلس بخوشی بگذرد.

یك بانوی مهمان دوست همیشه سعی میکند خود را شاد و خوشبین نشان دهد و از طرز زندگی خود گرچه خالی ازحقیقت هم باشد شکایت نکند مثلا اگر از حال بچه اش میپرسند نگوید که چندیست بدرد سینه دچار شده وبرای خاطر او سخت گرفتارم. در چنین مجلسی باید همه چیز را بدیده خوب نگریست و اظهار رضایت و خشنودی کرد. حتی اگر یکی از مهمانها نیز از بخت و اقبال خود یا از وضع دنیا شکایت کرد، باید اورا متقاعد نمود که دنیا خوبی ها ولذایذ بسیار دارد وتقصیر کسانی است که از موقع استفاده نمیکنند.

صاحبخانه باید کسانی را که باهم آشنا نیستند بیکدیگر معرفی کند و در معرفی، خصوصیات هر کس را برای دیگران بطوری بگوید که بدانند باهم از چه مقوله صحبت کنند. میزبان اگر میداند دو نفر از مهمانهای او بی میل نیستند که باهم بیشتر آشنا شوند ولی روی اینکه نزد هم بروند ندارند، باید سعی کند آنان را بهم نزدیك نماید و رشتهٔ صحبت را بدست ایشان بدهد.

بانوی خانه باید درمجلس پیوسته ازاینطرف بآنطرف بگردد بایکی شوخی کند، بدیگری لبخند بزند، ازخانمها زیاد تعریف کند و همه را بزیبائی لباس وآرایش ایشان متوجه سازد و حتی‌برای گرمی مجلس، پیش ازوقت چند موضوع جالب که برای همه مفید باشد درنظر بگیرد تا اگر اتفاقاً مجلس گرفتار خاموشی گردید یکی ازآن موضوعات را پیش بکشد.

هرگاه مهمان بیچاره ای نفهمیده بشقاب یا گیلاسی را شکست، نباید کاری کرد که او بفهمد سرویس کاملی را ناقص کرده و از این جهت دچار خجلت و اندوه شود بلکه باید فوراً باصدای بلند خندید وعذر موجهی برای او پیدا کرد مثلا میتوان گفت: پدران‌ما اگر درمجالس مهمانیشان‌چیزی میشکست بفال نیك میگرفتند.

میزبان باید تامیتواند نگذارد که یکنفر حکایات بزرك یاشرح حال یك عمر زندگی خود را بیان کند، چون برای بهم زدن مجلس از این بدتر چیزی نیست؛ ولی مثلهای ظریف و نکات ملیحی‌پیش آید وهر کس بمناسبت چیزی بگوید، بسیار مطلوب و مایه گرمی مجلس خواهد بود.

در مهمانی ها اگر ممکن باشد باید شخص شیرین کلام و"حاضر جوابی دعوت نمود تا باشوخی های نمکین خود مجلس را شوری بدهد.

در مجلسی که چند نفر همخوی" و شیرین زبان دعوت شده اند نباید مهمان" تند خو وعصبانی و عبوسی را هم دعوت کنند، چون قطعاً دیگران از حضور او معذب و ناراحت خواهند شد و همان یکنفر کافیست که روح شادی را از مجلس برباید. خانم باتجربه ای میگفت که من هرچند وقت یکبار با اراده کامل هر چه دوست تلخ وبدرو دارم باهم دعوت میکنم، چون میدانم که ایندسته هم باخودشان خوشند و حرفشان خوب میگیرد!

اکنون‌چند نکته دیگررا هم بخوانندگان" عزیز" گوشزد میکنیم تادرپذیرائی های خود همیشه آنها را درنظر بگیرند:

۱ - هیچوقت کسی را برای توقع و خواهشی که از او دارید، بمهمانی خود دعوت نکنید چون برای این مقصود یك تلفن کافیست.

۲ - هیچکس را تنها از لحاظ اینکه همه باو اهمیت میدهند و مهمان میکنند دعوت نکنید.

۳ - در سر میز غذا باشوهر خود نظر بازی نکنید.

٤ - باهیچکس بطور نجوی سخن نگوئید.

٥ - مستخدم‌را بسبب غفلتی که کرده است درحضور مهمانان" سرزنش" نکنید.

٦ - اگر کسی شروع بنقل‌حکایتی کرد، نگوئید که « به! من اینقصه‌رامیدانم!»

۷ - از شخصی که نمیشناسید صحبت نکنید.

۸ - درحضور مهمانان ازغذا عیب نگیرید.

۹ - مدت زیادی از اطاق پذیرائی غیبت نکنید.

۱۰ - توجه مهمانان را بطرف یکی از مهمانها که بسبب کسالتی غذا های مخصوصی میخورد جلب نکنید.

۱۱ - در شب مهمانی خانم باید شوهر خودرا هم فراموش نکند، چون او نیز احتیاج بپذیرائی دارد و هرگز مایل نیست که خانمش در مواقع سرگرمی بکلی اورا فراموش نماید.

خانمی که تمام این نکات‌را با دقت مراعات کند سعادتمند است، چه در این خصوص همه بامیل وعلاقه زیاد منتظر دعوت او خواهند بود وخانه اش را کانون‌شادی وانس خواهند دانست.

« نیر فلسفی »

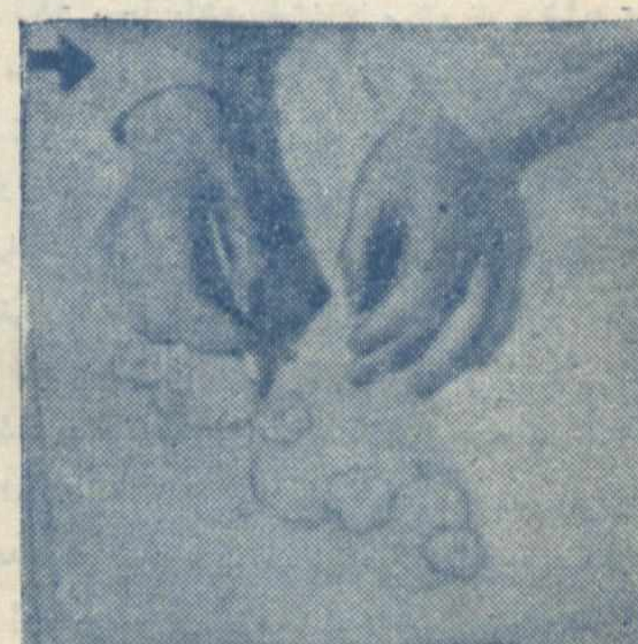
خانه داری



۱ - اگر بشقاب بدل چینی که بآن علاقمند هستید غفلتاً از دستتان افتاد وشکست، بجای انگشت بدندان گزیدن درفکر اصلاح باشید. تمام قطعات شکسته را بهم جفت کنید و با نخ محکمی اطرافش را ببندید و سپس در شیر بسیار تازه چند دقیقه بجوشانید وقتی نخ ها را باز کنید قطعات ظرف بهم پیوسته است.



۲ - اگر چوب پنبه سر بطری زیاد بزرگ بود و داخل بطری نشد، لازم نیست دور آنرا ببرید چون هرگز باندازه‌ای که‌میخواهید بریده نخواهد شد و بهتر آنست که قسمتی از آنرا بیرون بیاورید. دراثر فشاری که دهانه بطری وارد میآورد چوب پنبه جمع خواهدشد.



۳ - اگر آتش سیگار و یا جرقه‌ای روی رومیزی قشنگ شماافتادو آن نقطه‌را زرد کرد عصبانی نشویدبهتر است قدری حوصله بخرج بدهید و نقشه‌ای درمحل سوختگی بیندازیدو گلی روی آن بکشید. البته این کار قدری دشوار است ولی رومیزی گرانبهاوزیبای شماارزش این زحمت را داردوهر کس چشمش بآن نقطه بیفتدنه‌تنهابسوختگی رومیزی‌پی نخواهد برد بلکه بر حسن‌ذوق و سلیقه ای که در طرح آن گل بکاز برده اید آفرین خواهد گفت.



٤ - اگر خواستید ورق های بازی را پاك کنید اول قدری خمیر نان‌خوب‌روی آنهابمالید و بعد آنها را در سبوس گرم فرو ببرید وخوب تکان بدهید بکلی پاك میشود.

خودرابیازمائید...

برای اینکه خود را از حیث رشد اجتماعی سنجیده و بیازمائید ، کافی است پرسشهای زیر را بدرستی و از روی صحت پاسخ گوئید . جلوی هرقسمت که مطابق با اخلاق شماست بترتیب زیر شماره گذاری کنید :

برای قسمت الف - ۱۰ شماره . قسمت ب - ۵ - قسمت ج: صفر .

اگرمجموع شماره های شما کمتر از ۵۰ بود ازاین‌حیث ضعیف هستیدو نواقصی درکارشما وجود داره که باید درفع آن بکوشید ۶۰ کافی و خوب است . از ۷۵ ببالا عالی و قابل دقت و توجه میباشد .

۱ - آیا شما :

الف - بطورثابت بوعده های خود دروقت معین وفا میکنید ؟ ( )

ب - اغلب سروقت حاضر نمیشوید ؟ ( )

ج - عادت شما اینست که اشخاص را منتظر بگذارید ؟ ( )

۲ - آیا شما :

الف - بادقت و وسواس زیاد قول میدهید وبآن وفامیکنید ؟ ( )

ب - ببعضی ازپیمانها و وعده های خود اهمیت نمیدهید ؟ ( )

ج - عادت دارید که وعده های خودرا انجام ندهید ؟ ( )

۳ - آیا شما :

الف - بزحمات مستخدم خانه ، فروشندگان مغازه ومستخدمین کافه ها آنطور که باید توجه دارید ؟ ( )

ب - در این خصوص میزان حقوق آنها را در نظر میگیرید ؟ ( )

ج - بزحمت ورنج آنها اهمیت نمیدهید ؟ ( )

۴ - آیا شما :

الف - قبوض خود را بموقع می پردازید ؟ ( )

ب - صورت‌حساب بستکاران را با یادآوری آنها می‌پردازید ؟ ( )

ج - معمولا آنها را نپرداخته میگذارید ؟ ( )

۵ - آیا شما :

الف - درمیان توده دارای وجهه ملی ومحبوبیت میباشید ؟ ( )

ب - فقط در بعضی مجالس دارای این صفت هستید ؟ ( )

ج - بانظر بدبینی بهمه نگریسته خودرا شخص نچسب وخشك جلوه‌میدهید؟ ( )

۶ - آیا شما :

الف - ازداشتن و دیدن کودکان خشنود میشوید ؟ ( )

ب - ازداشتن بچه چندان راضی نیستید ولی ازدیدن آنها لذت میبرید ؟ ( )

ج - ازداشتن ودیدن کودکان ناراحت هستید ؟ ( )

۷ - آیا شما :

الف - نظافت و پاکیزگی را بویژه در مجامع عمومی از جمله واجبات میشمارید ؟ ( )

ب - ازانداختن کاغذ و پارچه‌های بیهوده درخیابان خودداری نمیکنید ؟ ( )

ج - انداختن ته سیگاررا درهمه جا جایزمیدانید ؟ ( )

۸ - آیا شما :

الف - سعی میکنید که عقیده همسایه‌وهمکار خودرا درمذهب مورد انتقاد قرار دهید ؟ ( )

ب - درعقیده‌آنها کنجکاوی میکنید ؟ ( )

ج - همیشه آنهاار ازعقیده‌ای که دارند سرزنش مینمائید ؟ ( )

۹ - اگر پولی پیداکردید آیا :

الف - سعی میکنید که صاحب آنرا بیابید ؟ ( )

ب - درصورتیکه صاحبش را میشناسید ، فوراً آنرا باو ردمیکنید ؟ ( )

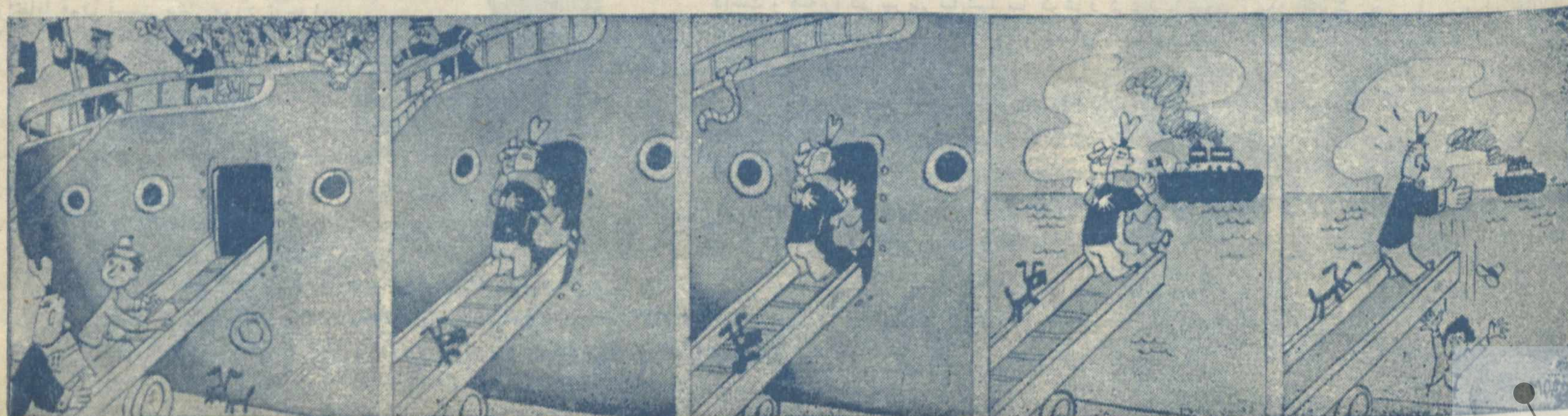
ج - براحتی‌درجیب‌خودتان میگذارید، بدون‌اینکه بفکرصاحبش باشید؟ ( )

۱۰ - آیا :

الف - کمك به بنگاههای خیریه و عموی را برای خودضروری‌میدانید؟ ( )

ب - دربعضی مواقع اینطور رفتارمیکنید ؟ ( )

ج - راجع باین موضوع کاملا بی اعتنا هستید ؟ ( )



«وداع لب کشتی!»

بدری



- موی خرمائی، چشمان آبی آسمانی ورنك سرخ وسفید شما گواهی میدهد ازمردمان شمال ایران هستید آیا دراین مورد حدس من بخطا نرفته است؟

«بدری هورفر» که تازه باخذ گواهی نامه هنر پیشگی بامدال مفتخر شده است، صندلی خود را جابجا کرد و لبخند زنان در پاسخ من چنین اظهار داشت: شما که باین باهوشی هستید، پس دیگر چرا زحمت سؤال کردن بخودتان میدهید؟ درست حدس زده اید: من درسال ۱۲۹٤ در شهر رشت متولد شده ام.

- از اینکه مرا باهوش خواندید تشکر میکنم، ولی گمان ندارم بتوانید باین بهانه از پاسخ گفتن بپرسشهای من طفره بروید. خوب، خواهشمندم بگوئید چه سالی از رشت بتهران آمده اید؟

- در سال ۱۳۰۱ باتفاق پدر و مادرم؛ اما اگر بخواهید بدانید تهران بنظر من بهتر آمده است یا مسقط الرأسم، چیزی در این باب نمیتوانم بگویم، زیرا چون حافظه درستی ندارم ونمیتوانم آنجا را که ۱۳ سال پیش ترك کرده ام بااینجا مقایسه کنم از جواب چنین پاسخی عجز دارم، بویژه آنکه مگر روی هردو شهر یك پرچم باعظمت سایه نمی افکند؟ بنابراین اینجا وآنجا برای من چه فرق دارد.

- اتفاقاً من ازهوش وحافظهٔ شما اطلاع کافی دارم.

- از کجا میدانید؟

- اگر بناست سؤال کننده شما و جواب دهنده بنده باشم، خواهش میکنم جای خودتان را با من عوض کنید!

- واه که شما خبر نگاران روزنامه چقدر حرفهای نیش دار بآدم میزنید! بسیار خوب، دیگر از شما سؤالی نمیکنم.

- حق دارید. شنیده بودم که هنر پیشگان زود رنج هستند و روانشناسان هم ثابت کرده اند که زود رنجی و نازك دلی از شدت حساسیت است و تاوجودی دارای این خاصیت نباشد، درجرگه هنر پیشگان داخل نمیشود....

بدری هورفر ساکت ماند. گوشهٔ رومیزی را کمی صاف کرد و بعد باصدای گرفته و بالحن کنایه آمیزی گفت:



- هنر پیشگان، هنر پیشگان!... آقا، شما تصور میکنید بایك دوره هنرستان دیدن وچند بار روی صحنه نمایش ظاهرشدن، میتوان درردیف هنرپیشگان قرار گرفت؟.... من هروقت میخواهم پا بصحنه نمایش بگذارم، مدتی پشت صحنه، قلبم بی اختیارمیطپد، زانوانم میلرزد. تصور نکنید رل‌خود را حاضر نمیکنم، یاتابع کار گردان نمایش نیستم وبیم دارم که مبادا مورد ایراد وی واقع شوم. خیر، بارها برای حل این موضوع فکر کرده و باین نتیجه رسیده ام که فقط و فقط ازمسؤلیت میترسم. شوخی نیست، هزار چشم ازسالن نمایش بما متوجه است واینطور که من فهمیده ام مردم آنقدر که متوجه هستند تا کلامی غلط ازدهان ما خارج شود خرده گیری کنند ویا حرکت نامناسبی ازما سرزند تا بناشی بودن ما درکاری که شروع کرده ایم بخندند، آنقدر ها پای‌بند سایر چیزهای نمایش نیستند... شاید شنیده باشید که من پس ازآنکه دوره دبیرستان را بپایان رساندم بدانشکده مامائی رفتم ودر ۱۳۱۷ باخذ دانشنامه موفق شدم؛ ولی آن زحمت ولذتی که دراین دوره کوتاه هنرپیشگی نصیب من شده، درعرض آن سه سال بمن دست نداد، زیرا برنامه هنرستان بمراتب مشکلتر ودرعین حال شیرینتر ومشغول کننده تر بود. باتمام این احوال ناچار اذعان دارم که تابحال موفقیت کامل بدست نیاورده ام.

ازصحنه که بیرون‌میآیم، همه (مردها بیشتر و زنها کمتر، آنهم ظاهراً) از من تعریف میکنند. یکی میگوید: «رل خود را خوب بازی کردی، حظ کردم! گوینده کیست؟ کسی که اصلا از نمایش سر رشته ندارد!

فلان موضوع خنده آوررا نمایشنامه نویس در دهان من گذاشته، من گفته ام، اوشنیده وخندیده است واین‌را دلیل‌خوب بازی کردن من میداند!

دیگری میگوید: «خیلی خوب خواندی، لذت بردم.» لذت برنده کیست؟ کسی که (فا) را از (سل) تمیز نمیدهد! من‌خودم فهمیده‌ام - نوازندگان‌هم‌میدانند - سازنده آهنك هم عصبانی است که چرامن آن قسمت را درست وسرضرب نخوانده‌ام واتفاقاً همین قسمت بیشتر مورد توجه این شنونده بی‌اطلاع یامطلع متملق واقع شده است!...

بصورت خانم هنرپیشه چشم دوختم، دیدم برافروخته شده وپیداست که از روی احساسات سخن‌میگوید. برای اینکه نفسی‌تازه کند و کمی ازجوش وخروش بیفتد، میان حرفش دویدم و گفتم: مثل اینست که شما یك خاصیت زنانه کم دارید! تعجب نکنید. خانمها اغلب ازتوصیف و تعریف ولوآنکه بیجا باشد خشنود میشوند وشاید من با کمتر خانمی مصادف شده باشم که اینطور از مداحان خود انتقاد کند؛ ولی آن چیزی که من از اول در ذهن خود حاضر کرده بودم از شما سؤال کنم، این بود که چه محرکی شمارا وادار نمود که بهنرستان هنرپیشگی بروید و این هنر را تعقیب کنید؟

یك حب قند در چای خود انداخت و گفت: این درس را کی بشما داده که خانمها متکلم وحده هستند و اگرمردی بخواهدتوجه‌خانمی‌را جلب کند، باید باومجال حرف زدن بدهد وچنانچه دید موضوعی برای‌حرف زدن ندارد، بدست او موضوع تازه بدهد؟.. در هرصورت حالا که تشخیص داده اید پرحرفی از خواص ما زنهاست، بد نیست که من از چنین مستمع کنجکاو و زیرك استفاده کنم و شما از چنین گوینده پر نفس ووراج بهره ای ببرید:



پیش از آنکه اشتیاق و ذوق فراوان، مرا بهنرستان رهنمون شود، اغلب از دوستان نزدیکم که باهم تااندازه‌ای شوخی داشتیم میشنیدم که میگفتند: تو چرا مثل وحشی ها میمانی؟ موقع حرف زدن چرا اینطور داد میزنی؟ هیچ حرکاتت باگفتارت وفق نمیدهد! زبانت میگوید: بیا، حرکاتت نشان میدهد: برو! دلت میخواهد خوشمزگی کنی، ولی راه آنرا نمیدانی و اتفاقاً موضوع های شیرین شیرین را باطرز بیان بدت، خراب وبیمزه میکنی! بریختت مجلس‌آرائی میآید، ولی بآداب آن آشنا نیستی.... خلاصه هزار عیب شرعی وعرفی ازمن میگرفتند که ازشنیدن‌آن طبع خود پسند من میرنجید. برای رفع این محظور- برای اینکه کمتر حرص وجوش بخورم، نخست زندگی هنر پیشگان سینما نظر مرا جلب کرد. دیدم الحق هیچیك از معایبی که بمن نسبت میدهند درآنها دیده نمیشود: خوب صحبت میکنند، خوب راه میروند، خوب لباس میپوشند و خوب جلوه میکنند...

بخود گفتم: باید آن نیت دیرینه را بمرحلهٔ عمل نزدیك کرد و هنر پیشه شد. بچه وسیله؛ آیا بجزهنرستان هنرپیشگی وسیلهٔ دیگری بود که مرا بمقصود برساند. باصلاحدید وترغیب همسرم، خود را بآنجا معرفی نمودم.

در دوره هنرجوئی، خواه و ناخواه، لازم بود درس آرایش بخوانم. خواندم و دیدم که تاکنون چقدر راه‌را بغلط میرفتم! در درس بیان متوجه شدم که یك عمر، لوس و بی نمك ونامربوط صحبت کرده ومصاحبان خود را رنج داده ام! چه عیب ها که در حرکات دست، سر وبدن ما وجود داشت و همه را در تمرین نمایشها بما گوشزد کردند و بدون آنکه اندکی حس نفرت و انزجار از عیب گوئی استادان درما پیدا شود، بخطای ژستهای غلط خود واقف شدیم و درنتیجه توازنی بین گفتار و کردار ما پیدا شد....

چون در میان صحبت ما، چند دفعه خانم هورفر را بصحنه خواستند که رل خود را ایفا کند وباین جهت سعی‌داشت حرفهایش را کوتاه کرده وخود را ازدست پرسشهای من نجات دهد، درحالیکه مرا متوجه گذشتن وقت و الزام خود برفتن روی صحنه مینمود گفت:

- آقای خبرنگار، با آنکه هنوز ظاهراً خودتان را سراپاگوش نشان میدهید حس میکنم که کم کم وضع گفتار من صورت خود ستائی بخودگرفته واین از روش تربیت و مصاحبت دور است بویژه آنکه وقت شما قیمت دارد و بیش از این نباید ضایع شود.

***

موقعیکه دست خانم هنر پیشه جوان را میفشردم و از وی خدا حافظی میکردم بخود گفتم:

«ویکتوریای بزرك با تمام جلال و جبروت خود حق داشت پشت صحنه نمایش بآرژانتین اسپانیولی هنر پیشه معروف زمان خود بگوید: تو تنها زنی هستی که من ببزرگی‌وعظمت تو حسادت میورزم.»

ا. د



هورفر

«دینا دوربین» بلبل عالم سینما



«دینادوربین» بعقیده بیشتر کارشناسان سینمائی در نوع خود بی نظیر است، زیرا با آنکه خیلی زود شروع بآوازخوانی کرد، لیکن در اندك مدتی چنان شهرتی بهمزد که نامش نه تنها درردیف آوازه خوانهای نامی جهان قرار گرفت، بلکه جز وستارگان بزرگ هالیوود نیز بشمار آمد.

ایندختر جوان که از حنجره ظریفش، دلکش ترین صداها خارج میشود، درچهارم دسامبر سال ۱۹۲۲ در «وینی پك» (کانادا) قدم بعرصه وجود گذاشت. دینا را نمیشود یك دختر صد درصد امریکائی دانست، بلکه انگلستان نیز دراین میان سهمی دارد، زیرا مادرش «اوارید» در یکی از شهرهای کوچك انگلستان متولدشده وپدرش «جیمس دوربین» نیز در «منچستر» اقامت داشته است. اوا و جیمس پس از ازدواج با یکدیگر، زمانی چند در همین شهر بسر بردند. دوسال بعد یعنی درسال ۱۹۱۰ «ادیت» خواهر بزرگ دینا بوجود آمد.

این زن وشوهر خویشاوندانی داشتند که بکانادا مهاجرت کرده بودند ودر نامه های خود غالباً اززندگانی تازهٔ خویش در امریکا تعریف و توصیف میکردند، بقسمی که عاقبت جیمس دوربین وزنش تصمیم گرفتند روانهٔ سرزمین امریکاشوند. در «وینی پك» اقامت گزیدند ودرهمین جابود که «ادنامائه» که برای خاطر سینما دینا نام گرفت تولد یافت.

درسال ۱۹۲۳ چون جیمس بیمار شد، پزشکان بدو دستور دادند برای استفاده از هوای کالیفورنی بدانجا رهسپار گردد.

دینا وقتی بسن هفت رسید، دریکی از دبستانهای «لوس آنجلس» مشغول تحصیل شد. تاسال ۱۹۳۵ هیچ واقعه قابل ذکری درزندگی دینا روی نداد وتغییر زیادی دروضع زندگیش حاصل نشد.

دراین موقع کمپانی «مترو گولدوین مایر» یکی از خوانندگان معروف را بنام «شومان هینك» استخدام کرده شروع بتهیه فیلم تازه ای ازوی نمود. درآغاز این فیلم میبایستی آوازه خوان خردسالی را بروی صحنه آورند که درحدود دهسال داشته باشد.

یکی از کارگزاران کارخانه مترو بنام «جك شریل» مأمور بدست آورن چنین دختری گشت. شریل به آموزشگاه آواز «رالف تاس» که دینا درآنجا مشغول تعلیم صدای خود بود، مراجعه کرد و در بین صدها کودك خوش آواز، آهنك سوپرانوی دینا او را مجذوب ساخت، بقسمی که فوراً بنزد پدر و مادر دخترك شتافت و قرار دادی برای مدت شش ماه باجیمس دوربین منعقد کرد. لیکن دراین موقع شومان هینك سخت در بستر بیماری افتاد و مقدماتی که برای تهیه این فیلم آماده کرده بودند همه برچیده شدو کمپانی مترو از برداشتن این فیلم صرف نظر کرد چهارماه و نیم ازموعد کنترات دینا گذشت، بدون آنکه کمترین درخواستی ازطرف کمپانی برای بازی درفیلمی از او بشود. درضمن برای آنکه دستمزدی که بدینا داده میشد، بیهوده نباشد، رؤسای کارخانه مترو تصمیم گرفت دینارا دریکی از فیلمهای دوپرده‌ای شرکت دهند و سعی کنند باکمترین هزینه ای که ممکن است این فیلم را تهیه نمایند.

وقتی مدت ششماه بسر رسید، دیگر قرار داد دینا تجدید نشد؛ امادخترك از این جهت بهیچوجه دلسرد نشدودر نظر وی امضای این قرار داد وبپایان رسیدن موعد آن یك امر عادی جلوه کرد، شاید علت حقیقی پیروزی این ستاره بانمك همین بی اعتنائی طبیعی وی باشد اگر هم تنها دلیل آن این نیست لیکن بطور قطع از جمله علل آن بشمار میرود.

جك شریل که برای نخستین بار بادینا دوربین آشناشده بود، نخواست این وجود خارق العاده بیمصرف بماند ولذا دخترك را با ستودیوهای دیگر معرفی نمود، بدبختانه هیچ کارخانه‌ای حاضر نشداز وجود او بهره‌مند گردد. آخرین کارخانه ای که جك بمنظور پیدا کردن کاری برای دینا، بدانجامراجعه کرد کمپانی «یونیورسال» بود. جك دراینجا «روفرس لمر» که پیشتر درکارخانه مترو کار میکرد واز لطف صدای دینا بهره ور شده بود، ملاقات کرد و در نتیجه دینا در این کارخانه بعنوان ستاره تازه‌ئی استخدام گشت.

معهذا کارخانه یونیور سال هم مانند کارخانه مترو نتوانست بارزش واقعی هنرپیشه تازه پی ببرد ووقتی پیشنهاد تهیه فیلم «سه دختر هوشیار» شد، بکارگردان آن دستور دادند تاممکن است کاری کند که این فیلم هزینه زیادی برندارد.

درسپتامبر سال ۱۹۳۶ هیئت مدیره کارخانه یونیورسال، نمایندگان روزنامه ها و همکاران خودرا بمناسبت تجدید انتخاب خود، بمجلس جشن وضیافتی دعوت کردند. تمام هنرپیشگانی که درکارخانه آنها مشغول کار بودند میبایستی نمونه هنر واستعداد خویش را بحاضرین نمایش دهند ودینا نیز مانند دیگران در این میان رلی بعهده داشت.

در اینجا بود که «ادی کانتور» ستاره چشم درشت از آواز شیرین و روح پرور دینا آگاه شد. وی درجستجوی آوازه خوان جوانی بود که در برنامه هفتگی رادیو که بوسیله یکی ازندانسازان مشهور ترتیب داده شده بود شرکت جوید. پس از گفتگوی بامدیران کارخانه، ادی کانتور قراردادی بادینا بست ودستمزدی بمبلغ هزاردلار درهفته برای او معین کرد.

شرکت در چنین برنامه ای آنهم تحت نظرادی، خوشبختی بزرگی بود که بدو روی آور شد. آواز جانپرور دینا میلیونها امریکائی را محظوظ ساخت واستودیو راجع بآوازه خوان جوانش شروع به تبلیغ نمود.

چیز غریبی بود. مردم صدای زنی را پشت رادیو میشنیدند وحال آنکه اعلام میشد که صاحب این صدا بیش ازچهارده سال ندارد. هیچکس حاضر نبود این مطلب را باور کند و همه گمان میبردند حساب شوخی و تفریح در کار است. وقتی استعداد خارق العاده دینا معلوم شد، کارخانه یونیور سال تصمیم گرفت در وضع تهیه فیلم سه دختر هوشیار تغییراتی دهد ودکورها و صحنه های آنرا مجللتر وباشکوه تر سازد.

هنگامی که این فیلم بپایان رسید و وارد بازار شد، هیجانی تولید کرد. دریکی از بزرگترین سینما های شهر نیویورك درمدت یازده روزی که این فیلم نمایش داده شد ۲۸۰،۲۷۳ نفر بتماشای آن رفتندوبیش از ۳ میلیون فرانك عاید صاحب سینما گشت.

کارخانه یونیور سال وقتی ستاره تازه‌را تا اینحد مورد توجه دید، فوراً درصدد برآمد از او فیلم تازه ای تهیه کند و دیری نگذشت که نام «دینا وار کستراو» در جزو بزرگترین فیلمهائی که میبایستی در عرض سال ۱۹۳۷ تهیه گردد، وارد شد. این فیلم تازگی و مزیتی که برسایر فیلمهای موزیکال داشت، این بود که ارکستر آن تحت نظر «لئوپولد استوکووسکی» موسیقی‌دان نامی سوئدی نواخته میشد.

پس ازاین فیلم، دیگر دینا بمنتهای شهرت خود رسیده و کسی نبود که اورا نشناسد. ازآنزمان تاکنون سه فیلم دیگر از دینا تهیه شده است که یکی «شیرینتراز شیرین» ودیگری «عشق بیمورد» وسومی «نخستین عشق» میباشد.

در فیلم عشق بیمورد، دینا همبازیهای مشهوری مانند «ملوین دوگلاس» و «جاکی کوپر» دارد. چندی پس از بپایان رسیدن این فیلم، روابط دوستانه و صمیمانه ای بین دینا و ملوین برقرار شد و آمیزش ایندو بحدی رسید که جمعی معتقد شدند ستاره هیجده ساله درخیال ازدواج بااین هنرپیشه میباشد؛ اما چون چندی ازاین میان بگذشت وخبری نشد، مردم هالیوود تغییر عقیده دادند.



اثر : «ژان دورساژ»

جویندگان خوشبختی

- ژرار !... ژرار !... حرف بزن !... ژرار!...

این کلمات از دهان کسی خارج میشد که معلوم بود سخت دچار ترس ووحشت میباشد. میلرزید ودیوانه‌وار سخن میگفت.

چراغ آباژورداری که روی میز کوچکی میسوخت آن اطاق خواب را که بیشتر بتالار پذیرائی شباهت داشت روشن کرده بود ودرپرتو نور ضعیف آن مبلها، قالی و قالیچه وسایراشیاء گرانبهای‌دیگری که در آن اطاق بنظر میرسید اگرچه جلوه روزرا نداشت، لیکن بازممکن نبود طراوت و زیبائی آنها از نظر هیچکس پوشیده بماند. قالی یك پارچه‌ای که کف اطاق را پوشانده بود بقدری ضخیم بود که هنگام راه رفتن روی‌آن کوچکترین صدائی بر نمیخاست وازاینجهت شباهت زیادی بیك چمن‌انبوه‌داشت.

هوای اطاق بقدری گرم بود که هر کس در آن قدم میگذاشت، احساس خفگی در خود میکرد و این گرما بویژه ازمقایسه هوای آنجا با هوای خارج معلوم میشد، زیرا وسط زمستان وهوا سرد ویخ بندان بود.

- ژرار !... ژرار !...

تخت خواب دست نخورده بود و در روی یکی از صندلیهای راحتی کتابی دیده میشد که معلوم بود تا آخر خوانده نشده است.

زنی که با فریاد وفغان این کلمات از دهانش بیرون میآمد بزانودرآمده باچشمانی که ازشدت وحشت ازحدقه بیرون آمده بود، بجسدی که بروی کف اطاق نقش بسته بود مینگریست.

هیچگاه شوهرش تاآن لحظه آنقدر بزرك ونیرومند در نظر او جلوه‌گر نشده بود. جسد او که بروی زمین افتاده بود وسوراخ قرمزرنگی درشقیقه اش دیده میشد، باآنکه از جای نمی جنبید، لیکن درنظرآنزن عظمت فوق‌العاده ای پیدا کرده بود.

قطره‌های خون‌مانند جویبار کوچکی آهسته ازشقیقه مقتول فرو میریخت.

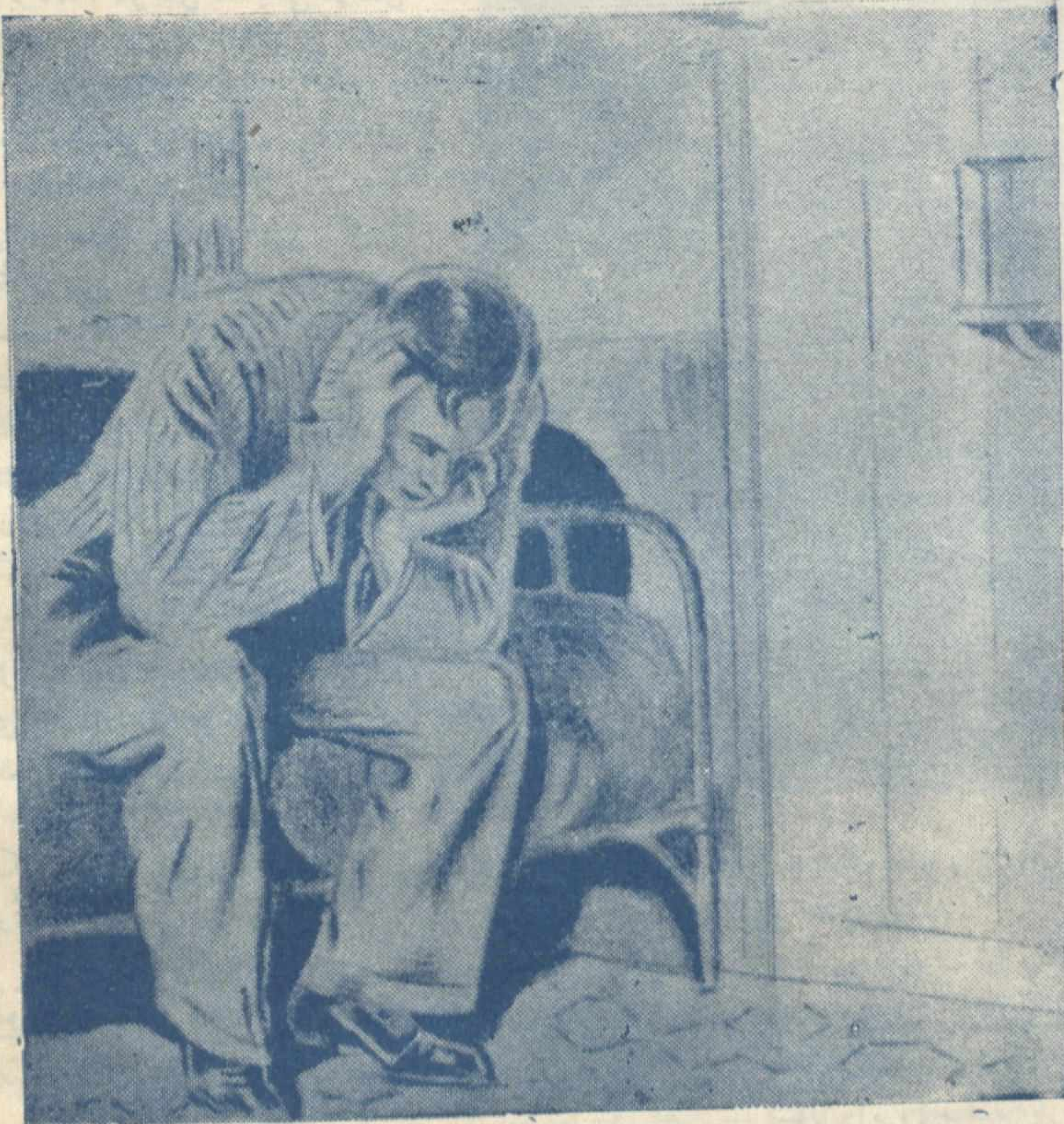
زن جوان هنوز روپوش خودرا بیرون نیاورده بود و در زیر آن لباس شب بسیار قشنگی در برداشت که شانه های سفید، گردن افراخته و بازوان لطیف او را نپوشانده بود.

این اطاق دریکی ازبناهای شیك وباشکوه خیابان «بوآ» قرارداشت و «ژرار مورسان» مهندس نامی در آن بسر میبرد. ژرار درپرتو کشفیات واختراعات خود درقسمت رادیو، درعرض چند سال اخیر شهرت وثروت هنگفتی گرد آوره بود.

اما اکنون ازاین مرد نامی‌ومخترع بی‌نظیر جزجسد بیجان چیزی باقی نمانده بود که هنوز خون قطره قطره از شقیقه اش میچکید.

آنزن همچنان لبان خودرا میگزید واز سرنومیدی ووحشت همواره فریاد میزد:

- ژرار !... غیر ممکن است من چنین بدبختی را بتوانم تحمل کنم !... غیر ممکن است !... آخر حرف بزن ! بمن بگو که هنوز زنده هستی....



پیشخدمتها که صدای‌فریاد خانم خودرا شنیده بودند، بسوی اطاق خواب ارباب خویش روی‌آوردند. نخستین کسی که درآن اطاق‌را باز کرد، نوکرخصوصی مورسان بود که ازدیدن جسد بیحرکت اربابش دچار وحشت شده، شتابان خودرا بدستگاه تلفن رسانده، کلانتری بخش را ازقضیه آگاه ساخت.

همه نوکرها بالباس‌خواب باطاق ارباب خود ریخته بودند، زیرا ساعت دو بعد ازنصف شب بود.

چند لحظه بعد اتومبیلی در برابر خانهٔ ژرارمورسان توقف کرد و کلانتر بهمراه چند تن پاسبان از آن پیاده شده باشتاب هرچه‌تمامترخودرا بمحل وقوع قتل رساندند.

***

پزشك قانونی پس‌ازآنکه مدتی روی جسد خم شده بود، عاقبت سر برآورد گفت:

- افسوس، ضربت چنان‌کاری بوده که بیچاره‌را در دم ازپای درآورده است.

حربه ای که از طرف قاتل بکار رفته بود عبارت از تپانچه ای بود که برای جلوگیری از تشکیل مهرانگشت، بکاغذ ظریفی پیچیده بود.

گمان همه بخانم مورسان زن مقتول میرفت و بهمین جهت کلانتر ویرا باطاق مجاور برای‌باز پرسی برد.

نخستین پرسشی که کلانتر از خانم مورسان نمود بقدری صریح و روشن بود که زن جوان نمیدانست بآن چه پاسخ گوید.

-آیاشما دراثرمجادله‌ای بجانب او تیرخالی کردید؟

چون آنزن‌همچنان‌مات‌ومبهوت‌ماندوسخنی نگفت، کلانتردوباره‌پرسش‌خودراتکرار کرد

-آیا شما براثر مجادله ای بجانب او تیرخالی کردید؟

خانم‌مورسان که بیش‌ازاین‌طاقت شنیدن این‌پرسش‌جانگدازرا نداشت، فریاد زد:

- چه میگوئید؟ کی گفته است که من اورا کشته‌ام؟.. خیر، این حرف دروغ است! من او را نکشته ام!... من اورا نکشته ام!...

کلانتر که گمان میبرد بآسانی بزهکار را باعتراف وادارخواهد کرد، چون این اظهاررا ازاو شنید، سخت درفکر فرورفت. آنگاه نظری باطراف خود افکند تا آن زن‌خدمتکاری راکه باو دم درگفته بود خانم، شوهر خودش را بقتل رسانیده پیدا کند. ولی هر چه با چشم جستجو کرد او را نیافت. درهرحال دومرتبه بسخن گفتن شروع کرد واظهار داشت:

- معذلك پیشخدمتها اینطور عقیده دارند...

- خیر، دروغ میگویند. من‌اورا نکشته‌ام! سوگند یاد میکنم که اورا نکشته ام!...

- پس ممکن است آنچه را که دیده اید برای ما شرح دهید.

- من بنمایش رفته بودم... وقتی برگشتم، درحین بالا آمدن از پلکان صدای خفه ای بگوشم رسید... از شنیدن آن سخت مضطرب شدم و برسرعت قدم‌های خود افزودم... وقتی‌وارد اطاق شدم درست همان‌موقعی بود که‌او نفس‌آخر را میکشید...

- و بهمین جهت شما از قضیه قتل او هیچ اطلاعی ندارید...

دیگر جوابی نداد و بحالتی دچار شد که بیم آن میرفت ناگهان ازهوش برود.

کلانتر باز پرسشهای خودرا دنبال کرد و گفت:

- شوهرشما تنها بود؟...

- آری، امشب چون کار داشت نمیتوانست ازخانه خارج شود...

-بسیار خوب، اکنون دیگر باشما کاری نداریم. شاید چند دقیقه بعد باز ببعضی اطلاعات احتیاج پیدا کنیم که وجود شما لازم باشد...

زن بیچاره میل‌داشت باطاقی برود که جسدشوهرش درآن‌بود؛ اما ویرامانع‌شدند و باطاق‌دیگری‌راهنمائیش کردند و اورا تنها گذاشتند

بقدری دچاروحشت واندوه شده‌بود که‌دیگراشکش خشك شده حتی نمیتوانست گریه کند.

کلانترپیشخدمتی راکه بکلانتری موضوع‌را اطلاع داده بود، نزد خود طلبید و ازوی پرسید:

- وقتی شما داخل اطاق شدید چه دیدید؟

- خانم را روی زمین نشسته دیدم که تپانچه ای در دست داشت...

- آن تپانچه را خوب نگاه کردید؟ اگر به بینید می شناسید؟

-گمان میکنم بشناسم...

وقتی تپانچه ای راکه درکاغذ ابریشمی پیچیده‌شده بود باو نشان دادند، سری بعلامت تصدیق حرکت‌داد.

ازآن تپانچه یك گلوله خارج شده و همان بوده که مورسان‌را از پای درآورده است!

- اطلاع دارید که خانم مورسان برای چه شوهرش را کشته است؟...

- بطور قطع نمیتوانم چیزی بگویم؛ اما همینقدر بدانیدیقیناً موضوع آقای «ژان» درمیان بوده است...

- آقای ژان کیست؟

- یکی ازدوستان خانم که بیشتراوقات باهم‌بگردش میرفتند و چنین شهرت داشت که دلباخته خانم است

- ارباب از این قضیه آگاه بود؟

- گمان دارم تا اندازه ای مطلع بود و بهمین جهت میان زن و شوهر شکر آب بود... البته سردی روابط خودرا نمیگذاشتند علنی‌شود... اما مدتی بود که اخلاق آقا تغییر کرده بود.

- چند ماه است که شما آقای ژان را میشناسید؟

- پنجماه.

- آیا شما نام ونشانی او را میدانید؟

-آقای «ژان‌ورن» دراطراف «بولواردو کورسل» منزل دارد..

- وی امشب باینجا آمد؟

- خیر!

- آیاخانم شب با او نبوده؟

- نمیدانم، ولی حدس میزنم چنین بوده است!

- بسیار خوب، کافی است، زیر صورت مجلس را امضا کنید.

آنگاه نوبت بخدمتکار رسید.

- وقتی شما داخل خانه شدید، خانم تپانچه دردست داشت؟

- آری و خیلی‌هم ازاینموضوع بوحشت افتادم!..

- آیا شما منتظر وقوع چنین‌قضیه ای بودید؟

- بلی؛ ولی من خیال میکردم عکس این واقعه اتفاق افتد وآقا اینکار را بکند...

- مگر آقا اظهار حسادت هم میکرد ؟
- چیزی نمیگفت، ولی معلوم بود خیالش ناراحت است.
- امشب مشغول چه کاری بود ؟
- در خانه نماند و وقتی خانم بیرون رفت، او نیز از خانه خارج شد.
- چه وقت بر گشت ؟
- یکساعت پیش از مراجعت خانمش
- بسیار خوب ، اینجا را امضا کنید . . .

***

وقتی کلانتر از باز پرسی پیشخدمتها و خدمتکارها فراغت یافت، باطاقی که خانم مورسان را در آنجا تنها گذاشته بودند رفت . ولی همینکه در را باز کرد ، زن جوان را بیحرکت در روی یکی از صندلیهای راحتی افتاده دید .

نخست گمان بردند از هوش رفته‌است و بهمین‌جهت فوراً پزشک‌را که میخواست ازعمارت بیرون رود، بدانجا فرا خواندند .

پزشک وقتی مشغول معاینه شد ، رفته رفته حالت اضطراری بخودگرفت وازاین‌جا معلوم شد حال خانم مورسان خطرناک است . پزشک همینکه معاینه اش بآخر رسید ، رو بکلانتر نموده گفت :

- مسموم شده است !

آنگاه نظری باطراف افکنده چشمش بیکی از کشوهای میز افتاد که تا نیمه بیرون آمده بود . پزشک در آن‌مشغول جستجو شد ودرمیان بسته‌های بسیار، شیشه‌ای پیدا کرد که درآن مخلوطی از « برومور » وداروهای دیگری بود .

شیشه خالی بود وخانم‌مورسان‌رنگ بصورت نداشت.

هیجان حاضرین بمنتهی درجه رسیده بود و هر کس درخصوص مسمومیت خانم مورسان چیزی میگفت ؛ اما رویهمرفته عقیدهٔ بیشترآنها این بود که زن‌جوان‌باخوردن برومور اعتراف صریح بگناه خود نموده است .

کلانتر ازپزشک پرسید :

- نجات او ممکن است ؟
- شاید بشوداورا ازمرگ‌نجات داد ... اما نه‌باین زودی . مدتی دربستر بیماری خواهد افتاد . . .

پزشک نمیدانست چه‌باید بکند؟ آیا دستوردهد قاتل‌را به بیمارستان زندان ببرند ؛ اما چون موقع بسیار خطرناک‌بود وهرثانیه ارزش زیادی در نتیجهٔ عمل‌داشت، لذا وی برئیس‌مربوط خود تلفن‌زد وازاو تکلیف کار را جویا شد . پس ازمدتی صحبت، سرانجام تصمیم گرفته شد خانم مورسان را همانجا درخانه اش نگاهدارند و از او مواظبت کامل بعمل آورند .

درساعت شش‌صبح کلانتر نتیجهٔ بازپرسیهای خودرا گزارش داد و از ساعت هشت خانه تحت نظر پلیس قرار گرفت .

ساعت هشت ونیم بود که جوانی بسرعت بآن خانه نزدیک‌شد وپس‌ازآنکه زنگ زد ودر بازشد، دیوانه‌وار پرسید :

- او کجاست ؛ زود ! زود بگوئید ! . . .
- ببخشید! ما شمارا نمیشناسیم ونمیدانیم کیستید ....
- اهمیتی ندارد ... من میبایستی اورا به بینم وبااو سخن بگویم ...
- آخر شما کی هستید ؛

دراینموقع کلانترسررسید وهمان پرسش‌را ازجوان تازه وارد کرد . جوان درپاسخ گفت :

- ژان ورن ، ازدوستان خانم هستم .
- بسیار خوب داخل شوید !..

ژان‌ورن براهنمائی کلانترخودرا ببالین‌خانم‌مورسان رساند که همچنان بیحرکت دربستر افتاده بود .

جوان باصدای تأثرآوری فریاد میزد :

- ریموند !... ریموند !...

بدین ترتیب صدا کردن ، روابط دوستانه ونزدیک خودرا باآن زن ثابت کرد .

وقتی از آنزن حرکتی ندید ، از جای برخاست و بالحن خشنی از کلانتر پرسید :

- چه کسی جرأت کرده است که این فرشته را مقصر [illegible]داد کند ؛

کلانتر بخیال بکار بردن حیله ای افتاد و گفت :

- خودش ! . . . خودش همه چیز را اعتراف کرده است . . .
- اینحرف دروغ است !... او دروغ گفته است !...

آیا شما نفهمیده‌اید که او برای نجات دیگری چنین دروغی گفته است؟ خیر، قاتل‌حقیقی‌من هستم !... میشنوید؟ ملتفت شدید ؛ من مورسان را کشته ام ....

- پس همراه من بیائید تا باطاق دیگر برویم .

دنباله بازپرسی درآنجا شروع شد :

- شما عاشق خانم مورسان بوده اید ؛
- خیر ، اینحرف دروغ است . من منکر این نیستم که او را دوست میداشتم ، لیکن نه آنطور که معمولا مردهای جوان،زنهای زیبارا دوست میدارند. من ریموند را مانند یک موجود عالی‌وارجمند دوست میداشتم واورا میپرستیدم ...
- درهرحال شما غالب اوقات باهم گردش میرفتید .
- اینکه چیزی نیست ، چون شوهرش از اجتماع میگریخت، خانم مورسان مجبور بود بایکی‌ازدوستانش درمجامع عمومی حاضر شود .
- بچه جهت شما اورا ریموند میخوانید ؛
- برای آنکه دوستی‌ما ازحدود معمولی گذشته بود ومانند خواهر وبرادر همدیگررا دوست میداشتیم ...
- برای چه شما مورسان را کشتید ؛
- برای آنکه نسبت باو حسادت میورزیدم . اینمرد آدم پستی‌بود، زیرا چنین گنجی‌دردست داشت وقدرآنرا نمیدانست ... اوتوجهی‌بزنش نداشت وتمام فکروذکرش متوجه کار و اکتشافاتش بود وریموند پیش از آشنائی من ، زندگی‌سختی داشت ... دیروز ناگهان اینفکر مرا چنان درعذاب گذاشت که بی‌اختیارخود را باینجا رساندم ووقتی میخواستیم من ومورسان از هم جدا شویم ، مانند معمول من در را از عقب سر او بستم . . اما همیشه از خارج میبستم ، اینمرتبه در را از داخل قفل کردم . . . مورسان تا قدمی بسوی من برداشت ، دیگر نفهمیدم چه میکنم و باتیری اورا ازپای در آوردم و سپس از اینجا فرار کردم . . . .
- پس‌شما کاملا باین عمل‌زشت خود اعتراف دارید؟

ژان باین پرسش پاسخی نگفت ، بلکه بنوبهٔ خود پرسید :

- آیا ریموند نجات خواهد یافت ؛
- پزشک اینطور عقیده دارد
- آه ! پس معطل‌چه‌هستید ... مرا بزندان بیندازید... من حرف دیگری ندارم که بزنم ..

***

ورن نخست ازانتخاب وکیل مدافعی برای خود سر باز زد ، لیکن سرانجام تصمیم گرفت یکی از وکلای زبردست را که آزمایش زیادی اندوخته بود و بیش از پنجاهسال ازسن او میگذشت ، برای دفاع ازخود معرفی کند .

نام این وکیل « ویژیه لورو » بود و لحن متین و مؤثری داشت که هنگام گفتگو کمتر ممکن بود در اطرافیانش نفوذ نکند . ژان در نخستین مرتبه که با این مرد روبروشد ، خواست بسکوت بگذراند؛ اما آهنگ صدای این وکیل‌زبردست چنان محکم ونافذ بود که عزم وارادهٔ ژان را درهم شکست ، بطوریکه ازاو پرسید :

- ممکن‌است بمن قول‌بدهید آنچه میشنوید درجائی اظهار ندارید وبرای دفاع ازمن‌ازآن استفاده‌نکنید ؛
- خیال کن در برابر کشیشی برای اعتراف حاضر شده‌ای . اگربکشیش بتوان اعتماد کرد ، بمن‌هم اطمینان داشته باش . . .

آنگاه ژان ورن باصدای بلند شروع به‌بیان‌حقیقت امرنمود . نخست درطی چند جمله برای وکیل‌خود شرح داد که چگونه بهرکاری دست زده بود ، نومید گشته و از آن بدون برگرفتن هیچگونه سودی دست شسته بود . سپس‌اظهارداشت که درچنین‌موقعی‌باریموندمورسان که او نیز از زندگی خویش چندان راضی نبود آشنا شده بود .

ریموند بیست ساله بود که بامورسان ازدواج کرده بود و با آنکه شوهرش هم سنش زیاد بود و هم غالب اوقات خود را وقف کار و اکتشافات خویش مینمود و زنش را فقط وسیله‌ای برای تهیه وسائل راحتی خود در منزلش میدانست ، با اینحال باز دخترک جوان خون دل میخورد و دم برنمیآورد وسعی‌میکرد محبت شوهرش در دل او نفوذ یابد و رفته‌رفته همینطور هم شده بود . ریموند شوهرش‌را دوست میداشت و در او بچشم‌احترام نظر میکرد .

هنگامی که ریموند وژان برای نخستین بار دریکی ازخیابانها بهم برخوردند هشت‌سال از زناشوئی‌مورسان میگذشت . نخستین مطلبی که مورسان بدوست تازهٔ خود اظهارداشت محبتی‌بود که نسبت بشوهرش درخود احساس میکرد وهمین خود دلیل بربیگناهی آنها بود . در تمام مدتی که باهم صحبت میداشتند ، گفتگوی آنها از دایره ادب واحترام خارج‌نمیشد ومانند برادر وخواهرمهربانی باهم سخن میگفتند .

همین برخورد مختصر باعث تولید دوستی‌وصمیمیت فوق‌العاده‌ای گردید ، بقسمی که رفته رفته ژان مانندیکی از اعضای خانواده مورسان بشمار میرفت . این دو مرد یعنی مورسان و ژان درست نقطه مقابل یکدیگر بودند. مورسان مردی بود عالم ، خشک وجدی . ژان‌جوانی‌بود زیبا ، شاعر و هنردوست . . .

ریموند اگرچه در روز های نخست متوجه تغییر حالت خود نبود ؛ ولی همینکه دریافت‌آشنائی وآمیزش باژان ، یکباره اورا دگرگون‌نموده واحساساتی دروی بوجود آورده است که پیش‌از این هیچگاه نظیر آن را درخویشتن سراغ نداشته ، لذا از ترس آنکه مبادا این رشته سرد راز داشته باشد و درنتیجه محبت اورا نسبت بشوهرش سلب کند ، تصمیم گرفت بهر طوری هست بر نفس‌خود غالب‌آید واندک‌آتشی‌را که دردل‌او برافروخته شده بود فرونشاند .

اما وقتی درست توجه کرد دریافت که او و ژان هر دو احساساتشان از یک منبع جریان دارد و هر کدام بهترین وجهی براز دل دیگری واقف میباشند .

از این احساس، سخت بوحشت درآمد و برآن شد که دیگر ازدیدار ژان خودرا محروم سازد .

اما اوهم مانند تمام دلباختگان ناشیگری بخرج‌داد وآنچه درقلبش میاندیشید ، باژان در میان نهاد و آخر سر باو گفت :

- من نمیخواهم شوهر خودرا فریب دهم . . .

ژان دربرابر میل و اراده محبوبه خویش سر تسلیم فرودآورده سوگند یاد کرد که هرگز باینفکر نخواهد بود و سپس از ریموند تقاضا کرد در اینصورت از خیال ترک اومنصرف گردد . بدین‌ترتیب عهد کردند که هرگز کلمه ای ازعشق برزبان‌آنها جاری نشود .

همین کاررا هم کردند و دیگر از عشق با یکدیگر سخن نگفتند . لیکن همه چیز آنها نشانه کامل عشق بود ! . حرکات ، طرز نگاه ، سخنان وحتی سکوت آنها دلیل بارزی برعشق آنها نسبت بیکدیگر بود .

درآتش عشق میسوختند ، ولی جرات آنکه اظهاری بکنند نداشتند و جز بدوستی و صمیمیت، روابط خود را بچیز دیگری حمل نمیکردند .

اما مورسان در خصوص آنها چه اندیشه ای بخاطر راه میداد ؛

اولب فروبسته بود وحتی‌یک کلمه هم بعنوان‌سرزنش بزنش نمیگفت وهرگاه میدیدآندو باهم بگردش‌میروند، هیچ اظهاری نمیکرد . . . .

***

ژان پس از آنکه بطور اختصار روابط خود را با ریموند مورسان‌شرح داد، در تعقیب بیانات‌خویش بوکیل مدافع گفت :

- سوگند یادمیکنم که درتمام این‌مدت هم من وهم او هردو عهد خودرا بکاربسته، نگذاشتیم رخنه ای در دوستی صادقانه ما وارد شود وآنچه در دلمان نهفته‌بود هویدا گردد . خون دل‌میخوردیم ولب ازلب برنمیداشتیم. علت اینکه من در این قسمت اصرار بخرج میدهم اینست که میل دارم لااقل در جهان یکنفر باشد که از حقیقت امرآگاه باشد . . . ریموند تاآخرین‌لحظه که بامن‌بود، مانند همان‌نخستین‌روزی که باهم آشنا شدیم پاک وبیگناه بود . . . ومن یقین دارم اگر اتفاقاً روزی من جرأت نموده‌بدو پیشنهادی میکردم ، قطعاً مرا برای‌ابد ازخود دور و از دوستیش محروم میساخت . . .

در هر حال من هرچه فکر میکنم نمیتوانم عملی را که ازاو سرزده باور کنم وبفهمم که برای‌چه اوشوهرش را بقتل رسانده‌است ! . . .

مثل این بود که وکیل مدافع منتظر شنیدن چنین اعترافی بود ، زیرا وقتی ژان جمله اخیررا اظهارنمود . وی بهیچوجه کوچکترین علامتی که نشانه شگفتی باشد ،



« آیا روزی خواهد رسید که دانش وفرهنگ ونفوذ »
« نیکی و نك‌کرداری به تباهکاری پایان دهد ؟! »



((مرا بنامردی کشتی))

مهرنساء ۳۲ ساله در دهکده مهوید (از توابع تربت حیدری) با شوهرش حسن پسر حسین مدتی بود زندگی میکرد . این زن و مرد دوفرزند داشتند یکی بسن ۷ سال و ویکری بسن سه سال . مهرنساء رو بروز بیعلاقگی خود را نسبت بشوهرش آشکار میساخت و ازطرفی زن پاکدامنی نبوده با محمد علی ۲۳ ساله اهل همان ده آشنائی داشت و بهانه جوئی میکرد که زندگی شوهر خودرا برهم زند و با محمدعلی پیوند نماید . از حسن درخواست طلاق کرد، البته نپذیرفت . بااو بنای ناسازگاری گذاشت . تحمل کرد، سرانجام زندگانی ساده وآرام خود وشوهرش را برای هوسبازی تلخ و غیرقابل تحمل نمود . حسن مکرر اورا اندرز میداد که بامن واین زندگی بی‌سرو صدا بساز . خود را ناراحت ومرا بدبخت ودو طفل بیچاره را در بدر نکن . ولی این حرفها بخرجش نمیرفت ورفتار زشت‌خویش‌را دنبال‌میکرد وآشنائی بامحمدعلی‌را ادامه میداد تا محمدعلی را وادار کرد که از نامزد خود صرفنظر نماید .

یکی از روزهای آخر آبان امسال ، مهرنساء و محمد علی در زمین پنبه زار یکدیگر را دیدار نموده و قرار گذاشتند حسن را ازمیان بردارند، باین طریق که شب محمدعلی از پشت بام ریگی بیندازد و مهرنساء را از آمدن خود خبردار کند . او هم به بهانه ای برخیزد ودرخانه را باز نماید تامحمد علی داخل ودر گوشه‌ای پنهان شود و زن‌برسم شوخی‌باشوهر گلاویز گردد وشوخی‌را بجائی‌رساند که صدای‌شوهرش بگوش محمد علی برسد و بمحض بلند شدن فریاد، محمد علی باطاق برود وحسن را بکشند و باسودگی باهم بعیش و نوش پردازند غافل از اینکه فردا این رشته‌ها همه پنبه میشود و رو بسوی زندان میدوند .

شب شد و مقدمات آغاز گردید .

ریگی که‌محمدعلی انداخت مهرنساء رااز رختخواب بیرون‌آورده دررا باز کرد واورا بخانه راهنمائی‌نموده در گوشه‌ای پنهان کردو باطاق بر گشته دررختخواب رفته با حسن بشوخی پرداخت . حسن که تازه از خواب بیدار شده بود باظهار محبت او پاسخ موافق داد . مهرنساء کم کم شوخی را بجائی رسانید که داد و فریاد حسن را بلند و در حقیقت محمد علی را دعوت کرد .

محمد علی که دقیقه شمار منتظر و گوش بزنگ بود بیدرنك وارد اطاق شده دهان حسن را میگیرد و دونفری باتمام نیروی خود او را میفشارند .

دراین موقع که روشنی زندگانی‌ازنظرحسن بیچاره ناپدیدمیشد وتاریکی‌مرك اورا فرومیگرفت بزنش گفت: « مرا بنامردی کشتی » .

صداهای وحشت انگیز حسن ، دو طفل را از خواب بیدار کرد و نالهٔ آندو که آمیخته باسترحام بود ، نزدیك بود همسایه ها را از وقوع تبه کاری آگاه‌نماید که مهرنساء باچالاکی هر دو را باطاق دیگر برده در را بروی آنها محکم بست که صدایشان بخارج نرود و بر گشته بکمك محمدعلی، حسن را کشتند و برای پنهان کردن گناه خود اسباب حمام و لباس حسن را در بقچه بسته ولاشه را در جوال پشمی گذاشته محمدعلی بردوش گرفته بگرمابه بردند تا لاشه را در خزینه اندازند و فردا بگویند بگرمابه رفته و درخزینه خفه شده است .

در گرمابه، مهرنساء بمحمدعلی گفت: صبر کن بروم خانه کبریت‌بیاورم وخزینه را نگاه کنیم که کسی نباشد و بخانه بر گشته دوبچه اش را که گریه میکردند خاموش نموده کبریت را برداشته بگرمابه رفت خزینه را با کبریت روشن کرده ، دید یك نفر درمیان آب است . فوری بسرحمام بر گشته و لاشه را دوباره برشانه محمدعلی گذاشته از گرمابه خارج شدند و در کوچه او را با سر بچاهی افکنده گیوه های حسن را پشت سرش بچاه انداختند وبخانه بر گشته ، دراین اندیشه بودند که دیگران را متهم‌سازند باهم قرار گذاشتند محمدعلی بده برونی ۱۸ کیلومتری مهوید که اربابش در آنجا بوده برود و کربلائی علی را که "پیشینه بزهکاری داشته کشندهٔ حسن معرفی نمایند .

این‌تدابیر همه‌نقش‌برآب‌بود و بمحض اینکه مهرنساء بامنیه شکایت برد که دیشب شوهرم را کشته اند گرفتار گردید . محمد علی هم دستگیر شده شرح تبه کاری‌خودرا بطوریکه در بالا نوشته شد اقرار نمودند و بلا فاصله بزندان تسلیم شده بسزای کردار زشت خوذ میرسند .

* * *

تبهکار بهرعلت وتحت تأثیرهر گونه عامل، موجودی فرومایه وتیره بخت است که یاحصه زیادی ازبد کاری در سرشت داشته و یا حصه ای از سفاکی را بهدایت مطامع پست کسب کرده است .

این‌زن سیه روی برای ارضای امیال نفسانی و براثر فاقد بودن گوهرعفت و پاکدامنی که برای زن از لوازم اولیهٔ زندگی میباشد ، باجوانی بنام محمد علی شروع بنظر بازی‌نموده ورفته‌رفته براثریکرشته افکارمالیخولیائی وتبانی قبلی،علاوه‌براینکه‌کانون خانوادهٔ خودرا بباد داده و دو فرزند و جگر گوشه خود را بی سر پرست نموده مرتکب کشتن شوهر باعاطفه و باحیثیت خود بدستیاری حریف نادانش نیز شده است .

اگر نور دانش و فضیلت بردل این سیه رویان تابیده و اندیشه عفت وعصمت برمغز این‌دوموجود فرومایه راه یافته بود، بهیچوجه ممکن‌نبود که گرد چنین‌زشتکاری بگردند وبراثر پیروی از هوا وهوس باعث مضمحل شدن یك خانواده اي که زندگی ساده وآرام آنها باعث ایجاد دو فرزند شده بود بشوند .

حسن بیچاره که با زحمت و مرارت نانی بدست آورده و وسایل آسایش زن خودرا فراهم میکرده ناسازگاریهای زن خود را تحمل مینموده وساعی بوده است که زن را از راه کجی که درپیش داشته ومنجر به تباهی خود و خانواده‌اش میشده منحرف سازد ولی هوسبازی و پیروی از افکار شیطانی مهرنساء‌را بآنجا میکشانند که بدون تعمق وتفکر، بدستیاری محمدعلی جوان ۲۳ ساله، مرتکب کشتن شوهرش میشود .

بطوری این دونفر مست قوای شهوانی خود بوده‌اند که چشم عقل آن‌ها بسته شده ونیندیشیده ونسنجیده موجب سیه روزی خودشان شده اند .

تنها راهی که ممکن است به تبه‌کاری این‌قبیل اشخاص نادان پایان دهد، همانا تابش نورنیکی ونیکوکاری ووجود ایمان بشرف وجوانمردی در روح افراد است که آنهم میسر نمیشود مگر از راه توسعه دانش وفرهنك در دهستانها .

اقداماتی که برای نشر دانش وفرهنك در سراسر نقاط کشور شاهنشاهی شده ومیشود امیدواری میدهد که اگر گاهی هم چنین سوانح وحوادثی در بعضی نقاط روی میدهد درآینده براثر تابش انوار فضل و دانش از این سرزمین روی بربندد .

* * *

در تعلیل بزه و طبقه بندی بزهکاران مسائل گفتنی بسیار است ولی یك اصل کلی را باید گوشزد نمود وآن اینست که تمام تبه‌کاران رهسپار یك وادی هستند وآن فرجام تیره ایست که نصیب‌آنان میشود و درآخر در پنجه عدالت گرفتار می شوند و بکیفر اعمال زشت و سیاه خود میرسند .

ازخود نشان نداد .

ژان همچنان دنباله سخن را گرفته ، آهسته بخود میگفت :

- شاید برای اینکه بیگناه بوده است ! ممکن است شوهرش بیجهت حسادت نموده و او را مورد سرزنش قرار داده باشد ، آن فرشته بیگناه هم طاقت نیاورده و نتوانسته باشد دیگر در برابر چنین‌دشنامی مقاومت کند .

سپس با قیافه جدی روی بو کیل خود نموده گفت :

- اما هیچکس نباید ازآنچه بشما اظهار داشتم کوچکترین اطلاعی بهمرساند . باید هرچه زودتر قضیه در دادگاه مطرح شود و پیش ازآنکه ریموند از بستر بیماری برخیزد، من‌بجای او کیفرشوم .

- آیا میدانید شما درچه‌موقع وخیمی دچارشده‌اید؟ تمام مردم وروزنامه نویسها فریاد برآورده اند که قاتل باید هرچه زودتر بکیفرخود برسد و شاید در این میان کارشما بکای‌ساخته شود . . .

- خوب ، چه اهمیت دارد !

- ولی بدان‌یکزن‌هرچقدرهم که‌عمل‌زشتی‌ازاوسرزده باشد بیشتر میتواند جلب عطوفت بکند واطرافیان خودرا برقت آورد . من‌یقین‌دارم اگرحقیقت‌افشاء گردد وریموند بدادگاه کشانده شود ، قطعاً تبرئه خواهد گشت .

لیکن وقتی ریموند منظره دادگاه‌را در نظرمجسم کرد و ریموندرا با لباس سیاه در برابر دادرسها ، در تالاری پراز جمعیت و دربرابر روزنامه نویسها وعکاسها بخیال‌خودآورد، ناگهان‌تکان‌سختی‌خورد وفریاد برآورد :

- خیر ! خیر ! من باید بجای او کیفر به بینم ! ممکن نیست بگذارم پای او بدادگاه برسد !

- اما باور کن که امید به تبرئه برای تو بهیچوجه در میان نیست .

- باشد ، چه اهمیتی دارد ! من خیال میکنم عمرم کوتاه بوده است .

- بسیار خوب ، بازفردا بدیدن تو خواهم آمد امیدوارم تغییرعقیده داده باشی .

- خیر ، یقین داشته باشیدجزاین چیزها، چیزدیگری از من نخواهید شنید

وکیل زبردست که در عمرخود از این‌اتفاقات زیاد دیده و کمتر ممکن بود تحت تأثیر قرار گیرد، این بارسخت بهیجان‌آمد وبی اختیار خویشتن را دچارحالتی دید که سالها بود بدان مبتلا نشده بود . فکر میکرد در اینجهان مادی که محبوب همه پول است وجزمادیات هیچ چیز دیگر دیده بشررا خیره نمیسازد ، چطوریکنفرجوان در عنفوان جوانی برای خاطر محبوبش اینطور حاضر بفداکاریست !

دست خودرا پیش‌برد ودست موکلش‌رافشرده گفت :

- اما باور کن از اینکه نمیتوانم حقیقت را اظهار بدارم، وجدانم سخت در عذاب خواهد بود .

ژان لبخند تلخی‌زده جواب داد :

- اهمیتی ندارد . زود فراموش خواهید کرد . اما راستی یك خواهش ازشما دارم وآن اینست که همه روز بدیدن او بروید و مرا از حالش مطلع سازید و درضمن سعی کنید هرچه زودتر دادرسی من عملی شود و بیش از این درزجر وعذاب بسر نبرم .

برای چه « ویژیه لورو » تا این اندازه برقت آمده بود ؟

شاید برای این بود که خودش هم پسری بسن ژان داشت و دلش براحوال جوانی چنین فداکار و جوانمرد میسوخت ونمیتوانست اورا بیگناه گرفتار به‌بیند .

وقتی از زندان خارج شد ، سوار اتومبیلی شد و براننده دستورداد ویرا بپزشکخانه « بردیون » ببرد ، زیرا خانم مورسان دراینجا درمان میشد .

ویژیه لورو مدتی بادکتر بردیون مشغول مذاکره بود ، ولی ازخارج صحبتهای‌آنها بهیچوجه شنیده‌نمیشد فقط‌آنقسمت که بصدای بلند میگفتند ، دربیرون از اطاق نیز بگوش میرسید :

- ملتفت هستید ؟ بایستی اینطور بشود ! . . شما بزشك هستید . . من وکیل مدافع . . شمابایدجراحات جسم را شفا بخشید ومن زخمهای روح‌را . . شمامسافرت بسوئیس را تجویز کنید . . . بقیه کار ها با من ، وسائل مسافرت ویرا بهرطوری هست فراهم خواهم ساخت

بقیه در صفحه ۲۵

حوادث عبور و مرور

اتومبیل رانی یك کار بسیار سهل و آسانی است که همه کس میتواند در مدتی اندك رموز آنرا فرا گیرد؛ ولی مطابق ماده هفده آئین نامه، گواهینامه رانندگی بکسانی داده میشود که علاوه بر شرایط فنی طبق بهداری شهربانی دارای قوت جسمانی بوده، بیماریهای واگیر نداشته و معروف بفساد اخلاق که منافی رانندگی است نباشد، زیرا اغلب پیش آمدهای سوء و اتفاقات ناگواری که درنتیجه آمدورفت اتومبیلها روی میدهد، ناشی از بی مبالاتی و عدم دقت رانندگانی است که از لحاظ نیروی بدنی یا اخلاقی شایستگی برای رانندگی نداشته اند. البته در این قبیل حوادث و پیش آمد ها مواردی هم پیش میآید که گناه از راننده نیست ومسؤل عابرین یا دیگرانند؛ ولی اگر راننده کاملا شایستگی داشته و بوظایف خود آشنا باشد، دراین موارد نیز میتواند با تردستی و مهارت تمام از وقوع پیش آمد ها جلوگیری کند.

مطابق آمارهائی که در کشور های جهان برای حوادث عبور و مرور تنظیم نموده اند:

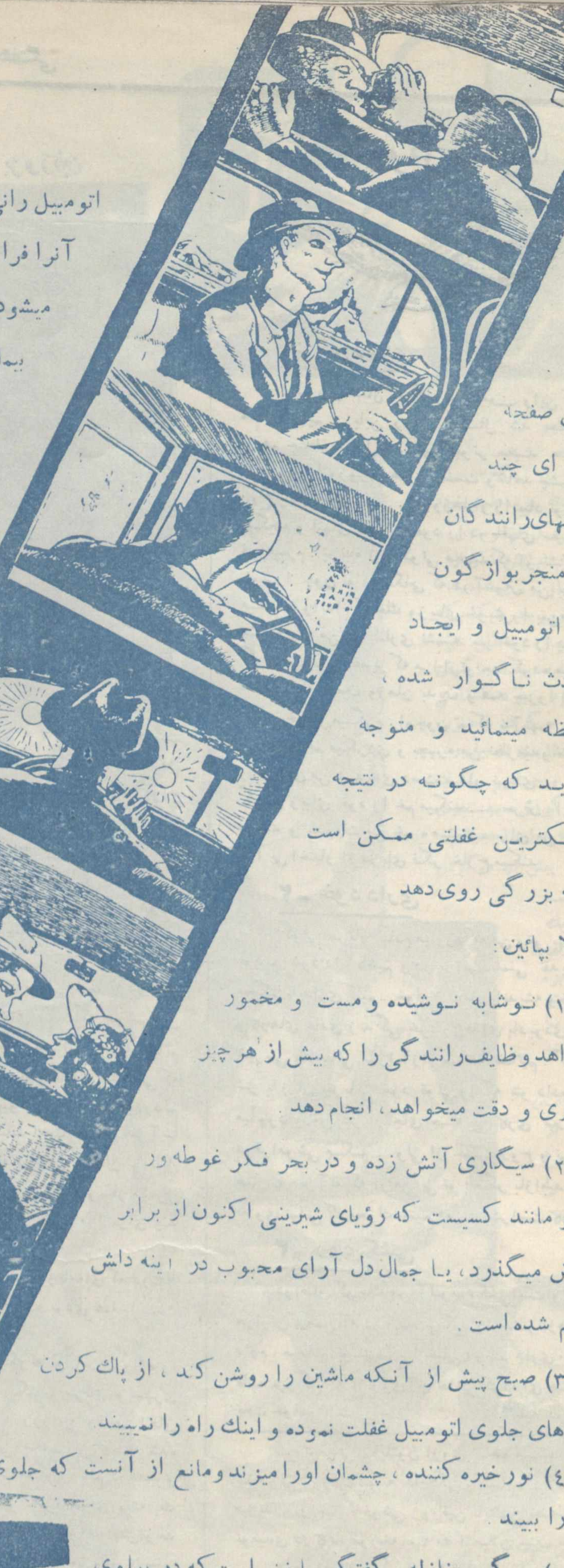
صدی ۱۷ تصادفات ناگوار رانندگی در سر پیچها روی میدهد.

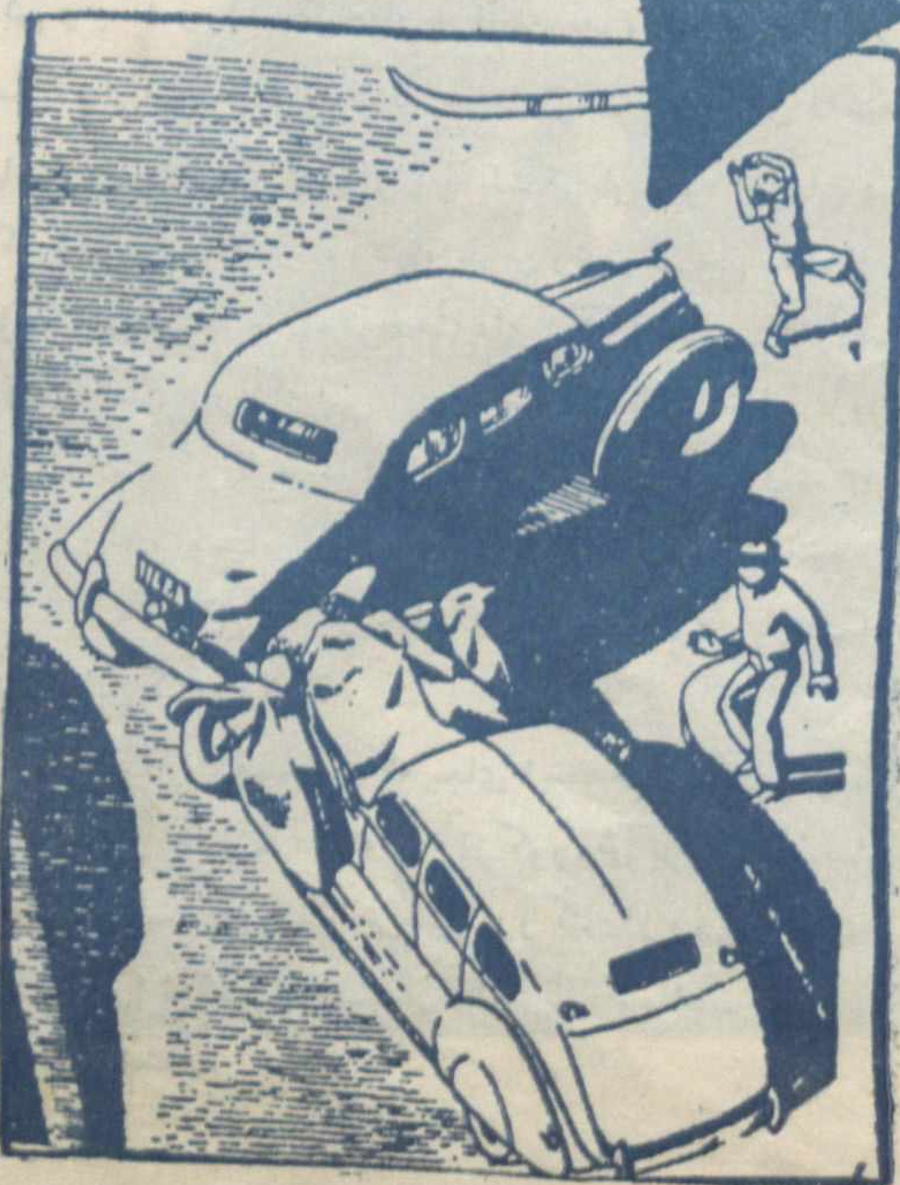
صدی ۱۹ در سر چهار راهها.

صدی ۲۰ بواسطه برخورد باموانع ثابت میباشد

صدی ۴۴ مربوط بزمانی است که اتومبیلی در جلو ترمز کرده واتومبیلی که ازپشت سر بسرعت میراند، رسیده وبآن برخورد میکند.

بنابراین رانندگان باید در تمام موارد بویژه مواقعیکه ذکر شد کاملا حواس خودرا جمع نموده ومراقب وظایف رانندگی باشند.





دراین صفحه نمونه ای چند ازغفلتهای رانندگان راکه منجر بواژگون شدن اتومبیل و ایجاد حوادث ناگوار شده، ملاحظه مینمائید و متوجه میشوید که چگونه در نتیجه کوچکترین غفلتی ممکن است سانحه بزرگی روی دهد

از بالا بپائین:

(۱) نوشابه نوشیده و مست و مخمور میخواهد وظایف رانندگی را که بیش از هرچیز هشیاری و دقت میخواهد، انجام دهد.

(۲) سیگاری آتش زده و در بحر فکر غوطه ور است و مانند کسیست که رؤیای شیرینی اکنون از برابر نظرش میگذرد، یا جمال دل آرای محبوب در آینه داش ترسیم شده است.

(۳) صبح پیش از آنکه ماشین را روشن کند، از پاك کردن شیشه‌های جلوی اتومبیل غفلت نموده و اینك راه را نمی‌بیند

(۴) نورخیره کننده، چشمان اورا میزند ومانع از آنست که جلوی خودرا ببیند.

(۵) سرگرم مغازله و گفتگو با زنی است که در پهلوی او نشسته.

(۶) دست برل اتومبیل دارد، ولی فکرش جای دیگر کار میکند و فراموش کرده که اکنون درچه حال ودرچه کار است.

(۷) معلوم است مدتی بیخوابی کشیده یا شب زنده داری نموده که اکنون پشت رل چرت میزند! کاش بجای نشستن پشت رل اتومبیل، باطاق خواب خود میرفت!

(۸) سرانجام همه این غفلتها اینست که ملاحظه میکنید! اینجا مست، هشیار، خواب آلود، بیدار و همه بخود میآیند؛ ولی چه سود که کار از کار گذشته و درنتیجه یك آن غفلت، یك عمر حسرت نصیب آنها شده‌است

درآئین‌نامه رانندگی، تمام این موارد پیش‌بینی شده و اینك برای نمونه دوماده از آن در اینجا نقل میشود:

ماده ۳۲- رانندگان نبایددرموقع رانندگی باکسی صحبت نموده وبایدمراقب وظایف رانندگی باشند

ماده ۳۹- رانندگان چنانچه نوشابه خورده باشند نبایدرانندگی کنند. خوردن نوشابه و غذا و کشیدن سیگار درموقع رانندگی نیز برای راننده و سایر کارکنان وسایل نقلیه ممنوع است

میهن پرستی در ایران

فداکاری زوپیر سردار ایرانی برای فتح بابل

ایرانیان از قدیمترین ادوار تاریخی این کشور بمیهن پرستی و شاه دوستی معروف جهان بوده اند و در تاریخ ایران دلائل و نمونه های بسیار از فداکاری و جانفشانی ایرانیان درراه شاه ومیهن موجود است که ما در چند شماره برخی از آنهارا برای خوانندگان عزیز دراین مجله نقل میکنیم.

یکی از نمونه های بزرك شاه دوستی در ایران هخامنشی، فداکاری زوپیر پسر مگابیز ازسرداران پارسی داریوش بزرگست. مگابیز پدر اینسردار یکی ازشش نفریست که در برانداختن گئومات غاصب باداریوش همدست شدند.

درآغاز پادشاهی داریوش بزرك شهر بابل شورش کرد و داریوش آنشهر را در محاصره گرفت. هرودوت مورخ یونانی مینویسد که:

«... چون محاصره دوام یافت و گشودن شهر میسر نشد، زوپیر مصمم شد کاری کند که شهر گشوده شود و افتخار آن نصیب وی گردد، چه ایرانیان باینگونه افتخارات اهمیت بسیار میدهند.

پس برای رسیدن بدین مقصود وخدمت بشاهنشاه گوش وبینی خودرا برید وزلفهای خودرا بشکل ناپسندی چید و تن را باضربت تازیانه کبود کرد و بدینحال نزد داریوش رفت. داریوش ازحال اوحیران وخشمگین شد، زیرا براو ناگوار بود که یکی‌ازسرداران بزرك ایران را بدان حال مشاهده کند. پس ازفراز تخت فریاد زد: ترا که بدینصورت درآورده است؟

زوپیر جواب داد: آیا جز شاهنشاه دیگری بچنین کار قادر است؟ من خود را برای آن ناقص کرده‌ام که بتو خدمتی کنم وشهر بابل را بگشایم.

داریوش گفت: تو آدم بدی هستی، چه نام نیك خودرا باکرداری ناپسند زشت کرده ای. ناقص شدن تو چه اثری درکار بابل‌خواهد داشت. شاید دیوانه شده‌ای واین کار تو ازدیوانگی است؟

زوپیر گفت: شاها، اگر من نقشهٔ خودرا پیش از این بتو میگفتم مرا از اجرای آن مانع میشدی. من بدینصورت نزد بابلیان خواهم رفت وخواهم گفت که مرا بفرمان تو چنین کرده اند ومیخواهم ازتو انتقام بگیرم. چون ایشان گفتهٔ مرا پذیرفتند رئیس سپاه بابل میشوم. تو نیز ازجانب خود در روز دهم، هزار تن راکه بجان ایشان علاقه ای نداری نزدیك دروازهٔ سمیرامیس بفرست وهفت روز پس ازآن دو هزار تن را بدوازهٔ نینوا روانه کن وبیست روزدیگرچهار هزارتن بدروازه کلده مامور ساز. ولی‌این سپاهیان نباید جزخنجرسلاح دیگری داشته باشند. بیست روز پس از آن بلشکریان خود فرمان ده که برشهر حمله برند وسپاه پارس را برای من بدروازه بل وکیس‌سی بفرست. من دسته‌های اول‌را شکست خواهم داد وگمان دارم که پس ازچند فتح، بابلیان چنان برمن اعتماد کنند که کلید دروازه‌ها را بمن دهند و انجام کار دردست من وسپاه پارسی افتد.

پس از آن زوپیر چنانکه گفته بود کرد وبدست او شهر بابل گشوده شد.

هرودوت مینویسد که بجای اینخدمت، داریوش در تمام کشور اعلام کرد که پس از کوروش بزرك در میان ایرانیان کسی در میهن پرستی بزرگتر از زوپیر نیست. سپس اورا حکمران همیشگی بابل کرد ومالیات آن شهر را باو بخشید.

نامه های تاریخی

نامه ناپلئون بژوزفین



سال ۱۷۹۶ برای ناپلئون که ۲۷ سال بیش نداشت سال‌کامیابی او درعشق وافتخار است. از یکطرف موفق شد دل «ژوزفین» زیبارا بچنگ آورده با او ازدواج کند واز جانب دیگر بافتوحات درخشان خود درایتالیا کسب شهرت جهانی نماید. هنگامیکه در ایتالیا سرگرم نبرد بود از یاد زوجه خود غافل نبود و آشفتگی و اضطراب جنك را باخیال روی دلدار از خاطر میزدود. در ۳۱ مه ۱۷۹۶ از «نیس» چنین مینویسد:

«خطاب بهمشهری ژوزفین:

روزی‌نیست که بیادتو نباشم وشبی‌نیست که درخیال درآغوشت نگیرم. یك فنجان چای نیست که بنوشم وبر افتخار و جاه‌طلبی که باعث جدائی من از سرمایه حیاتم گشته لعنت نفرستم. در حین انجام وظیفه، هنگامی که دررأس دستجات مشغول نبردم، پیوسته ژوزفین‌عزیز دردلم مأوی داشته و برفکر وجانم مسلط است. اگرسیل‌آسا از تو دور میشوم برای‌آنست که زود تر بدیدار تو نایل گردم. اگر دردل شب از خواب برخاسته وبکار مشغول میشوم برای آنست که همین عمل باز گشت مرا برای چند روز بجلو خواهد انداخت.

اما با اینهمه‌محبت ازجانب من، درنامه‌ای که در ۲۳ وانتوز (ششمین ماه‌جمهوریت) نوشته بودی همه‌جا نسبت بمن «شما» خطاب کرده بودی.

شما! چه لغت زشتی! چگونه تو این واژه را استعمال کردی؟ از این‌کامه یکدنیا سردی وبیمهری حس میشود. آیا دراین ۱۵ روز چه وقایعی اتفاق افتاده که بدینسان از گرمی محبت تو کاسته شده است؟ ازخواندن این نامه روحم غمگین، دلم دردمند و خیالم مشوش است... من از تو نه وفاداری و نه یك عشق پایدار توقع دارم بلکه همینقدر میخواهم بیش‌ازحد مقدور، صادق‌وراست باشی. روزی که‌از تو کمی بیمهری ببینم، آنروز پایان عشق و عمرم خواهد بود. ژوزفین، بخاطر داری چندین دفعه بتو گفتم که طبیعت درمن روح باتصمیم وقوی و درتو روانی متلون و هوسباز آفریده است؟ دل من که کاملا درتصرف تست از ترس بیوفائی لرزان است و از اینراه بدبختی مرافراهم میسازد. آه! اگر تو بمن اندکی بیمهری نشان دهی، یقینم خواهد شد که هرگز مرا دوست نداشته ای...»

در ۲۰ آوریل ۱۷۹۶ وقتی فاتحانه وارد «میلان» میشود مینویسد:

«ژزفین‌عزیزم از روز ۲۸ آوریل تاکنون بزیارت دستخطت نایل نشده‌ام. ازآن دوست مهربان هیچ‌چیزی بمن نرسیده وبگمانم مرا فراموش کرده است و نمیداند که هیچ‌درد بالاتر ازاین نیست که شخص از محبوب خود بیخبر بماند.

در اینجا بخاطر من جشنی برپا ساختند که در آن ۵۰۰ یا ۶۰۰ نفر از زنان زیباروی شرکت کرده و هر کدام بنحوی میخواستند نظر مرا جلب نمایند، لیکن هیچکدام بزیبائی تو نمیرسیدند، هیچکدام صاحب چنین قیافهٔ محزون وفتانی که درقلب من نقش بسته‌است نبودند و در بین آنهمه شکوه وازدحام، کسی غیر از تو نمیدیدم و بچیزی جزتو نمیاندیشیدم.»

پس ازمدتی، ناپلئون ازوی تقاضا میکند که نزد او بیایدولی ژوزفین ببهانه حاملگی و کسالت، ازرفتن‌سرباز میزند. از خبر ناخوشی ژوزفین ناپلئون مضطرب‌شده با نومیدی درکاغذ مورخه ۲۰ مه ازمیلان چنین مینویسد:

«سراسر زندگی من عبارت از زد و خورد دائمی است. تصور واقع شومی بخفقانم میاندازد. زندگانی من دیگر تباه شد. چیزی بالاتر از زندگانی، بزرگتر از سعادت و بهترازآسایش‌را ازدست داده ام. یکذره امید درتمام وجودم یافت نمیشود. پیکی بسوی‌تومیفرستم که بیش‌از چهارساعت درپاریس توقف نمیکند وموظف‌است که جواب این نامه‌را برایم بیاورد. ده صفحه تمام برایم بنویس. تنها بدینوسیله ممکن‌است قلب‌پژمرده من‌اندکی تسلی یابد.»

درجای دیگر مینویسد:

«توآبستنی، ناخوشی و ازآن بالاتر مرا دوست میداری ومن نمیدانستم. من بقدری دربارهٔ تو بخطارفته بودم که اکنون نمیدانم بچه وسیله جبران مافات کنم. ماندن ترا در پاریس حمل بر بیعلاقگی تو نسبت بخود مینمودم وحال اینکه مریض‌بودن تو اجازه فرصت نمیداد. محبوبهٔ عزیزم، مرا عفو کن. عشق توقوهٔ عاقله را ازمن سلب کرده است و گمانم اینست که هرگز آنرا دوباره بدست نیاورم. این‌دردیست که هرکه بدان مبتلا شد شفا نخواهد یافت. هزاران بوسه نثار چشمان زیبا و لبان ارغوانی و زبان شیرین تو باد. ازمرض‌تو منهم احساس کسالت میکنم.»

ترجمه: «ن. ا»

کبوتر سفید



۱- باین زودی

اکنون یکسال میگذرد که من واین کبوتر سفید هم خانه ایم. باین زودی یکسال شد که من و تو ازهم جدا شده ایم. این کبوتر سفید که یادگار توست شبها وروزها همراز منست وشاهد چشمان بیدار و روح بیمارم میباشد.... روزها او را بیاد تو درآغوش میگیرم و لبهای سوزان خود را در بالهای سفید و نرم او فرومیبرم. پرنده زیبا گوئی میفهمد که او نشانه توست. خود را چون تو، هنگامی که درآغوش من بودی، جمع میکند- واندام کوچك وزیبای خویش‌را بمن‌میفشارد... هنگامی که من در کناری نشسته سر خود را در دو دست گرفته وبشومی تقدیر که مرا ازتو جدا کرده میاندیشم... هنگامی که بزمین وزمان بدبین و همه چیزرا از راه دیده خونین‌خویش‌مینگرم. اوچون تو که باآنهمه ناز وزیبائی سرت را خم میکردی و بچهره من نظرمیدوختی وتاتبسم رادرلبان من نمیدیدی دست بردار نبودی... اوچون‌تو گردن زیبای خود را خم میکند... سرش را بسوئی کج میکند و بصورت من خیره میشود، برای من میخواند و مرا بی اختیار از دریای فکر خارج میکند.

۲- خودداری

گوئی هربار بیادم میاورد که من وتو بهم قول‌داده بودیم خوددار باشیم و در برابر دشمنی تقدیر بااراده محکم پایداری کنیم. خودرا بدست اندیشه وخیال نسپریم. وکارهای عادی زندگی خود را فدای یادبودی که درعین شیرینی و زیبائی مارا آزار میدهد ننمائیم. کبوتر سفید نیز بازبان بیزبانی خود قولی را که بتو داده‌ام، بیادم میآورد و من نیز از جای جسته بی کاری میروم و سعی درفراموشی میکنم. ولی از جسم بیروح و تن بی روان همان‌کار برآید که از من بی تو! مگر بازامید... همان نیروی نهانی که محرك جمیع افراد بشراست کاری بکند.

۳- روی کشتی

دراطاق کوچك من آلبوم عکسی‌است ولی در میان هزاران عکس که درآنست یکی را بیشتر ازهمه دوست دارم. میدانم تو نیز آنرا خیلی دوست داری. یقین دارم قاب بزرگی که از روی‌آن نقاشی کرده ای همیشه بالای تخت‌خواب تست.

بقیه درصفحه ۲۵



بازرگانی قطعه جواهر گرانبهائی خریده بمنزل آورد ودر ضمن برای آنکه از حسن انتخاب وسلیقه خود مطمئن شود آنرا نخست بیکی از دوستان ، سپس بمنشی و باغبانش نشان داد همه سلیقهٔ او را پسندیدند ، لیکن چند روز بعد هنگامیکه بازرگان بیچاره دراطاق خود مشغول مطالعه بود ، ناگهان در باز میشود و مرد ناشناسی بدو حمله‌ور میگردد و بضرب کاردی ویرا ازپای درمیآورد .

حالا ما میخواهیم بکمك خوانندگان گرامی ، بجستجوی قاتل پرداخته و اورا بجوئیم .

بکسیکه پیش از دیگران قاتل را بما معرفی کند یك سال مجله اطلاعات هفتگی جایزه میدهیم . البته پاسخ باید با دلیل همراه باشد





۱ - روز اول جواهر را برفیقش ارائه داد وی از مشاهدهٔ آن در شگفت مانده حسن سلیقهٔ بازرگان‌را تحسین کرد .



۲ - روز دوم دبیر خود را از موضوع خرید جواهر آگاه نموده ضمناً آنرا بوی نشان داد .

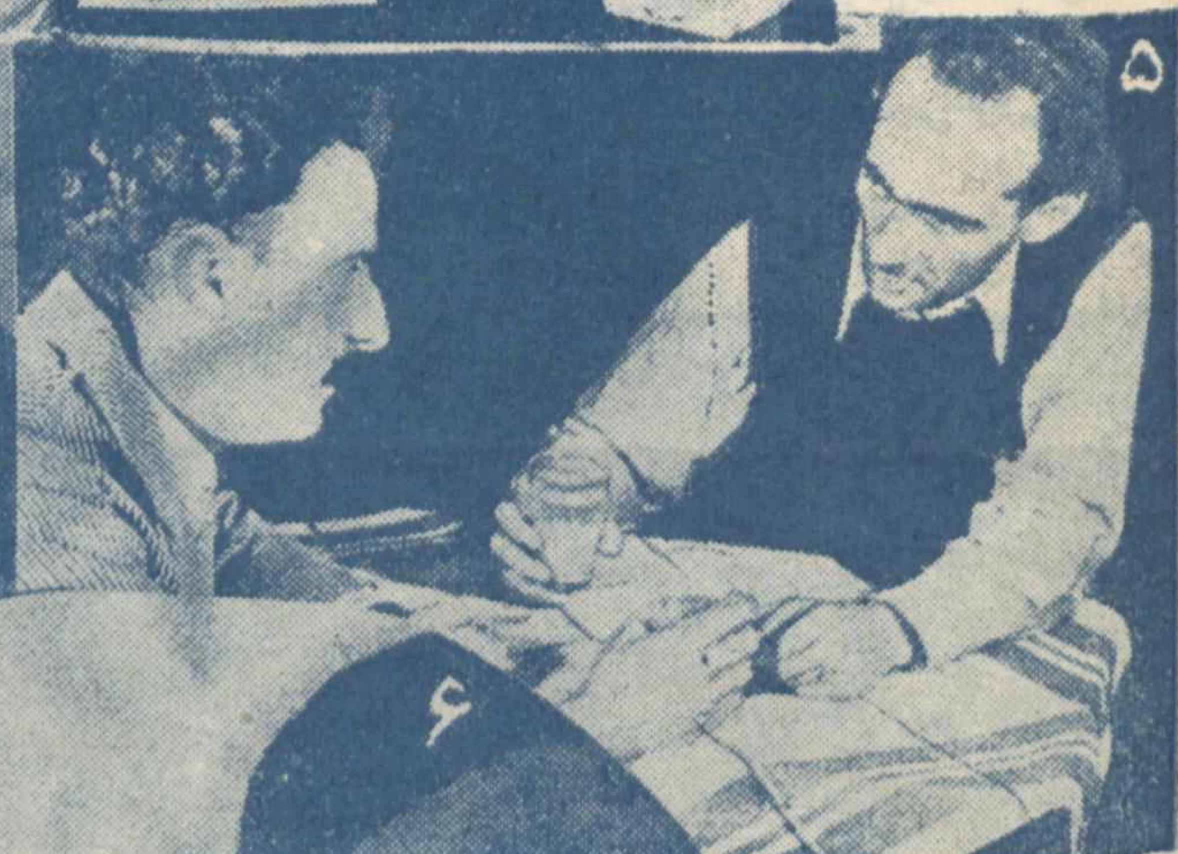


۳ - روز سوم با باغبان خود موضوع خرید جواهر را در میان نهاده او را نیز آگاه نمود .



٤ - روز چهارم دبیر در اطاق کارش رفیق خود را از چگونگی جواهری که او بابش خرید مطلع نمود .

۵ - روز پنجم باغبان برای یکی از رفقایش موضوع خرید جواهر را تعریف کرد



٦ - روز ششم هنگامی که بازرگان در اطاق خوابش مشغول مطالعه بود از پشت در شخص ناشناسی در را شکسته داخل اطاق شد



۷ - در این عکس شخص ناشناس هنگام نزاع با بازرگان و کشتن وی دیده میشود .

خور و خواب



بهداشت دندان

برخی از مادران مجبور میشوند که طفل خردسال خودرا بعلت بدی ساختمان و بی نظمی وخرابی دندان ، نزد دندانساز ببرند ودرعین حال تعجب میکنندکه چرا بدون هیچ علت ظاهری، دندان های اطفال آنان خراب و نامنظم است !

خرابی دندان اطفال بعلت بیماریهائی است که در دورهٔ زندگانی داخل رحم پیدا میشود ومهمترین این بیماریها سیفلیس ارثی میباشد . از این لحاظ وظیفهٔ خود میدانیم که بمادران توصیه کنیم که باید در دورهٔ بار داری مسائل طبی را بدون پروا با پزشك خانوادگی درمیان نهند . ازاین موضوع که بگذریم باید بکرم خوردگی وفساد دندان توجه کنیم .

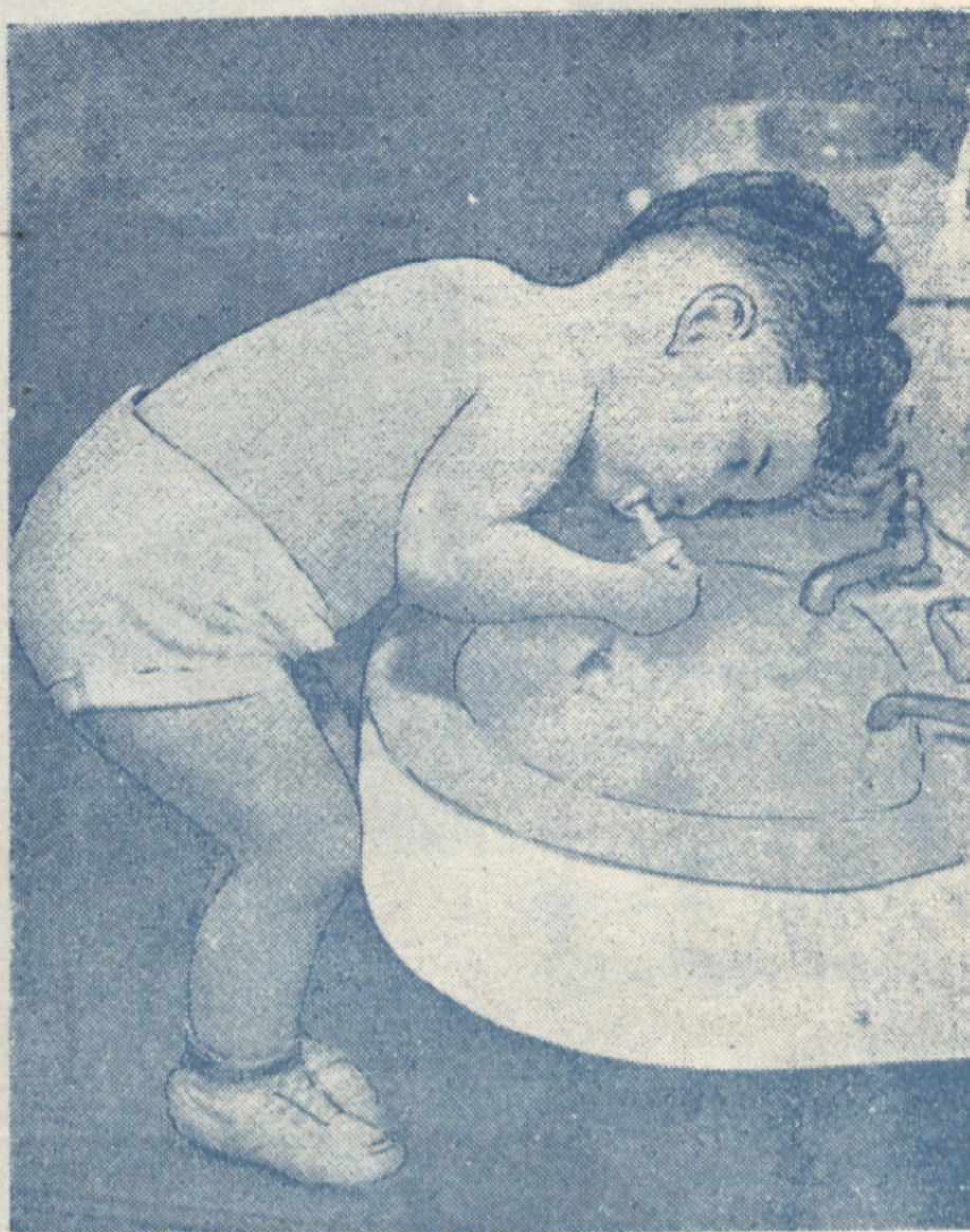
بعضی اشخاص عادت دارندکه میوه های سخت مثل فندق وبادام را بادندان های خود بشکنند . این خطا کاری دراطفال بجنون میرسد مثلا باهم شرط بندی میکنند که میخی را با دندان از تخته ای بیرون بکشند . وظیفه پدر ومادراینست که کودکان خود را راهنمائی کرده آنان را از عواقب خطرناك اینکارها که ناشی ازنادانی استمطلع سازند .

هنگامیکه جسم سختی را بین دودندان قرار داده فشار دهیم ، غشاء حافظ دندان خرد میشود . پس از آن مینا مورد لطمه و صدمه قرار میگیرد ، بعد کم کم ضایعاتی که درنتیجه تأثیر مواد قندی و اسیدی پیش میآید، عاج دندان رافاسد وراه را برای ورود مکرب های دهان بازمیکند.

بالاخره میکربها پس از فاسد کردن طبقات مختلف دندان، بمغز آن میرسندو ممکن است باعث دملهای دردناك دندان بشوند. دربرخی موارد عفونت باستخوان فك میرسد و تولید ضایعات استخوانی مینماید . این همه ضایعات که شب وروز مریض را بآه و ناله ودرد میکشاند ، بعلت یك خطای کوچك بوده است.

چه بسیار اشخاصی که بواسطه عدم توجه بحفظ دندان های خود استخوان فکشان سیاه و فاسد شده است .

قبل از خوردن غذا وسائل آنرا فراهم کنید و بیش از همه بدندانها بپردازید



یك خانواده تربیت شده فرزندان خودرا ازهمان اوان کودکی بپاکیزگی و بهداشت آشنا میکند

دیگر از علل فساد دندان زیاده روی در خوردن قند ومواد اسیدی میباشد . یك نکته عمده اینکه در بدن زنان حامله اسیدی تشکیل میگردد بنام اسید فلوئوریدریك . این اسید از راه بزاق دفع میشود و چنانچه خانم باردار در شستشوی دهان خود کمال نظافت و مراقبت را مرعی ندارد ، ممکن است در اثر خورده شدن دندان بواسطه اسید فلوئوریدریك ، کرم خوردگی دندان باعوارض آن پیدا شود .

پس مراعات نظافت دهان برای خانمها هم از لحاظ حفظ سلامت و هم از نظر حفظ زیبائی نهایت اهمیت را دارد .

بالاخره علت عمده فساد دندان کثیف بودن دهان است. وقتیکه غذا دربین دندان ها باقی بماند، اندك اندك متعفن میگردد . ازطرف دیگر باید دانست که دهان محیطی است که انواع مکروبها در آن وجود دارند . باقی ماندن خردههای غذا درمیان دندانها، محیط غذائی بسیار مناسبی برای رشد و تولیدمثل میکربها درست میکند . پس از مدتی شخص متوجه میشود که بدرد دندان طاقت فرسائی دچار شده است، علت این فساد دندان همان عدم توجه بنظافت دهان بوده است. ازاین گذشته کثافت دهان و فساد دندان ، بوئی ناپسند تولید میکندکه باعث تنفر وانزجار سایرین نسبت بشخص میگردد .

کسانیکه عادت بشستشوی دندانهای خود ندارند، علاوه بربوی ناپسند ومنظرهٔ زشت دندانها لثهشان بکمترین آسیبی مجروح وخون آلود میشود. وحال آنکه اگر همین اشخاص شروع بنظافت دندان نمایند ، پس ازمدتی لثه چنان محکم میشودکه باین آسانیها ممکن نیست مجروح وخون آلود گردد .

در بیخ دندانهای بعضی اشخاص موادی سخت رسوب میکند که برای بر طرف کردن آنها مجبورند هریکیدوماهیکبار بدانساز مراجعه نمایندتااین موادرا برطرف کند. این اشخاص نیز باید بدانندکه بهترین راه جلوگیری ازتولید مواد رسوبی، شستشوی مرتب روزانه است . دهان دروازهٔ دستگاه گوارش است. البتههمه باینموضوع متوجه شدهاند که درموقع شیوع بیماری های عفونی، پزشگان چقدر بنظافت دهان توجه میکنند وبرای مراعات آن دستور های اکید میدهند.

اما نظافت دهان امری نیست که فقط در مورد شیوع بیماریها مورد توجه قرار گیرد . باید بمرور خودرا چنان عادت بدهید که هرصبح هنگام برخاستن و شب پیش ازخوابیدن ، هردفعه دوسه دقیقه وقت خودرا صرف پاکیزگی دهان بکنید .

بهداشت دندان اطفال – همینکه سن طفل باو اجازه داد، باید نظافت دهان بموقع عمل گذاشته شود. پدر و مادر طفل باید مرتباً دندان های اورا بویژه در موقع خارج شدن دندان های تازه ، بحت معاینهٔ دقیق قرار دهند .

دربرخی اطفال که کلسیم بدنشان نقصان میپذیرد ، دندانها سست وبی مقاومت وشکننده میشود . اختلال کلسیم دندان را خراب میکند . خرابشدن دندان تغذیه بدن طفل را مختل مسازد ؛ ازجمع شدن این دوعلت، طفلی ناتوان وکم هوش بوجود میآید .

صبح چگونه از خواب بیدار میشوید؟

اگر نظری بکسانیکه صبح از منزلهایشان خارج شده سر کار میروند بیفکنید خواهید دید عدهٔ زیادی ازآنها خوابآلود وکسل بوده پیدرپی خمیازه میکشند و میل بهیچ چیز حتی غذا هم ندارند گاهی تانزدیکهای ظهر گرفتار این حالت خستگی بوده از کار باز میمانند

این خستگیرا بهرطوریهست بایستی ازبدن خارج نمود وشاداب وسر دماغ شد. بدین منظور باید پس از بیدار شدن ، فوراً از بستر بیرون جست و اگر بخواهیم در تمام روز سر دماغ باشیم میبایستی میان بیدار شدن از خواب وخارج شدنازبستر وکار فاصلهای قائل شویم . هیچ چیز بدتر از این نیستکه شخص بعجله ازجای برخیزد و پس از شستن دست وصورت. بسرعت چاشت خودرا خورده وبلافاصله سرکاربرود، اشخاصیکه چنین عادتی دارند بطور قطع همیشه کسل هستند . اگر می گوئید وقت زیادی برای این کار ندارید و باید فوراً سر کارتان بروید ممکن است نیمساعت کمتر خوابیده و زودتر از مواقع دیگر از خواب بیدارشوید . قطع بدانید این نیمساعت بیداری ارزشش برای شادی و سر دماغی شما درمدتروز بمراتب بهتر از چندین ساعت خواب اضافی است .

این نیمساعترا خوانندگان عزیز بدین ترتیب باید بگذرانند: بلافاصله پسازبیدار شدن مدت ده دقیقه ورزش مختصری بنمائید :

۱ – اگر دربستر جمع خوابیده اید ، پاهای خودرا باطراف دراز کنید .

۲– سرتان را بعقب خم کرده مدتی همینطور نگاه دارید و بعد آن را با سرعت باطراف بچرخانید .

۳– دوسه خمیازه طولانی و مفصل بکشید تا اینکه بکلی خواب از سرتان ببرد .

۴–ازبستر بلندشدهو بطرف جلووعقب خمشویدو بعدبدنرا بطرف چپوراستخم کنید.

۵ – زانو های خود را بغل گرفته و به پشت بخوابید ودو سه مرتبه اینحرکت را تکرار کنید .

٦ – بامشت خود آهسته بتمام بدنتان زده و آنرا ماساژ دهید .

۷–جاهائی از بدنتانراکه درد میکند بادست ماساژ دهید .

۸ – مدت یك دقیقه نفس های عمیق و بلند ازبینی بکشید و دست را نیز بطرفین برده و دوباره برگردانید .

۹– دستها را یکمرتبه بشانه، بعد بطرفین ، بالا ، جلو، عقب ببرید .

۱۰ – چند مرتبه بتمام بدن خود تکان سختی بدهید .

پس ازاین ورزش ساده بشستن سر وروی خود مشغول شوید. پس ازشستن دست، تمام اعضای بدنتان را بطورکامل ماساژ دهید .

ازهمین فردا دستورهائی راکه دادیم اجراکرده وخودرا ازکسالت روزانه نجات دهید ولی البته نباید توقع داشته باشیدکه درهمان روز اول پساز اجرای این دستور ها ازدست کسالت راحت شوید بلکه این کار را باید چندین روز ادامه دهید و پسازآن نتایج خوب ونیکوی آنرا ملاحظه خواهید نمود .



نشانهٔ یك خواب راحت لبخندی است که هر بامداد از مشاهده نخستین اشعه روان بخش خورشید بهر شخص سالمی دست میدهد



خانمهای جوان امروزه میل وافری دارند باینکه بدنی ظریف واندامی متناسب وزیبا داشته باشند و همه آنها میدانند که لاغر و متناسب بودن قسمت پائین بدن ، درزیبائی کلی بویژه درحالت نیمرخ دخالت کلی دارد. متأسفانه بیشتر خانمها درعرض سالهای اخیر ازراههای عجیبی دراینقسمت اقدام کرده اند ، مثلا باامساك در غذا که جز رنجوری ، ضعف و تحلیل نیروی بدن فایده دیگری ندارد ، سعی کرده اند بدین مقصود نائل آیند وحال آنکه برای این منظور راه ساده تری موجود است که نه تنها اسباب زحمت و مرارتی برای آنها فراهم نمیآورد بلکه موجب تفریح ونشاط خاطرشان نیز میگردد . اینك ما در این صفحه چند حرکت ورزشی ساده را بآنها پیشنهاد میکنیم و اطمینان میدهیم که اگر آنها را بکار بندند ، بیش از آنچه انتظار دارند بزیبائی خود کمك خواهند کرد.

اگر واقعاً میل دارید زشتی و عدم تناسب قسمت پائین بدن خودرا برطرف سازید ، باید لااقل مدت یکماه روزی ده دقیقه صبح و پنج دقیقه عصر این حرکات را تمرین کنید. بهتر آنست که این عمل باآهنك موسیقی ویاصفحه گرامافون انجام شود که خالی ازتفریح هم نخواهد بود.

حالت شروع-بزانو، دستها بطرفین، پای راست کشیده بجلو، پای راست را باندازه نیم دایره دوران داده میآورید عقب سرپشت پای چپ زمین میگذارید
(عکس دوم)

سنگینی بدن روی پای راست ، پای چپ را بجلو کشیده بایك نیم دایره عین عمل پای راست را تکرار کنید.

این ورزش باعث تغییر جای شما خواهد شد ، برای اینکه تعادل خود را بخوبی حفظ کنید ، دستها را موازی با شانه بطرفین نگاهدارید



حالت شروع- بزانو ، بدن راست ، دستها بطرفین (عکس مقابل)

سنگینی بدن را روی زانوی چپ برده و روی پای چپ بنشینید (عکس پائین)

دوباره روی زانو بلند شده ده مرتبه عمل را تکرار کنید.

عین همین حرکت را ده مرتبه روی پای راست عمل نمائید.

جلوی آئینه بایستید، پاها بکلی بیحرکت ، دستها بکمر ، نشیمنگاه براست ، بالا تنه قدری بچپ ، حرکت بسمت چپ تکرار شود.
آنچه ممکن است این حرکت را آهسته ولی با فشار انجام داده ضمناً نفس عمیق بکشید
(عکس پائین)



حالت شروع- ایستاده ، پاها چسبیده دستها متصل بهم بالای سر ، بدن بدون خمیدگی زانوها آنچه ممکن است براست.
بدن بجای خود ، حرکت بچپ تکرار شود.
(این حرکت پنجاه مرتبه باید تکرار شود)



داستان تاریخی

نگارش : علی جلالی

چهره خون آلود

یکی از روزهای سال ۲۲۳ هجری

درشهر نوبنیان سامرا (سرمن را) که معتصم هشتمین خلیفه عباسی ، برادر مأمون وپسر هارون‌الرشید ، در۵۰ میلی بغداد وساحل شرقی دجله بنانهاده بود هنگامه وازدحام غریبی دیده میشد . بااینکه این‌شهررا ازچندسال پیش معتصم مقرخلافت وجایگاه دسته‌های مختلف سپاهیان تورانی خود قرارداده بود تا این روز اینهمه جمعیت بخود ندیده بود .

علاوه برجمعیت انبوه سپاهیان که همه جامه های رسمی خودرا دربرنموده و در کوی وبرزن دررفت وآمد بودند جمعیت کثیری‌هم ازبغداد وسایر بلاد اسلامی دراین‌روز وارد شهرسامرا شده بودند ولحظه بلحظه برشماره‌آنها افزوده میشد .

علت این‌ازدحام زیاد مردم برای این‌بودکه شنیده بودند دراین‌روز بابك‌خرم‌دین راکه افشین سپهسالار معتصم شکست داده ودستگیر نموده بود واردشهر مینمایند وازاینرو جمع شده بودند تا این پهلوان دلیری راکه چند سال بود اسباب رعب و هراس خلیفه و اطرافیان اورا فراهم ساخته بود ببینند واین‌مردی راکه اینهمه داستانها ازپردلی وبیباکی وشهامت‌او شنیده‌بودند ازنزدیك مشاهده‌نمایند . درمیان‌گروه تماشاچیان پیرمردکهن‌سالی دیده میشدکه دست پسر ۱۵ ساله خودراگرفته وبطرف خارج‌شهر وجسرسامراکه‌مردم نیز اغلب بدان سمت روان بودند رهسپار بود .

دررخساره این‌پیرمرد آثار قلق واضطراب فراوانی نمایان‌بود وبخلاف سایرمردم که همه‌لبها پرازخنده ونشاط داشتند ، گرفته خاطر وافسرده حال بنظرمیآمد .

پسرك بدون اینکه متوجه اضطراب خاطر پدرخود باشد رو بدو نموده گفت : پدرجان پس بابك ملعون‌راکی‌میآورند؟ پیرمردکه پیدا بود ازاین‌گفتار پسرسخت یکه‌خورده وخشمناك شده‌است، اورا مخاطب قرارداده باآهنگی‌سرزنش‌آمیزگفت : خاموش باش توهم گفتار دشمنان را باورداری . . . و سپس درحالیکه آهی جانسوز از دل بر آورد با خود گفت : دریغ‌که این اندیشه های شوم وناروا درنهاد فرزندان ما هم راه یافته وآنها هم این رادمرد بزرك و ایران پرست راکه برای نجات و رهائی آنهاقیام نموده بود ملعون مینامند .

پسرك‌که آتش خشم پدررا تند دید خاموش ماند درحالیکه علت خشم و برآشفتن پدرش براو پوشیده‌بود. پیرمردکه متوجه این‌حیرت وشگفتی فرزند خود شده‌بود برحمت خشم خود را فروخورده و درحالیکه بدقت اطراف خود را میائیدکه کسی سخنان او را نشنود زبان بدلجوئی فرزندگشاد و باآهنگی ملاطفت آمیز رو بدو نموده گفت : فرزند بارها بتوگفته ام‌که توایرانی هستی وپدران ومادران تو نیز همه ایرانی نژاد بوده اند و وظیفه تست‌که همواره مهر ایران وایرانیان دردل بپرورانی و پیوسته برای فدا کردن جان و تن در راه مرز و بوم نیاکان خویش ثابت قدم باشی پسرگفت : پدرجان مگر بابك ایرانی است ؟ پیرمرد درحالیکه باردیگر از شنیدن نام بابك بهیجان آمده بودگفت : آری فرزندم او ایرانی است و براستی او یکی ازبزرگترین دلاوران و ایرانیان غیرتمندی است که دراین روزهای تیره وتار ازخاك ایران برخاسته و برای زنده‌کردن آداب و رسوم نیاکان وتجدید فروشکوه دیرین ایران جانفشانی ها نموده است .

دراینجا بازآهنك صدای پیرمرد تغییر نمود وبا لحنی‌که تأسف‌واندوه ازآن‌میبارید گفت: ولی افسوس‌که نفاق ودوگانگی خودمان دراینجا هم‌کاررا خراب‌کرد ونگذاشت تا این پهلوان بزرك که یادگار رستم دستان و اسفندیار روئین‌تن بود بانجام مقاصد خودکه برانداختن فرمانروائی بیگانگان ازایران بودکامیاب‌گردد. پسرکه‌گفتار پدرخودرا با دقت و تعجب‌گوش میدادگفت: پدرجان پس چرا مردم‌آنقدر اورا دشنام میدهند وآدم‌کش و بیدین بیباك و خونخوارش میخوانند .

پیرمردپاسخ داد: فرزندجان تعجب ندارد اینها داوری بدخواهان ودشمنان است پس‌گفت پسرجان می بینم‌که آفتاب عمرمن بلب بام رسیده وبزودی دست چیره مرك مارا ازیکدیگر جدا خواهد ساخت بهمین جهت با اینکه تو هنوز خردسالی ناچار باید ازبعضی رازها آگاهت‌کنم تا مانند سایر مردم در غفلت و اشتباه باقی نمانی و مردان بزرك میهن را ملعون نخوانی .

پسر ـ پدرجان هرچه میدانی بازگو من سخنان تورا آویزه‌گوش وهوش خود میسازم پیرمردگفت : پسرجان اگر تو امروز می بینی‌که مارا درمیان مردم قرب ومنزلتی نیست و همه نسبت بما تحقیر وستم روا میدارند ومانند بندگان‌و غلامان باما رفتار میکنند باید بدانی‌که همواره روزگار بدینمنوال نبوده وما ایرانیان‌هم روزی برای خودصاحب جاه ودستگاهی بودیم‌که این خلفای نو دولت هنوز نتوانسته اند هزاریك‌آن‌را برای خود فراهم‌آورند . پسر- مادرم پیش‌ازاین شرحی از تاریخ آنروزگاران برای من بیان‌نموده و قصه های خدای نامك را بمن‌آموخته است .

پیرمرد درحالیکه دیدگانش اشك‌آلود شده‌بودگفت: روح‌آن‌زن‌پاك سرشت شادباد مادرتو انصافاً درتربیت تو از هیچ چیز کوتاهی نکرده واکنون تو پدران خود را بخوبی میشناسی‌وبچگونگی احوال وتاریخ آنها معرفت داری• گفت پسرجان یگانه آرزو واندیشه بابك که امروز اورا اسیر ومقید ساخته وبسا مرامیآورند تجدیدآن روزگاران فرهی و اقبال بوده. آری‌یگانه مقصوداو ومردان دیگری نظیر ابومسلم ـ مقنع ـ سنبادنیشابوری ـ برمکیان ـ پسران سهل‌که این خلفای خونخوار همه آنهارا ازپا درآوردند این‌بودکه دوران بافروشکوه ساسانیان را باردیگر تجدیدکنند و کلاه مهی راکه ازسرما ربوده اند بما بازگردانند .

پسر ـ ولی پدرجان پیش ازاین برای من گفته بودی که اساس خلافت عباسیان را ابومسلم بنیان نهاد وبرمکیان وپسران‌سهل موجبات رونق وشکوه‌آنرا فراهم‌آوردند.

پیرمرد ـ آری شمشیر ابومسلم ورأی وتدبیر برمکیان وپسران سهل باعث‌تشکیل وعظمت این دولت شد وغرض آنها این بودکه درسایه این‌دولت و خلافتی‌که خود تأسیس نموده بودند هم میهنان خود را ازجور وبیداد امویان وعمال‌آنها برهانند ولی افسوس که همه سعی و کوشش آنها باطل بود و ایکاش‌که اینهمه جانفشانی وفداکاری را بیهوده درراه این خلفای حق ناشناس نمینمودند .

اما بابك‌که ازسرنوشت ابومسلم و برمکیان پند گرفته و دانسته بودکه این خلفا پس ازآنکه دشمنان خودرا با شمشیر ایرانیان ورأی و تدبیر آنان ازپا درآوردند واساس کار خودرا استوارساختند خود همان‌کسانیراکه باعث رونق وعظمت دولت آنها شده‌بودند با تیغ ستم از پا در میآوردند همانطورکه منصور ابومسلم و هارون برمکیان و مأمون پسران سهل را برانداخت .

تمام هم وغم خودرا متوجه تجدید عظمت ایران وزنده‌کردن آئین ورسوم‌کهن پدران نمود ومصمم‌شدکه انتقام ابومسلم وبرمکیان وسایر ایرانیانی راکه بدست خلفا هلاك شده بودند ازآنها بگیرد والحق دراین‌مدت داد مردی ومردانگی داد و اگرچه بانجام مقصود خود چنانکه باید وشایدکامیاب نشد ولی‌اساس قدرت عباسیان‌را برای‌همیشه متزلزل ساخت بطوریکه دیگر تصور نمیرود باردیگر خلفاء بتوانند آن شکوه و جلال و قدرت و عظمت زمان هارون ومأمون را بدست‌آورند. پسرکه این داستان را با دقت‌گوش میداد وخون مردانگی وحمیت دررگهای او بجوش‌آمده بودگفت پدرجان پس چه شدکه‌عاقبت بابك را با اینهمه جلادت ومردانگی اسیر نمودند .

پیرمرد ـ گفتم اینجا هم بازدست خیانت درکاربود چون خلیفه میدانست که خود حریف بابك نیست از راه مکر وفریب‌خود ایرانیان رابجنك بابك‌ودستگیری اوبرانگیخت .

پسر ـ پدرجان مگرافشین سردار معتصم‌که بابك را شکست داده و دستگیر نموده ایرانی است؟

پیرمرد ـ چگونه تونمیدانی‌او حیدربن‌کاوس پسرمرزبان اتروسته ایرانی‌وایرانی نژاد است. فرزندم همه امید ما باو بودکه باکمك‌ویاری بابك همانطورکه درپیش باهم پیمان نهاده بودند اسباب استقلال ایران را فراهم آورند و باردیگرکوشك سفید مداین آباد و انوار معدلت وفضلت ازکاخ نوشیروان پرتوافکن جهان بشریت‌گردد ولی‌نمیدانم چه چیز او را در عزم خود متزلزل ساخت و چگونه فریب معتصم را خورد که متحد و یار دیرینش را اسیر ومقید ساخته وامروز بدست دژخیمان میسپارد .

دراینموقع هنگامه وهیاهوی غریبی نزدیکی درسرای خلافت برپاشد وعلمهای‌سیاه سپاهیانی که دسته دسته از برابر کاخ خلیفه عبور مینمودند نمایان گردید .

پسر ـ پدر جان این سپاهیان کیانند ؟ پیر مرد گفت اینها یکدسته از غلامان تورانی خلیفه اند که باسردارشان وبامر خلیفه باستقبال افشین بخارج شهر میروند .

هنوز این دسته غلامان نگذشته بودند که پرچمهای سیاه دیگری نمایان‌گردید ودر پیشاپیش آنها پرچم بزرگی که روی آن کلمه سیما نوشته بود نمایان گردید .

پیر مرد رو بپسرش نموده گفت آنهم دسته دیگر از سپاهیان تورانی خلیفه میباشد که سردار آن سیما است پس از آن بهمین ترتیب دسته دسته غلامان و سپاهیان خلیفه که مأمور استقبال افشین شده بودند ازشهر بیرون رفتند وپس از لحظه ای باز پرچمهای‌دسته دیگری از سپاهیان که مستقیماً از سرای خلافت بیرون میآمدند نمایان گردید و در آن میان مردم پرچم سیاه بزرگی را بیکدیگر نشان داده و میگفتند رایت خلیفه است .

پسر ـ پدر جان مردم میگویند این پرچم سیاهی‌که از دور نمایان است رایت خلیفه است آیا خود خلیفه باستقبال افشین میرود ؟

پیرمرد ـ اگر خود خلیفه نباشد حتماً یکی از پسران اوست طولی نکشید که کایه سپاهیان وارد محوطه ای که پیرمرد وپسرش درآنجا قرار گرفته بودند شدند . نخست‌هزار سوار نیزه دار که سراپا غرق آهن وفولاد بوده و براسبهای ابلق سوار بودند با شکوه ودبدبه فراوان عبور نمودند در اینموقع رایت خلیفه که درزیر سایه آن هارون و پسر بزرك معتصم (الواثق بالله) اسب میتاخت وجمعی از اکابر واعیان دولت وقضات ومشایخ در التزام رکاب او بودند نمایان گردید و در دنبال این جمع هزار سوار دیگر که همه شمشیر های آخته در دست داشته و براسبان‌سیاه تازی سوار بودند در رسیدند.

پسر ـ پدر جان خلیفه در اکرام و تعظیم افشین مبالغه نموده که بزرگترین پسران وولیعهد خودرا باستقبال او فرستاده است .

پیرمرد ـ پسران عباس همه اهل مکر و نیرنگید تابکسی احتیاج دارند در اکرام وتعظیم او مبالغه میکنند امروز هم معتصم میداند که قوام دولت و سلطنت او بستگی بزور بازوی افشین وشمشیر مردان او دارد وبهمین جهت در راه‌احترام وبزرك شمردن او ازهیچ چیز فروگذاری نمیکند ولی‌مطمئن باش همینقدرکه‌احساس‌کنداحتیاجی بدوندارد همان رفتاری را بااو خواهد نمود که نیای او منصور با ابومسلم قهرمان خراسان نمود .

بقراریکه میگویند از روزیکه افشین مأمورجنك بابك‌شده تاکنون معتصم همه‌روزه یك خلعت فاخر وبدره زر برای او فرستاده است .

پیرمرد از این پس لب از گفتار فروبست و همچنان دست پسر خودرا گرفته در دنبال سپاهیان هارون براه افتادند درحالیکه آن بآن براضطراب خاطر او افزوده میشد ومانند این بود که رازی در دل دارد واز افشاء آن بپسرش خودداری مینماید .



دوساعت دیگر سپری شد ولی همچنان لحظه بلحظه بر ازدحام جمعیت افزوده میشد بطوریکه کم‌کم راه عبور ومرور قطع شد ومردم ناچار درجاهای خود بانتظار ورود موکب افشین وهارون ایستادند وچند دسته از سواران هم درطول راه برای برقرار کردن انتظامات صف آرائی نموده بودند .

در اینموقع صدای کوس و نقاره‌از دور بلند شد ومردم همه چشمهارا بطرف جسر سامرا دوخته و با بی صبری دقایق انتظار را میگذرانیدند پس از لحظه ای طلیعه سپاهیان خلیفه نمایان گردید و پس از آنکه سپاهیان تورانی خلیفه باهمان نظم و شکوه نخستین عبور نمودند رایت هارون وپرچم افشین نمایان گردید .

افشین دوش بدوش پسر خلیفه ودرسمت چپ‌او برروی اسب قرار گرفته بود وسایر سرداران و ارکان دولت در دنبال آنها قرار داشتند .

افشین ظاهراً خرم وخندان بود ولی کسانیکه در رخساره او تفرس مینمودند آثار یکنوع شرمندگی و انفعالی را درچشمان او میخواندند و از آنجمله پیرمرد بود که بفراست این نکته را دریافته وبفرزند خود حالی کرده بود .

چون موکب افشین و هارون عبور نمود اسیران، خرم دین و بابك برادر اوفرا رسیدند بابك را برفراز فیلی که سراپای او را رنك نموده بودند و براد اوعبدالله برشتر برهنه ای درحالیکه دست وپای آنها بازنجیر های گران بسته شده بود سوار نموده بودند وسایر رؤسای خرم دینی‌را سروپای برهنه پیاده میآوردند بابك مردی بود تنومند وچهار شانه دارای رخساره‌ای مردانه وچشمانی درشت ونافذ که شراره خشم و غضب از آن میبارید بطوریکه از میان آنهمه مردم کسی را تاب نگریستن درچشمان او نبود جمعی از اوباش شهر در پیرامون فیل و شتر گرد آمده وخندان وپای کوبان‌سرود مسخره آمیزی بزبان تازی میخواندند .

در دنبال آنها زنان ودختران خرم دینان راکه درون کجاوه ها سوار کرده بودند میآوردند درمیان آن دختران وزنان ماه‌طلعت دختری دیده میشدکه در زیبائی وجمال از ماه آسمان گرو برده وبا اینکه جز جامه ژنده وپاره‌ای در برنداشت جمال دل آرای او دیده ودل تمام تماشاچیان را واله و حیران ساخته بود این دوشیزه ماه روی دختر بابك بود چون کجاوه دختر بابك نمودار شد جمعی از زنان تماشاچی‌مشتی خاك و خاشاك برداشته بسر و روی او میریختند دختر بیچاره که تحمل آنهمه خواری وذلت را نداشت رخساره زیبای خودرا درمیان دستهای ظریف خود پنهان نمود دراین موقع ناگهان پیرمردکه تاب نگریستن این منظره جانگداز را نیاورده ورگهای‌گردنش از شدت خشم افراخته شده بود دست انداخته شمشیر یکی از سپاهیان را ازکف اوبیرون آورد و باجلدی و چابکی هرچه تمامتر خود را میان آن گروه انداخت وبآن‌اجامر واوباش حمله نمود. شراره خشم وغضب وعرق حمیت ومردانگی چهره این پیر کهن سال‌را جوان ساخته بود وچون جوانان چابکدست ودلیر شمشیر میزد ومردم را ازاطراف فیل بابك وکجاوه دختر او پراکنده میساخت .

سپاهیان که متوجه رفتار ناگهانی پیرمرد شدند از هرطرف اورا درمیان‌گرفته ودر یك لحظه اورا از زخم تیغ وسنان از پا در آورده و بشط دجله سرنگون نمودند و امواج رودخانه آن پیر غیرتمند را در آغوش خود پناه داد پسرك که شاهد این منظره خونین بود از شدت وحشت ودهشت برجای خشك شده بود وپس ازآنکه بخود آمد هرچه فریاد کرد وهرقدر کوشیدکه خودرا بپدرش برساند نتوانست هنگامه وهیاهوی تماشاچیان صدای اورا خاموش ساخت وسیل جمعیت اورا کشان کشان باخود میبرد .

تفریح ورزشی

زور آزمائی



سهل وممتنع !
سهل بنظر میاید اما انجام آن ممتنع است

خداوند بهر یك از ماهیچه های ما خواصی بخشیده است که غالباً از آن بی خبر هستیم یعنی بعضی ماهیچه‌های بدن ما کاری‌را میتوانند انجام دهند که در نظر اول از کارهای مشکل یا محال شمرده میشود و بعضی کار ها را که خیلی هم آسان بنظر میآید ماهیچه های ما نمیتوانند انجام دهند بعلاوه استعداد افراد در انجام این کار ها مختلف است وهردسته ازمردم یك نوع‌کاری را میتوانند انجام دهند. که دسته دیگر از انجام آن عاجز میباشند ما دربعضی‌شماره های مجله یکی ازاین تفریحات ورزشی را که وسیلهٔ آزمایش زور و نیرو و ماهیچه های شما میباشد شرح میدهیم.

اکنون بعنوان تفریح و آزمایش این عمل را که در شکل بالا ملاحظه میکنید تقلید نمائید.

این‌شخص‌یکطرف‌تمام بدن خودرا بدیوار چسبانیده و پای دیگر را از زمین بلند کرده است.

ظاهراً و تا آنرا انجام نداده اید، کاری بسیارسهل و آسان بنظرتان میآید اما گمان میکنم ممتنع باشد.

حال امتحان کنید (ولی مواظب باشید که پای شما باید کاملا بدیوار بچسبد).

تفریحی

در دادگاه

دارس بمتهم- خوب‌شما بیخبر وارد خانه‌مردم شدید

متهم - خانه را عوضی گرفتم خیال کردم خانه خودم است.

داد رس - پس چرا وقتی پیرزن صاحبخانه پیدا شد فرار کردی ؟

متهم - خیال کردم زنم است.



آقا بخانم - تو که به ویتامین عقیده داری پوستش را بخور.

دو کلفت باهم

اولی- من از آشپزی خیلی‌بدم میاید ازدودو کثافت بیزارم. حالا مدتی‌است خانم خودش آشپزی میکند.

دومی - پس خیلی راحتی ؟

اولی - بلی یك عیب دارد که خانم پخت و پز بلد نیست غالباً غذا های دود زده وبد بما میدهد.

درس تاریخ طبیعی

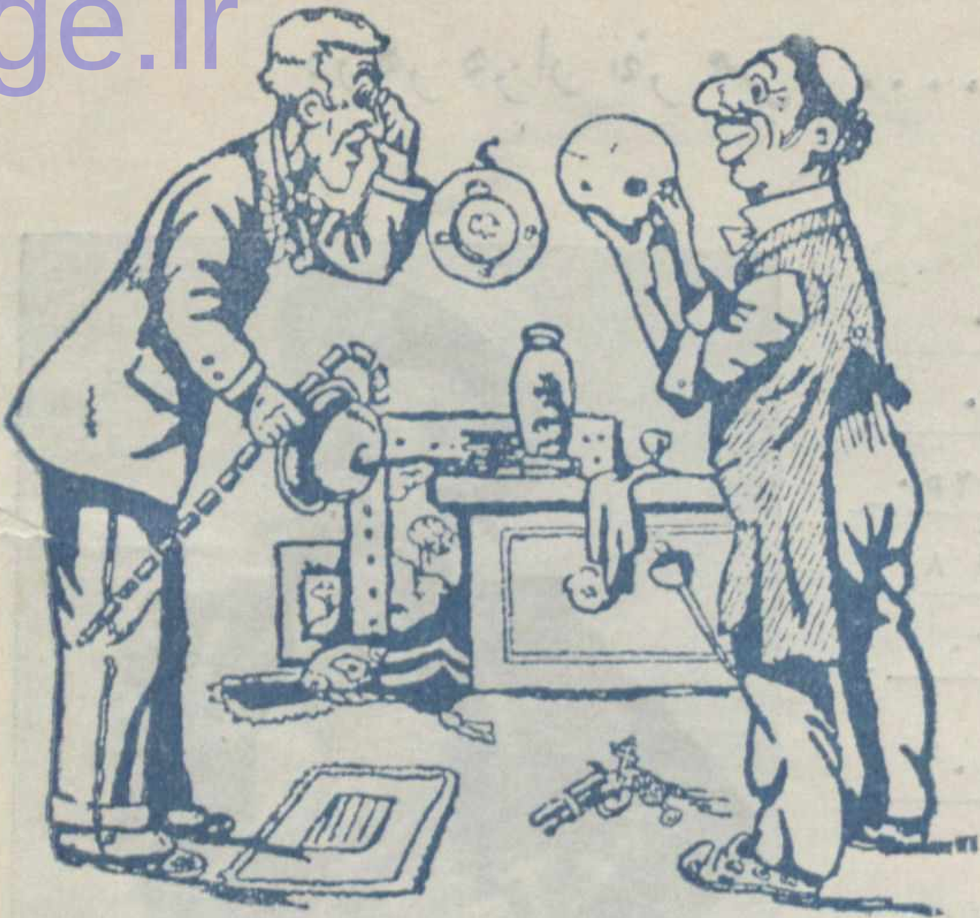
آموزگار - چه حیوانی است که هم بشما غذامیدهد وهم کفش وهم لباس.

شاگرد - پدرم...

عشق عجیب

خانمی بشوهرش - در روزنامه چیز عجیبی خواندم نوشته بودند مردی بچهل سالگی پا گذاشته و هنوز خواندن ونوشتن را یاد نگرفته بود. دراین سن عاشق زنی شد و بخاطر او در عرض دو سال زحمت کشیده در زمره ادبا در آمد.

شوهر - به! اینکه چیزی نیست...من مردی‌را میشناسم که در چهل سالگی ادیب مشهوری بود، در آنوقت پابند زنی شد...و بخاطر او در عرض دوروز در سلك حمقا در آمد !!!



مشتری - چطور این جمجمه رستم است، سر آن پهلوان خیلی بزرگتر از این بوده.

عتیقه فروش - آقا، این سر بچگی اوست.

بهانه ساده و آسان

آموزگار بشاگرد - حسین، چرا امروز سرت را شانه‌نکردی ؟

حسین - آقای معلم شانه ندارم.

آموزگار- چرا شانه پدرت‌را نگرفتی ؟

حسین - برای اینکه او مو ندارد.

مخالفت همسایگان

خانم بآموزگار آواز - آقای‌آموزگار، جای‌بسی تأسف است که شما برای صدا من ارزش زیادی قائل نمیشوید. تمام همسایگان عقیده دارند که بهتر است من بخارجه رفته، تحصیل آوازه‌خوانی نمایم.

آموزگار بخانم- بلی، ولی‌من که همسایه‌شما نیستم!

نشانه تب زیاد

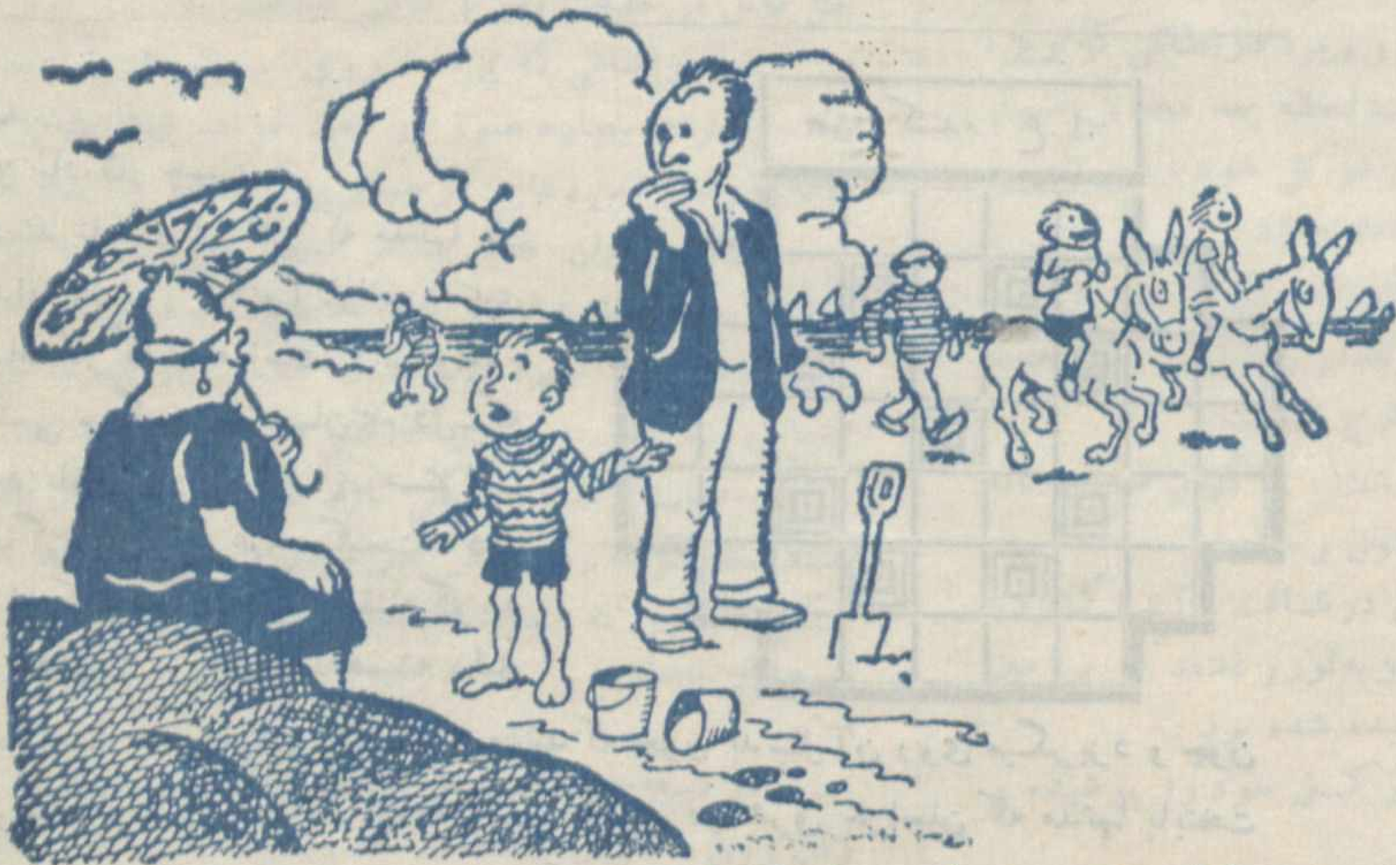
پزشك - حال بیمار اطاق بیستم چطوراست ؟

پرستار - میل‌دارد برود منزل، زنش‌را ببیند.

پزشك - پس‌معلوم‌میشود هنوز تبش پائین نیامده و هذیان میگوید !



بیماری که بهوش آمده - من کجا هستم ، در بهشت ؟
زن او - نه عزیزم، مگر نمی‌بینی من پهلویت نشسته‌ام ؟



- مامان، منهم میخواهم سوار خر شوم.
- خوب، بپدرت بگو کولت کند.

در اینموقع همانطور که چشم خودرا برودخانه وبآن نقطه ای که مدفن جاودانی پدرش شده بود دوخته بود ناگهان ملاحظه نمود که پدرش سر خود را از آب بیرون آورد دراین موقع چهره پیرمرد بغایت موحش بنظر میآمد بلادرنك چند تن ازسپاهیان تیر هارا درچله کمان نهاده ودیدگان اورا هدف قرار دادند ولی پیش از آنکه تیر ها بهدف برسد پیر مرد که در این لحظه آخرین دقایق حیات خودرا می پیمود تمام قوای خودرا جمع نموده با بانگی رعد آسا فریاد کرد: زنده باد ایران وسپس برای همشه‌در درون امواج رودخانه ناپدید گردید.

بابك که ازآغاز تاانجام این واقعه‌را مشاهده نموده بود بی‌اختیاد فریاد برآورد: افسوس‌که دست من‌بسته‌است و شمشیری در دست ندارم تاانتقام ترا ازاین مردمان فرومایه بازستانم ولی مطمئن باش آیندگان بکین ما برمیخیزند.

☼☼☼

این واقعه کوچك ابدآ تغییری در برنامه آنروز وارد نساخت. افشین وسرداران سپاه همچنان یکسر وارد کاخ خلیفه شده وبحضور معتصم بار یافتند و اسیران و بابك را موقة در زندانها جای دادند. معتصم در آنروز بیش از سایر روز های عمر خود شاد وخندان بود ووجد وسرور خودرا از هیچکس پنهان نمیکرد.

بمحض دیدن افشین زبان بتحسین وتمجید او گشود و فورآ فرمان داد که خلعت فاخری بدو پوشانیدند ولی افشین همچنان باطنآ ملول وافسرده خاطر بود واگر کسی‌در اینموقع ضمیر اورا کاوش مینمود میدید که افشین از سرزنش وجدان خود دررنج است بامداد روز بعد باردیگر باشاره معتصم، بابك وبرادر اورا سوار فیل وشتر نموده ومدتی در کوچه وبازار شهر گردانیدند روز بعد بفرمان خلیفه بابك را بحضور او آوردند. بابك همچنان بی اعتنا در برابر سریر خلافت ایستاده بود وهرچند خواستند او را مجبور کنند که دربرابر معتصم سر فرود آورد اطاعت نکرد.

معتصم که ازاین خونسردی وبی اعتنائی بابك سخت خشمگین شده بود باآهنگی شرر بار آن دلاور غیرتمندرا مخاطب قرار داده گفت: ای سك روسیاه! این چه فتنه‌ای بود که درجهان برپا نمودی ؟

بابك جوابی نداد. معتصم بار دیگر سؤال خودرا تکرار کرد این بار هم جوابی نشنید وفقط بابك با نگاهی که فحش ودشنام از آن میبارید بسراپای معتصم نگریست.

در اینموقع احمد بن ابی داود که یکی از مقربین درگاه معتصم بود ببابك بانگ زد بدبخت بخاك بیفت بجایش بخواه ـ اظهار تأسف کن.

بابك گفت تأسف میخورم که چرا شمشیری دردست ندارم تاجواب روباه صفتان را بدرستی بدهم در اینجا دیگر آتش خشم وغضب معتصم سخت شعله ور شده بود وبلادرنك باحضار جلاد فرمان داد ولی احضار جلاد هم بخلاف تصور حاضرین ذره‌ای درحال بابك تغییری نداد.

معتصم با آهنگی که ازشدت خشم وغضب مرتعش ولرزان بود فرمان داد نخست دستهای بابك را قطع کنند ودژخیم هم درحال امتثال نموده دست راست بابك را بضرب خنجر قطع نمود بابك آن جراحت مهلك را باخونسردی ومتانت هرچه تمامتر تحمل‌نمود وحتی‌خم بابرو نیاورد وفقط دست دیگررا باخون‌خود آلوده نموده وبچهره خویش‌مالید

معتصم وحاضرین از اینکار بابك درشگفت ماندند وچون کسی‌را درمحضر خلیفه یارای دم زدن نبود معتصم سئوال کرد ای سك چرا اینکار را کردی؟

جواب داد برای اینکه چون خون ازتنم بیرون میرود روبروی تو چهره‌ام زرد نشود وتو وپیروان مکارت تصور نکنند بابك ترسید.

این سخن آتش‌غضب معتصم را تیز تر ساخت وبابك بردژخیم زدکه دست دیگر اورا جداکن وچون دست چپ اورا هم جدا ساخت فرمان داد پای اورا هم که تا آن زمان چون سدسکندر استوار وبرجای مانده بود قطع نمودند وآن پیکر مردی ومردانگی را نقش زمین ساختند.

باوجود این جراحات مهلك بابك هنوز رمقی در تن داشت وهمانطور چشمان خودرا که از آن شراره تحقیر وغضب میبارید بروی معتصم دوخته بود.

معتصم که دیگر تاب نگریستن درآن چشمان شرر بار نداشت فرمان داد تاسراورا از بدن جداساخته وپیکرش را قطعه قطعه نموده درپوست گاو کشیدند.

پس امر کرد تاسر بابك را بخراسان فرستند وپیکر اورا در جلوی داروغه‌خانه شهر درجائیکه تاچند قرن بعد بکنیسه بابك معروف شده بود بدار آویختند وهمچنین عبدالله برادر بابك‌را دستور دادکه ببغداد روانه سازند وباسحق بن ابراهیم حکمران بغداد نوشت تا بهمان قسمی‌که خودش بابك را بقتل رسانده بود عبدالله را اعدام‌کنند و او نیز فرمان خلیفه را بکار بست.

قطرات خون بابك برفراز نطعی که درجلوی مستعصم انداخته بودند این‌جمله‌را نقش نموده بود: «ایران همواره زنده و جاویدان است».

« ازکتاب‌سه قربانی »

مردها بیشتر بچه چیز زنها توجه دارند

درهر هزار نفر مرد .....

۴۳۰ نفر بسر و صورت

۲۰ نفر بکلاه

۵۰ نفر بزلف

۲۵۰ نفر بچشم وابرو

۸۰ نفر بلب و دهان

۳۰ نفر بگردن

۲۰۰ نفر بسینه

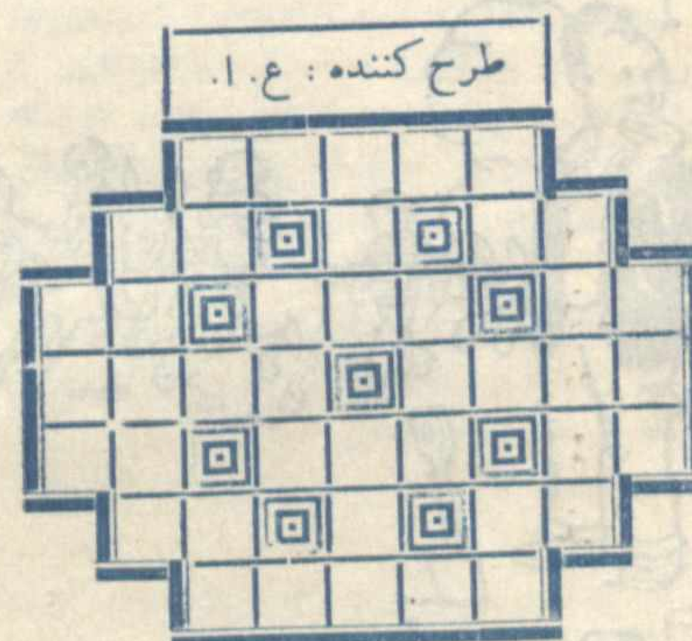
۸۰ نفر بدستها و بازوها

۱۰۰ نفر بلباس

۱۸۰ نفر بساق ها

۱۰ نفر بکفش



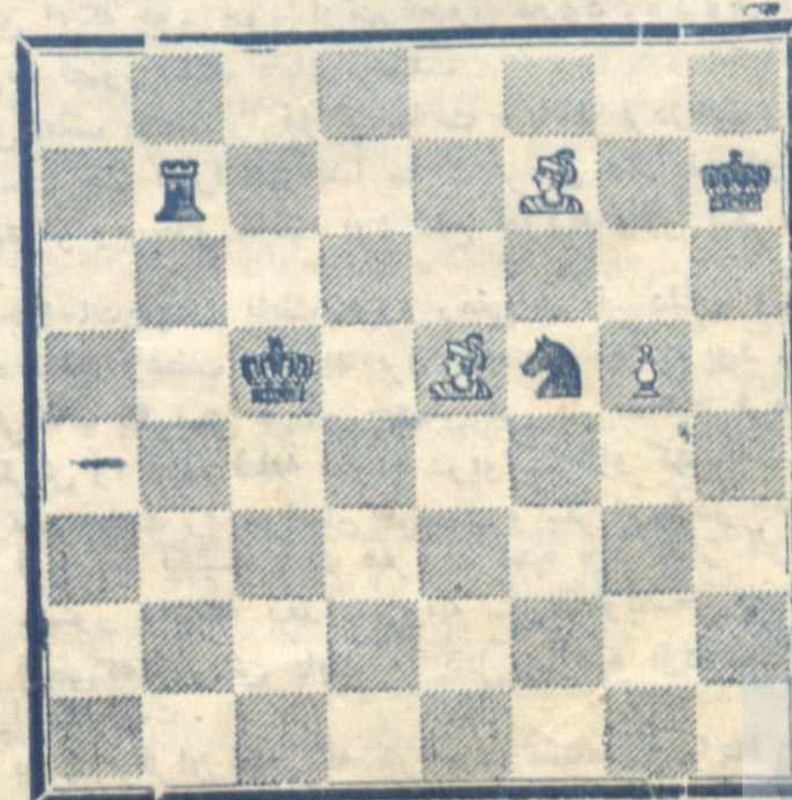


عمودی

۱ - عیدی یادگار چیست؟ ۲ - دانشمند نامدار ایرانی که مدتها در نظامیه بغداد تدریس کرد و آثار سودمندی ازخود بیادگار گذاشته است ۳ - دوسوم ازسوم- کسی بر گرفت ازجهان کام دل- که یکدل بود باوی آرام... ٤- مسئولیت و بار زندگی بیشتر برعهده کیست؟ ٥ - در بعضی از کشورها بمجالس مقننه گویند - یکی ازددان ٦ - رمل ۷ - همیشه دلیل وجودآب است - موجودی است سایه مانند که چون بدنبال آن روی میگریزد و چون ازآن روی بگردانی بدنبالت میایند! ۸ - شهری درمشرق خراسان که مدتها پایتخت یك سلسله ازسلاطین ایران بود. ۹ - در کشتی یافت میشود

افقی

۱ - نماینده خدا درقلب بشر ۲- اگرنبود شادی محسوس نمیشد- بزرگان کیش‌زرتشت ۳. ارجمندی- یك‌چهل میلیونم نصف النهار کره- دزد سر بریده ٤ - فعلا سر گردشده است- جوان‌انگلیسی ٥- داد وستد آن‌راعاشقی گویند- برادر بزرگ دیزی!- پهلوان ٦ - دست (عربی)- عشق خودرا سالها میتواند مکتوم بدارد ولی بغض‌ورشك خود را یك ثانیه هم نمیتواند پنهان کند ۷ - یکی از شهرهای سویس که پیمان پر افتخاری در ۲٤ژوئیه ۱۹۲۳ بین متفقین وترکیه بنام‌آن منعقد وبموجب آن دولت اخیر به بسیاری از حقوق حقه خود نائل گردید



سفید در سه حرکت مات میکند

فال ورق

ورق و کارت بازی از زمان قدیم برای کشف اسرار آتیه مورد توجه بوده حتی ادعا میشود که پیش بینی از روی کارت بازی بحقیقت خیلی نزدیك است.

ازاینجهت بیفایده ندانستیم که طرز فال گرفتن با ورق را بعنوان سرگرمی از نظر خوانندگان بویژه بانوان خواننده خود بگذرانیم.

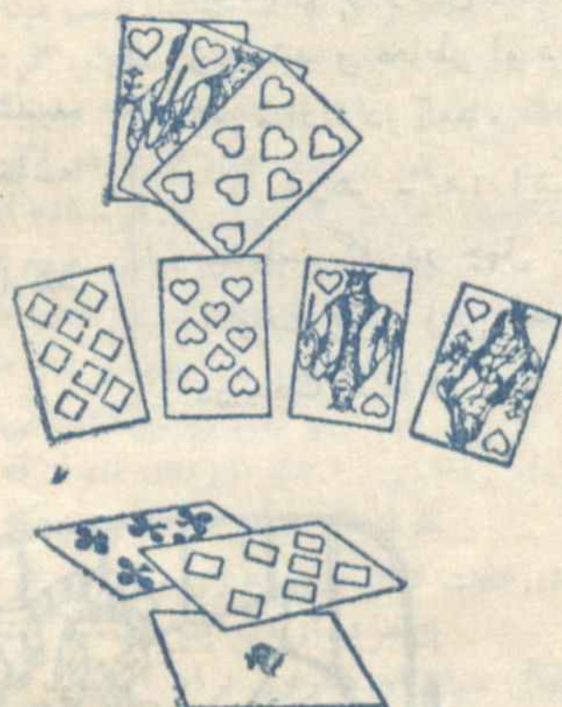
بطور کلی خال های «گشنیز» نشانه بخت وفراوانی و«پیك» علامت مرگ و بدبختی، «دل» نشان احسان و وفاداری و «خشت» علامت تغییر و تبدیل وهمچنین خیانت میباشد.

اینك برای آنکه بطور تفصیل ومشروح با ورق فال بگیرید از ۵۲ ورق بازی سی ودو ورق را که عبارت باشد ازورق‌های آس، هفت، هشت، نه، ده، شاه، بی‌بی‌وسرباز انتخاب کرده خوب «بر» بزنید. آنوقت آنهارا جلوی کسی که میخواهد آتیه اش را بداند بگیرید تا اوهم یکدفعه بادست چپ که بقلب نزدیکتر است «بر» بزند.

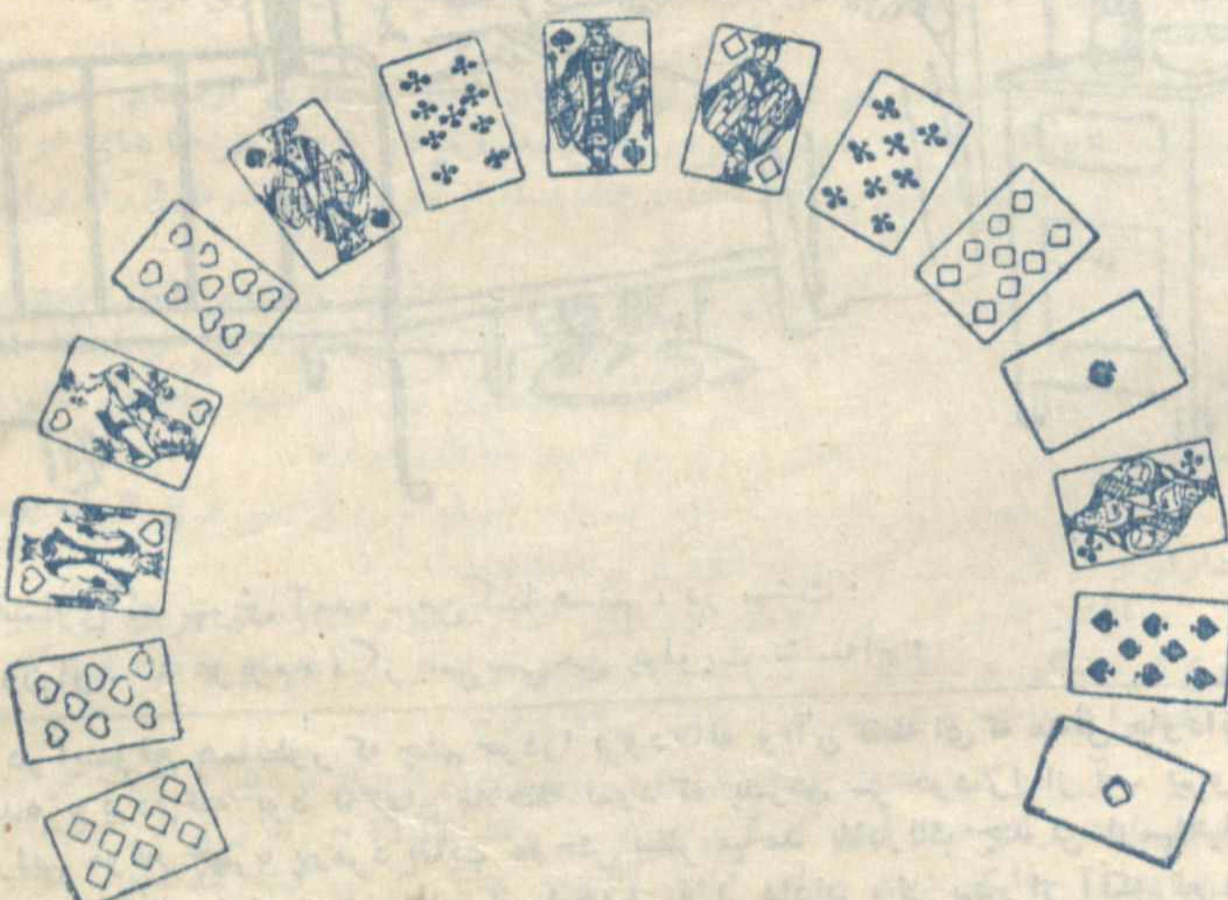
سپس دوباره ورق هارا دردست چپ گرفته بادست راست سه تا سه تا آنها را کشیده و بطوریکه در شکل زیر نشان داده شده، پشت و رو کرده و به بینید اگر درسه ورق دوورق ازیکخال باشد، ورق سمت چپ را برای فال گرفتن انتخاب کرده ودرطرف چپ میز گذاشته ودو ورق دیگررا کنار بگذارید.



آنوقت سه ورق دیگر بکشید اگر این سه ورق ازیك خال باشد، آنها راهم بترتیب از چپ براست پهلوی ورق انتخاب شده برای فال بچینید و اگر هر کدام ازسه ورق کشیده شده از خال های مختلف بود، هرسه را روی ورق های کنار گذاشته بگذارید.



ورق ها را همینطور سه تا سه تا بکشید و مطابق دستوری که داده شده، جدول فال‌را تهیه نمائید. وقتی ورق ها تمام شد دوباره ورق هائی را که کنار گذاشته اید بردارید و «بر» بزنید. باز سه تا سه تا کشیده بطرز بالا عمل کنید وبرای مرتبه سوم هم ورق های کنار گذاشته را «بر» زده و بکشید تا از مجموع ورق های انتخاب شده برای فال مجموعه ای مثلا بشکل زیر بدست آورید.



این مجموعه فال حتماً بایستی فرد باشد واگر زوج بود باید بطور اتفاقی و چشم بسته یکورق ازورق های کنار گذاشته ای را که در مجموعه بکار نرفته کشید و بمجموعه اضافه نمود.

سپس دراین‌مجموعه فال، ورقی را که نماینده صاحب فال است وطرز تشخیص آنرا خواهیم گفت پیدا کنید - درصورتیکه ورق صاحب فال کشیده نشده باشد ناچار عمل کشیدن ورق ها و تهیه مجموعه فال را دوباره تکرار خواهید نمود.

تعیین ورق صاحب فال در شمارهٔ آینده شرح داده خواهد شد.



این مرغ‌ها باخیال راحت روی این شاخها نشسته‌اند ولی گربه‌ای در کمین آنهاست دقت بکنید بلکه بتوانید آن را به‌بینید.

بقیه ازصفحه ۱۸

کبوتر سفید

بر کنار نرده کشتی که مارا ازمسافرت دوماهه دریا برمیگرداند تکیه‌داده بودی، لباس‌حریر سفید و کلاه بهن و زیبایت باکفش های قرمز و سفید و تکمه های زیبای آن بسیار بهم متناسب بود. دو کبوتر سفید و زیبائی را که از بندر . . . خریده بودیم برروی سینه خود گذاشته و سر خود را درمیان بالهای آندو فروبرده بودی. اندام بلند و زیبایت در برابر امواج دریا و اشعه غروب چنان دلپذیر ودوست‌داشتنی بود که برای نخستین‌بار خودداری مرا درهم شکست و از آنساعت دانستم که عشق تو قلب مرا فراگرفته است. در این دوماهه چرا ندانسته بودم؟ جوابش آسان است، زیرا توتاآنموقع بمن باآن نظری که ویژه دلدادگان است ننگریسته بودی. آن عکس را من گرفتم و باآن، خوشی وسعادت من آغاز شد.

۴ - مهتاب در دریا

طبیعت نیز مساعد بود. چون خورشید در پس پرده تاریکی نهان‌شد. ماه که در کنار دیگر آسمان نمایان‌بود شروع بخودنمائی کرد. خورشید چون‌دائره عظیمی‌خونین که دردریای قیری آهسته‌آهسته فرورود، ازنظرما پنهان شد. میلیونها شعاع کوچك او که برصفحه دریا پرتوافکن شده بودند بسوی مرکز خویش شتافتند. ابرهانیزقرمزی زیبائی راکه از خورشید گرفته بودند باو پس میدهند. خورشید پنهان میشود و ماه شروع بعشوه‌گری مینماید. ماه اول پائیزاست و بیش از ده روز ازآن نگذشته. ماه زیبا، دریا دل نشین، خلعت پراز بدایع و لطافت است. کشتی آبها را میشکافد و در دوسوی خود دو رشته نوار سفید کف‌آلود برجای میگذارد. صدای موزیك ازاطاق بائین بگوش میرسد - باد خنك شب شروع شده - آهسته با زلف تو بازی میکند - راستی طبیعت چقدر زیباست - تا چه اندازه این ماه دل نشین‌است . . . ولی زیبائی‌طبیعت امشب کاملتراست زیرا ماهی دیگر درآغوش من‌است... برعرشه کشتی آمده وراه‌میرویم - کناری‌می نشینیم کبوترها هنوزدرآغوش توبودند بااینحال من‌ترا درآغوش کشیدم وتوبی‌هیچ پرخاش وامتناعی لبهای‌خودرا تسلیم من کردی.

۵- یکسال آشنائی

باز یکدیگر را دیدیم. از زیباترین و خوشترین دقایق عشق لذت بردیم. جهان برای من جز وجود تو مفهوم و معنائی نداشت. یکسال درآن دنیای سعادت و نشاط، درآن‌جهان‌خوشی وفراموشی گذراندیم. کبوتران ما نیز همیشه باما و شاهد این عشقبازی ما بودند.

رفته رفته ساعت جدائی فرارسید.

گوئی نحوست‌آن ازماهها دور سرما میگشت. آن حادثه کوچك اتومبیل که دست مرا شکست. آن‌ناخوشی کوتاه و خطرناکی که دامنگیر شد . . . آنهمه وقایع حزن‌آلودی که منجر بجدائی من و توگشت . . . همه بیشداران آن‌ساعت شوم بودند. چرا ما متوجه نبودیم و ازآنها جلوگیری نکردیم.

۶ - پیام من بتو

روزها کبوتر سفید وزیبای تو که درآخرین ساعت جدائی بیادگار بمن‌دادی بآسمانها پروازمیکند. او نیز گوئی همدرد من است و یار خود را میطلبد. هنگامی که بالهای خود را میگشاید و اوج میگیرد. هنگامی که چون نقطه سفید متحرکی‌درفضای نیلگون‌درحرکت است پیش خود میاندیشم که اگر من بجای او بودم بسوی تو پرواز میکردم. دریا، بیابانها، کوه‌ها و کشورهارا زیر بال خود میگذراندم در آن کلبه کوچك کنار رودخانه بزمین مینشستم . . . یادراین راه جان میدادم ویابمحض رسیدن بتو ازنو جان میگرفتم.

افسوس که مرا بال و پر نداده اند. کبوتر سفید من هم پس ازآنکه درفضای لایتناهی سیاحت خود را انجام داد بسوی خانه من برمیگردد، میآید و چنان بمن مینگرد که گوئی میخواهد بگوید: معذورم دار نتوانستم اورا پیدا کنم وپیام ترا بدهم. میدانی هرروز که میخواهد برود چه پیامی باو میدهم؟ باو میگویم «کبوتر سفید و زیبای‌من، خوب گوش کن تو یادگار اوئی اگر بجائی ازآسمانها رسیدی که توانستی‌خانه اورا به بینی ازهمانجا بسویش پرواز کن و باو بگو که من پند ترا در گوش دارم وازخود داری کوتاهی نخواهم کرد. باو بگو سالهای باقیمانده عمر من بیاد او خواهد گذشت و همواره چشم براه آنروزم که اوازآن من باشد. کبوتر زیبای‌من، او نیز در آن سرزمین چشم براه من است همتی کن و من و اورا که فرسنگها دور ازیکدیگریم بهم نزدیك کن.»

افسوس کبوتر سفید وزیبای من هر روز بآسمانها پرواز میکند. آنقدر بالا میرود که از نظر محو میشود یکی دوساعت دیگر برمیگردد ولی‌برای من پیامی ازتو نمیآورد. باین زودی یکسال ازجدائی من و توگذشت **میترسم یکروز اوهم مرا ترك گوید و پس ازپرواز خویش باز نگردد.** ع. ح.

بقیه‌ازصفحه ۱۰

جویندگان خوشبختی

- اما اگر مقصر او بود چه میشود؟

- دراینخصوص من نمیتوانم اظهاری بکنم!

- اگر همدست قاتل بود چه؟

- درآنصورت خاموش خواهم ماند. آیابمن اعتماد دارید؟

- البته! ولی اینکار پرمسئولیتی است که . . .

- بشما قول میدهم که درعرض چندروز پرده ازروی اسرار بردارم و نگفتنیها را بشما اظهار کنم . . .

- بسیارخوب دراینصورت قبول میکنم.

صبح روزبعد ساعت هفت بود که ویژیه لورو بدیدن موکل خود رفت. وچقدر باعث تعجب قراول زندان شد وقتی آخرین بخش مذاکرات آندو بگوشش رسید:

- برای خاطر او میبایستی چنین‌کاری بکنی!..

- غیرممکن است . . .

- میگویم برای خاطر او، زیرا وی در این ساعت بمرز رسیده است.

- خیر! من نمیتوانم . . .

- آیا میل داری وقتی بخود میآید، ازسرنوشت تو خبردارشود؟ میدانی که این‌خبر چنان لطمه‌ای براووارد خواهد ساخت که مرگش حتمی خواهد بود.

ژان اندکی باندیشه فرو رفت و سپس در حالی که سرخ شده بود گفت:

- اما من پول هم ندارم.

- در اینخصوص من قبلا فکر کرده بودم . . . کیف پولم را درجیب راست میگذارم . . . زود تصمیم بگیر، وقتی باقی نیست که اینطور بتردید میگذرانی. اگر بخواهی قبول نکنی هم مرا وهم خودت را بخطرخواهی انداخت.

- بسیارخوب، برای خاطر او وشما قبول میکنم.

***

ساعت هشت صبح روز بعد ژان را با اتومبیل زندان بکاخ دادگستری بردند و ویرا دراطاقی که ویژه بزهکاران است جای دادند. چندلحظه بعد مطابق‌معمول ویژیه لورو وکیل‌مدافع بدیدن موکل خود رفت تاویرا برای دفاع دربرابر دادگاه‌آماده سازد.

قراول که درجلوی‌آن اطاق قدم میزد، بعد از چند دقیقه دید دراطاق بزهکار باز شد و وکیل باکمال عجله ازآنجا بیرون‌آمد و بطرف خارج شتافت.

نیمساعت از این میان گذشت، ناگهان صدای ناله خفه ای ازآن اطاق بگوش قراول رسید.

بطوریکه سراسیمه بسوی درشتافت وآنرا گشود. لیکن بجای زندانی چشمش بویژیه‌لورو افتاد که برزمین نقش بسته دستمالی بدهانش پیچیده شده بود.

معلوم شد بزهکار لباس وکیل خود را پوشیده و بدین ترتیب گریخته است.

وقتی اینخبر بشهربانی رسید دردم‌بتمام ایستگاههای شهرنشانی ژان‌ورن داده شد که اگرخواست شهررا ترك گوید دستگیرش سازند.

و چند ساعت بعد نیز اداره شهربانی مطلع‌شد که خانم مورسان‌نیز بدستور پزشك بسویس فرستاده‌شده‌است پس بیشتر توجه پاسبانان میبایستی بسوی مرز سوئیس معطوف شود، زیرایقین داشتندقاتل‌مقصودش ازاینحرکت پیوستن‌بمحبوبه خود بوده‌است.

لیکن هنگامی که پاسبانان مشغول تجسس در میان مسافرینی بودند که درجهت «بال» یا «ژنو» مسافرت میکردند، ژان‌ورن بوسیله هواپیما خود را بآمستردام وازآنجا بفرانکفورت رسانیده، سپس بوسیله راه‌آهن بسوی سوئیس رهسپار گشته بود.

ویژیه لورو ببهانه‌اینکه دراثرحمله بزهکارضربتهای زیادی دیده، از اطاق خویش خارج نمیشد ودررا بروی تمام خبرنگاران روزنامه‌ها امر داده بود ببندند.

در همین‌اثنا ناگهان خبر هیجان‌آور دیگری منتشر شد وآن عبارت از این بود که پیشخدمت ویژه مورسان بنام «آلبرفرزیل» هنگامی که میخواسته است سوار کشتی‌شده بسوی «دوور» رهسپار گردد، با جامه‌دانی که موجب بدگمانی مأمورین گمرك شده بود دستگیر گشته بود.

وقتی بمحتویات جامه دان رسیدگی کردند درآن مبلغ پانصدهزار فرانك یافتند.

این‌قضیه فوراً تلگرافی بپاریس اطلاع داده‌شد.

وچند ساعت بعدالبرفرزیل بکرده‌خویش‌اعتراف کرد مدت مدیدی بود که وی درمسابقه ها وشرط بندیها شرکت میکرد وچون همواره میباخت، مجبور بود مبالغی که روز بروز زیادتر میشد ازاربابش بدزدد.

رفته رفته اینفکر بخاطرش راه یافته بود که چطور است یکمرتبه مبلغ هنگفتی‌بدست آورد، وبهمین منظور در همان شبی که مورسان بقتل رسیده بود، هنگامی که اربابش خانه را ترك‌گفته بود، وی خیالش قوت‌گرفته وبسروقت صندوق پول مورسان رفته بود. لیکن درضمن انجام مقصود خود ناگهان متوجه شده بود کسی آهسته در راگشوده وداخل‌آن اطاق گشته است، همینکه بسوی در نظر افکنده بود، اربابش‌را درمقابل خود دیده بود. این واقعه چنان اورا آشفته خاطرساخته بود که بی‌اختیار تپانچه اش را از جیب بدر آورده وتیری بجانب اربابش خالی کرده بود...

سپس چون از وخامت عمل زشت خود آگاه شده تپانچه را در کنار مقتول انداخته وآنجارا ترك‌گفته بود؛ بقسمی که وقتی‌خانم مورسان برسرجنازه شوهرش رسیده بود، متوجه آن شده وبادست بردن بآن درنظر پیشخدمت وخدمتکار خانه بزهکار معرفی گشته بود.

بیچاره ریموند گمان‌میبرد شوهرش بروابط دوستانه او باژان پی برده وبراثر آن خودکشی کرده بود...

خلاصه بدین‌ترتیب همه دراشتباه بودند و هیچکس جز قاتل از حقیقت امر آگاهی نداشت.

اما دراثنائی که پرده ازروی این تبهکاری برداشته شد، ریموند بیچاره هنوز در تخت خواب بیمارستان باقی بود وازتمام این‌وقایع کوچکترین اطلاعی نداشت.

در این میان فقط یکنفر لبخند پیروزمندانه برلب داشت وآن ویژیه لورو بود که بخود میگفت:

- در مدت عمر خود همین یکبار کار قهرمانان را انجام داده‌ام... وبمردی که حتی خودش میل نداشت از مرگ نجات یابد، زندگی تازه بخشیده‌ام. اگرچه من حیله بکار برده ودرظاهر عمل زشتی ازمن سر زده است لیکن اکنون که نتیجه آن معلوم شده، پیش نفس خود شرمسار نیستم...

***

در نتیجهٔ مواظبت وپرستاری پزشکان ومراقبت‌کامل ژان ورن، دیری نگذشت که ریموند از بستر بیماری برخاست و هوای کوهساران در او جان تازه‌ای دمید و رفته رفته‌آن حالت ضعف و نقاهت ازوی دورشد وتوانست تااندازه‌ای ازجریان وقایع آگاه شود.

هنگامی که ژان اورا ازپیدا شدن قاتل حقیقی مطلع ساخت، ریموند درحالی که اشك گرد دیدگانش حلقه‌زده بود، روی بمحبوب خود کرده گفت:

-ژان، کم کم بایدخودرا بزندگی تازه‌عادت دهیم..

واقعاًهم همینطور بود. آنها احتیاج داشتند باینکه بخوشبختی عادت کنند!

پایان

اطلاعات هفتگی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: ع. مسعودی

جای اداره: خیابان خیام اداره روزنامه اطلاعات

عنوان تلگرافی: تهران اطلاعات

تلفن اداره: ۴۶۷۷ - ۴۶۲۴ - ۵۵۷۹

منزل مدیر ۴۷۳۴

بهای اشتراك

	۱۲ ماهه	۶ ماهه	۳ ماهه
تهران وشهرستانها	۸۰	۴۵	۳۰ ریال
خارجه	۱۶۰	۹۰	۶۰ «

تعیین بهای آگهی‌ها بادفتر اداره است

چاپخانه شرکت سهامی چاپ

خانم های خوش ذوق و با سلیقه

زندگانی
امروزه بدون
داشتن یك
رادیوی خوب
لطفی ندارد



زیبائی
سالن شما هم
بستگی به یك
رادیو
شیك دارد

(رادیو پارس)

فروشندهٔ مهمترین رادیوهای امریکائی از نوع
ار. س. آویکتور ـ لینکلن ـ هوارد وغیره
این زیبائی را برای سالن های شما تأمین مینماید.

(رادیو پارس)

با نازلترین بهای ممکنه رادیوهای خودرا در دسترس شما
میگذارد هر گونه رادیو باشرایط سهل تعمیر میشود.

رادیو پارس ـ خیابان لاله‌زار (سعدی سابق)
روبروی رستوران ستارهٔ نو ـ شمارهٔ ۴۰۰



نوروز، گل، آفتاب، بیابابا این بخاری و بند و بساطش را جمع کن ببر بیرون



منظرهٔ خیابان در روز عید



۱- بگو آقا منزل نیست

۲- چشم آقا فرمودند تشریف ندارند ۳- !؟!...



آقا تبریک عرض میکنم صد سال باین سالها

عجب! مگر آگهی روزنامه را نخواندید که من در مسافرتم!



خانم - مگر شما نگفته بودید در شهر نیستید پس کی میز را غارت کرد

آقا - نمیدانی چه حضراتی بودند و گفتند از ده سوغات آورده اند

همینکه در را باز کردم مثل سیل

ریختند تو!



شوخی هفته



atige.ir
وب سایتی
متفاوت